حکمت کلام ۱۲۱

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	حجة الاسلام		
	درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ☑ / چاپ سنگی ○
	شماره اموالی	۴۹۸	اندازه	۲۸×۱۹
	قطع	وزیری بزرگ	تعداد اوراق	۶۶
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ☑ / ندارد ○
	نیاز به جعبه	دارد ○ / ندارد ☑	نوع آفت	شیمیایی ○ / زیستی ○ / فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ☑ / ندارد ○	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به دوخت عطف	دارد ☑ / ندارد ○
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به گردگیری	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ / ندارد ☑

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. [illegible]

۳. [illegible] ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: ۸۹/۴/۲۳ تاریخ اقدام:

اسم کتاب: حجة الاسلام — فارسی

مؤلف: آخوند ملا علی نوری

خطی: نستعلیق ۱۹ سطری

سال طبع یا تحریر: ۱۲۳۲ عدد اوراق: ۶۶

جزء کتب: حکمت خطی شماره: ۵۴۳۰ خ

شماره عمومی: ۴۹۸ شماره قبض:

واقف: عضد الملک تاریخ وقف: ۱۲۷۶

طول: ۲۸ عرض: ۱۹ سانتیمتر قطع:

بتاریخ ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۴۲
نمره ثبت اسامی کتاب ۱۶۴۵

سحرگاه صبا بر ورق غنچه نهفت آنچه در حیث نهانست ز معشوق خود آن را

حکمت کلام ۱۲۱

میکرو فیلم تهیه شد

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

... آستان قدس

اسم کتاب: حجة الاسلام ـ فارسی
مصنف / مؤلف: آخوند ملا علی نوری
خطی / چاپی: نستعلیق ۱۹ سطری
سال طبع یا تحریر: ۱۲۳۲ عدد اوراق: ۶۶
جزء کتب: حکمت خطی شماره: ۵۴۳ خ
شماره عمومی: ۲۹۸ شماره قبض:
واقف: عضد الملک تاریخ وقف: ۱۲۷۶
طول: ۲۸ عرض: ۱۹ سانتیمتر قفسه:

تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۴۲
نمره ثبت کتاب ۱۶۴۵

ظل معکوس بهین قبه خورشید دوست
بر اسد فلک شد از قاعده قطر جوسه

ایکه درگاه دعا حکم پناه تو خلق
سکت درگاه شکف تو کند شاهه ای

لاجرم واسطه قرار جان جهان
آفرین کرهر جا تث جمال ذات تست
ذات تست چه حالیه

۴۱۳

۱۴۱ حکمت کلام

حجة الاسلام

اوراق ۶۶

[illegible]

از طرف کمیسیون اصلاحات الفبا بشماره عرض رسید
بتاریخ ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۴۲
نمره مسلسل کتاب ۱۶۴۵

طاق معلّی سپهر قبه خورشید و [illegible]
براسد قلب شه قاعده قطر [illegible]

ایکه درگاه دعا حلم پناه تو خلق
سکت درگاه شکفت تو کند شبهه ای

لاجرم واسطه [illegible]
آفرین گوهر [illegible]
[illegible]

کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب

وقف آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول بلا اول کان قبله والاخر بلا اخر یکون بعده ابتدع بقدرته الخلق ابتداعاً
واخترعهم علی مشیته اختراعاً ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم فی سبیل محبته والحمد لله
الذی لو حبس عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة واسبغ علیهم من نعمه المتظاهرة
لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه وتوسعوا فی رزقه فلم یشکروه ولو کانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانیة
الی حد البهیمیة فکانوا کما وصف فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا فالحمد لله علی
ما عرفنا من نفسه والهمنا من شکره وفتح لنا من ابواب العلم بربوبیته ودلنا علیه من الاخلاص
له فی توحید الوهیته وصلی الله علی نبیه محمد المحمود الذی من به علینا دون الامم الماضیة والقرون
السالفة بقدرته التی لا تعجز عن شیء وان عظم ولا یفوتها شیء وان لطف فختم بنا علی
جمیع من ذرأ وجعلنا شهداء علی من جحد وبرأ اللهم فصل علیه ورثة الوارثین لکماله وهو امام الرحمة
وقائد الخیر ومفتاح البرکة صل وسلم علیه کما نصب لامرک نفسه وعرض فیک للمکروه بدنه وکاشف
فی الدعاء الیک حامته وحارب فی رضاک اسرته وقطع فی احیاء دینک رحمه واقصی الادنین علی
جحودهم وقرب الاقصین علی استجابتهم لک ووالی فیک الابعدین وعادی فیک الاقربین
وادأب نفسه فی تبلیغ رسالتک واتعبها فی الدعاء الی ملتک وشغلها بالنصح لاهل دعوتک

وباجو

وهاجر الی بلاد الغربة ومحل النأی عن موطن رحله وموضع رجله ومسقط راسه ومأنس نفسه
ارادة منه لاعزاز دینک واستنصاراً علی اهل الکفر بک حتی استتب له ما حاول فی
اعدائک واستتم له ما دبر فی اولیائک فنهد الیهم مستفتحاً بعونک ومتقویاً علی ضعفه
بنصرک فغزاهم فی عقر دیارهم وهجم علیهم فی بحبوحة قرارهم حتی ظهر امرک وعلت
کلمتک ولو کره المشرکون اما بعد پس بر رای اخوان صفا و خلان وفا ذره خاک بر
عالم لوزی بیقدر و مقدار عرضه میدارد که در عهد معدلت مهد پادشاه با عز و جاه آسمان
بارگاه شهنشاه جمجاه سلیمان جایگاه اسلام و اسلامیان پناه آسمان پایه خورشید
سایه جمشید سریر خورشید ضمیر فلک مسیر ملک تسخیر کیوان رفعت آسمان ارتفاع
قمر طلعت خورشید شعاع آفتاب آتش سحاب بزش گردون گردش دریا انتفاع
دادگستر معدلت مصدر صاحبقران دین و ملت پرور ملاک الملک مدار الملة فخر
الملوک سلاطین مفخر زیب زینت تاج و تخت سعادت بخش طالع و بخت ترع اساس
دولت حصن حصین عرف راباس اوقرار مکین سکندر در غضنفر فر قدر قدرت
قضا امضا جهان داور جهان آرا بخاطر معبر عبرت بدل گنجینه حکمت بسینه مخزن صفوت
بفکرت بحر گوهرزا بکف ابر و بدل دریا بخلق بدر گلستان بخلق روضه رضوان به
ابر در افشان بطبع بحر گوهرزا مجموعه جامع مفاخرت افتخار مجمع جوامع سلطنت و
اقتدار مخزن مناقب خواقین اولی الایدی والابصار معدن مفاخر سلاطین اولی العزة
والاعتبار شاه شاهان والاتبار شهنشاه جهان مطاع عالم مدار ابو النصر روزگار
ابو الفتح لیل و نهار ابو المظفر المظفر ذو الشوکة والاقتدار المؤید المنصور بنصر الله
الملک القهار ظل الله العلی الاعلی فتحعلی شاه قاجار مدالله عزه وعلا ظله وخلدالله تعالی ملکه

واجری ذیل الظفر والنصر والفتح فلکه جنیبه به قصر آسمان سایه نصرت و حراست دیباری و پاسداری
بیضهٔ ملت بیضای آل ختمی کمال حضرت محمدی علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التسلیمات
بیاری حضرت باری عز و علا از یمن اقبال بیحد و عد بذروهٔ کمال اعتلا و اعزاز ارتفاع یافته خورشید عنایات
و تایید یزدانی بر حسب اشتداد همت همایون والا باهتمام در ارتفاع یافتن پایهٔ قصر نصرت
ملت بیضا با علا ذروهٔ علا و اعتلا بر رفتن طاق رواق رونق و رواج شریعت غرّا باوج معلا تافته
بود ازینجا از مهب مزید عنایات و تایید یزدانی بفحوای صدق انتمای الولد سرّ ابیه نسیم عنبر شمیم
همت همایون والای ملک و ملت آرای معلّی حضرت کیوان رفعت آسمان منزلت مالک الملک
مدار الدوله قوة الدین نصرة الله ضیاء الدوله سناء السلطنه قوام الدین نظام
الله بهاء الملک زین المملکه قائد الفتح مفتاح الظفر خاتم الفخر سنام المفخر افتخار
الملوک مفخر السلاطین درة التاج لرؤس الخواقین انکه سلاطین ملوک جهان سر سودای
صبح ملک دارند عدل و دادش جهان دو میر غضب دیو بیداد را انقیاد دارند کان دریا
بر دل و دستش سر خجلت بزیر جلب دارند افتخار الملک نظام المملکه یمین الملک عضد الدوله
قرة عین الخلافة الیمنی نائب السلطنة القاهرة الکبری اعنی نواب مستطاب والا شهزاده آزاده
عباس میرزا دامت برکات شوکته و جلالته و زیدت ثمرات سطوته و صولته باز دیاد نضرت
و طراوت بوستان دلکش نصرت دین مبین و اشتداد حضرت و نضارت گلستان حفظ
و حراست ملت بیضا آل طه و یس همواره در اهتزاز آمد همت همایون والای دلکش دل
آرایش در هوای ولایت لای آل ختمی کمال حضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم افضل صلوات الله تعالی
و در فضای دلکش نصرت و حمایت ملت بیضا بغایت بلند پرواز گشته بجائی که تحفهٔ دعای خیر اخوان و فا
و خلان صفا از خواص دوستان خدا ممتاز برزند توفیق و تایید ذات یگانهٔ بی نیاز بر زدانی

[illegible]

همواره برافرازد پس مبنی برین رای ملک و ملت آرا از رای بیضا ضیای اشرف
تقاضای دین آرایش اقتضای اقدام باقامهٔ حجت و برهان محکم البنیان بر حقیت این مبین حضرت
پیمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله الوارثین لکماله و بکشف حجاب خفا و نقاب اختفا از چهرهٔ دلکش
منتهی المقصد ملت بیضای آل ختمی کمال آنحضرت ازین ذره بی بضاعت بعد مره تعز
ظهور یافته و از مصدر عنایت سرایرت الاخطاب مستطاب دلکش دل آرا در تقاضای قیام بانجام
این مقصود عالی بعد کرّة شرف صدور پذیرفته بود و این ذره بی بضاعت در صناعت
با وجود عدم استطاعت و قلت قابلیت بموجب انّ امرنا صعب مستصعب لا تحمله الا ملک مقرب
او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان بعلت عدم وجدان من یحتمل البیان و عدم
حضور ماده آماده برای حمل این بار گران یعنی درک حقایق سخن و دقایق بیان آن و بجهت
تعذر از اقامهٔ حجت و برهان در کشف از مقصود و بیان آن کما هو حق البیان با وجود فقدان
من کان یمکن من شانه ان یتحمل الحجة و یحتمل البرهان بتحمل بار گران مسامحه و مماطله و احتمال
خجلت و انفعال بی اندازه تن در داده بدر رنگ مرا از درک شرف این جواب کبرا و شرف
درک این سعادت عظمی از روی معذوری ناچاری در ساخته تا آنکه نسیم عنبر شمیم خاص لطف
از مهب عنایات ازلی وزیدن گرفته سرانگشت تدبیر قدرت تاثیر نواب معلی وزیر عدیم النظیر
آصف منزلت ارسطو فطرت قطب الملک حی المملکه قوام الدین نظام الملة محیط
العدل مرکز المعدلة سماء العزة و الرفعة شمس الشرافة و السیادة مخزن العلم و المعرفة
معدن الحلم و الرزانة بدانش ارسطو به بینش فلاطون بحق رهبر و سوی حق رهنمون
سند السیادة سید السادة قائد الخیر مفتاح البرکة دین پرور شریعت مصدر وارث حسب
و نسب پیمبر بحق رهبر و سوی حق رهنمون ز خوی پدر دارد و سوی مادر مجموعهٔ مناقب مجمع مفاخر

فخر الاجله مفخر الاکابر صاحب علی المراتب و الرتبه مصاحب جسیم المواهب بقربه معلی مقام
قایم مقامی بسمو روح الله تعالی میرزا عیسی ذات بر کمالات قدره و شأنه و زبدت ثمرات ازدیاد انصاره
واعوانه عقده‌گشای گشته بموجب المؤمن ینظر بنور الله از روی نور فراست وجه تعذر را دریافته
رای عقده‌گشای نغز بستان فرستاده بزبان اشنا حامد خطاب مستطاب والا رافع بنام دلکش آن
بیمرزاده معلی قرار یافته عقده از کار فرو بسته گشادند فرستاده برای سخن سنجی آماده فرستادند
فرستاده آمد فرستاده برای سخن سنجی آماده فرشته سرشت آدمیزاده بدل مرد درویش آزاده
بعبرت بود نور چشم یقین بفکرت رزین و بدقت متین جوان سخن سنج واهم نکته یاب
بعقل پیر شیخ در سن شباب بصورت مقبول بسیرت معقول بقناعت مشغول بعزت مشرف
باسم با مسمی مولانا ملا عبد العزیز لا زال کاسمه عزیزه ایده الله تعالی لما یحب و یرضی بعد از حصول الحاح
ان معزز من عند الله از وجه تعذر رهی کاهی بتعهد احتمال بار مقصود التماس نمود رهی نیز از ملاحظه ناصیه احوال
آن نوباوه بوستان فضل و کمال طاقت تحمل بقدر ضرورت صاحب تعقل نمود باری بعد از حصول امید
واری با دل شکسته و خاطر افسرده و سینه بغم و اندوه در نشسته بامید امداد جناب باری عز و علا
واستمداد از باطن نور ولای حضرت ولایت مدار علیه و علی آله الوارثین لکماله الکلی سلام الله تعالی
از برکت جوشش حبیبی حرمین بزرگان دین حنیف دامت برکاتهم بیمن اقبال معلی حضرت شهریاری
زبدت ثمرات اقباله اقدام بدرک این سعادت و قیام باداء این فریضه از طاعت نمود از طریقه
معروفه موروثه از کافه اجله اصحاب دین مبین غرا و عامه و خاصه اکابر علما و ملت بیضا در این
باب مبنی بر رعایت حکمت واجب الرعایه کاسبا روی بابداع طریقه و شقه انیقه متقنه محکمه
عقلیه صرفه بدون استناد بعروه طریقه حسیه اعتبار تواتر اعجاز و معجزه که اهد المعروف الموروث
من هو لاء الاجله اورده کشف نقاب خفا و رفع حجاب سی اصطفا از چهره دلکش افتاب عالم آرای این

معنی

معنی و در رفع حجب قویه منکران دین قویم غرا و در دفع حجج واهیه مخالفان ملت بیضا اختیار
ابداع و اختراع مسلک و طریق جسیم لتوثیق عقاید حقه را ضرور و در کار دانسته اولا بتمهید مبادی
و مبانی براهین آن بتبیان بیان و تبیین این مقاصد و معانی و احکام و اتقان آنها پرداخته
پس از تمهید مبادی بترتیب و ترکیب مبانی بزینت تایید یزدانی و حسن توفیق ربانی امیکدم خورشید مشکلات حجت
و برهان و بیان و تبیین نیز از در نهایت احکام و اتقان محکم و مستحکم ساخته زنگ غبار شکوک و شبهات
ظلمت مثار مخالفان کفر دثار را از آینه دلهای طالبان حقیقت و اصحاب عبرت و اعتبار و ارباب بصیرت
واستبصار پرداخته برای خاطر محلی مستوی شک و شبهه و در رسوخ دین سراسر شین زیب و ریبه
باقی نگذاشته بر بعض افتضاح حال اقوال بطلان مآل مخالفان منافقان نیران مآل عقده از
دلهای عیب داری موالفان و موافقان رضوان مآب داشته بار الزام و اسکات خصم جهول عنود
لجاجت رسم را با حکام و استحکام تمام بر پا داشته بمزید ترشیح نمودن فراید فواید بسیار در خلال
مباحث مزبوره و ابراز لطایف اسرار و کشف نقاب لیس سرایر عوایب ابکار در ضمن ابحاث
مرموزه در اخر کار بمرحمت تمام طریقه موروثه از اکابر اصحاب در میدان اثبات هدی در این
باب باهتمام تمام بربسته با ابطال اعتقاد کفر و ضلالت بنیاد خصم لجاجت رسم عداوت
و عناد نهاد بنقاضت آن عقیده کاسده فاسده اش که نقیض مدعا منافق او منافی افاده
تواتر اعجاز و معجزه در اینجا و مانع از تأثیر خبر متواتر در ماده خصم قایل بنقض دعوای شکسته راه
طفره را از هر بابت بقانون علما و قانون مناظره بجز اعتراف بمدعا و التزام حقیقت دعوا بر او بسته
در این صورت جز اینکه با اعتراف بعناد با حق و اقرار با تشکیک را از آن از روی عمد دانسته بدون
سهو و خطا التجا جسته بکفر لهو پناه برده تا از تحمل بار گران اعتراف و اقرار ثانی بحقیقت حق
جسته باشد مفری و مخلصی برای خصم بد رسم متصور نیست و هو کاتری در اعلای کلمه الله العلیا

کتابخانه آستان قدس رضوی
دوره کتاب

را ابطال و ازاق کلمه باطل سفلا کافیست و در ایضاح و افتضاح حال مخالفان ملت بیضا وافیست

ولکن بموجب کنایات و اشارات یافت چنین مطلب بغایت صعب و مستصعب و زبان وقت نیز بگوش بهائی غریب و

مستغربست اکثر طلاب و اغلب اصحاب بعلت اغتشاش و بطو ابر علوم حقه از شهود حقایق و لطایف

دقایق علوم حقیقیه در حجاب و از مرحله ربط و رابطه بزبان اشنایان بیگانه بسی و بهم از شهود افتاب

فهم در این بیراه احتیاج میباشند در این صورت از کمال و درک بسیاری از اشارات و بشارات که در این

رساله موسومه بمرسوم البعثه و الجمال صورت تصویر و تقریر پذیرفته است محجوب و از سر حقایق اشنایان

دور و مهجور و ممنوع از ادراک حق مطلوب میباشند اما از آنجا که سرانگشت حکمت بالغه و عنایت شامله

گره گشاست هر کسی در خور استطاعت خویش با وجود بیگانه بودنش از سرایر حقایق چنین بظواهر احوال

اشنایان بهره یابی خویش چنین مضمون این کتاب خواهد بود و با آنکه از گوی اشنائی است این است اینکه

خواهد گفت و خواهد شنود چه اینکه گوی اشنائیست و آنکه متاع ما کجاییست و از برکات افادات

اشنایان گره از کار فروبسته بیگانگان نیز بفضل خدا خواهد گشود و این رساله بمناسبت صورت

با معنی مسمی باسم حجة الاسلام ملقب بلقب برهان الله شد تکمله خلاصه مقال در این مقام

صعب الانحلال مستصعب المنال آنست که بعد از تمهید مبادی عقلیه متقنه و مبانی حکمیه محکمه اولا با بطال

ملل و مذاهب مخالفان این دین مبین غرا و ملت بیضا پرداخته و ثانیا احقاق حق این دین مبین غرا و کشف از حقیقت

ملت بیضا را بحکم البینات حجة زنگ ریب و بخار شکوک و شبهات من جمیع الوجوه و تعریفات اغراض میانی

جمع الجهات از آیینه بیان مطالب و تبیان مرغا پرداخته پس از حصول فراغت از مراتب مذکوره بروجه

ضرورت و کفایت از حاجت در نزد رجوع تحریر دیباچه بی طرفانتر رسید که از خاتمه دیباچه تمهید

بزنید تا کید و توضیح و ازدیاد تشیید و تنقیح پرداخته از روی مراتبه ایراد فهم مورد سخن ساخته

برای اخوان صفا تتمیم للاشارات و تکمیلا للانارات اکمالا للکلام بمذاق الجمهور اتماما للاظهار و الظهور

ابیان مستحکم

اهم ۷

عرضه نماید که اگر بوهمی در آید که احقاق حق در مقام اگرچه بروجه عموم و کلیت نه بروجه جزئیت و خصوصیت

که مطلوب بالحقیقه است صورت اتمام و انجام پذیرفت ولیکن مبعوث بودن این دین مبین غرا و ملت بیضا از

جانب حضرت حق عز و علا و ذات مقدس برگزیده حضرت اله حضرت محمد بن عبدالله است یا دیگری

غیر انجناب مثلا این معنی ظاهر و واضح و روشن نشده محل اشتباه است پس بفهم و بیاب ای صاحب بصیرت

و طالب حقیقت که حقیقت حال اینست و جز این نیست که از آنچه گذشته و در مباحث است که صورت تحقق

ظهور پذیرفته است چنانچه گاهی آگاهی حضرات شاهد شده جای تعمد و اشتباهی باقی نمانده است ولیکن در

رفع واهمیت ای نور دیده و سرور سینه ایراد فهم بمذاق جمهور و سیاق مشهور بدستور رسیمان باز

ملاقی در کار و ضرور است اگر چه طریقه و شیوه انیقه موشکافی سفسطه فقرا و بسا کیز از قانون و دستور

است که قصه بر غی چون برق از صراط ممدود بر متن جهنم نامه مود که زند اشارت بر تبه فقر

و مسکنت از آن سر موز منظور است ولیکن از آنجا که هر مو باز بر ریسمان باز بر وجه او لی بدرطوبات دارد

و دوامی ظهور حقیقت این دین و ملت ختمی بموجب قصوار رتبه بساطت احاطت و انبساط بسیط محیط

خالیت از غایت التباس و از حضیض ضیق و تنگنا مرتفع بدزده قصوار رایات بغایات ارتفاع

در احقاق این حق معا و کشف حجاب خفا و اختفا از حقیقت این ملت بیضا در خور هر مذاق مکلف

جواب از هر گونه شک و شبهه و ریب و ریبه از فضل خدا اعاده و مهیا و رفع هر گونه توهمی و وهم

المنة لله که از یمن با طل نور ولایت میسر و مقدور است ای صاحب بصیرت چون حقیقت این حق

مقدس معا بروجه کلیت در نظر عبرت منظور است از ما مضی بعون الله تعالی از پرده غیب بمنصه

ظهور آمد اکنون هزاران ملک حضرت بمنت بجون عز اسمه بالله از سر حق حق را کشته انتظام

کشف تام نزدیک شده جمال تام تجلی فاران بعد از سعیر و طور آمد یا ایها عاشقان بشارت که

نماند این حجابها برسد زمان عشرت بکند خدا خدائی پس بدان ای طالب حقیقت که بضرورت

بسم الله ... اصحاب هذه الدعوة الحكمية منحصر بمحمد بن عبد الله بضرورة العقل واتفاق الخصم معناه الشعب كبرا وكل دين يوجب البراهين المعهدة المسطورة في الرسالة وحقيه كل دين كذلك جامع لمتممات الشرايع السابقة الحقة الناسخة لما كان في الرسالة حجة ودليل واضح على نزوله من السماء وهبوطه بالوحي من عند الله فهذا الدين من عند الله فيأتيس على الشكل الاول وهو بديهي الانتاج اقول هذا خلاصة ما افاده والذي المالي الي المتقي في الاعصار طاب ثراه بقوله ليس مدار ... طال بقاؤه تبارك وتعالى وما اجاد وافاد بعد ما تلك الفقرتين المشتملتين للصغرى والكبرى بقوله پس باوجه ضرورت اه تحقق للصغرى والكبرى بطريق اللف والنشر المرتب ومزيد ايضاح وتحقيق للنتيجة طبقا لما في الرسالة المقدمات العقلية المحضة الصرفة

از عقل واتفاق منخصم باما در نقل صاحب دعوت لبور این دین وملت ختمی مرتبت ناسخ کل ادیان وملل حقه سلف منحصر بآنحضرت وآل ختمی کال آنحضرت بروجه خلافت از آنحضرت است واین معنی در الخلا وظهور وانکشاف وحضور کالشمس فی رابعة السماء آیان وپیدا بر حد ضرورت وبداهت است ومنکر اینمعنی وشک وتشکیک کننده در این دعوی منکر بدیهی وشک وشبهه اش در اینمعنی از فرط سفاهت وغایت غباوت وابلهیست وحقیت هر دین وآیینی ولاسیما حقیت این مبین ختمی منزلت که بموجب براهین باهره نگاشته در اصل رساله برمجمع جمیع جوامع فضایل وکمالات جمله ادیان وشرایع سالفه حقه منزله من السماء ومجموعه همه جامع مکملات ومتممات تمامی ملل ومذاهب بقراز طبقات ابنیات اوتر حجت ودلیل است بر نزول آن من السماء وهبوط بالوحی من عند الله تبارک وتعالی پس با وجه ضرورت وبداهت انحصار صاحب دعوت بروجه مزبور وثابت بودن خنمیت وناسخ بودن این دین وملت مر کل ادیان وملل سابقه را با عتبار تمامیت رتبه قصوای خاتمیت وبودن حقیت آن بر بدحقیت خاتمیت وتامیت وکاملیت بر وجه مزکور دلیل تام وبرهان قاطع بر نزول آن از نزد حضرت حق عز وعلا بروجه اشرف واعلی احتمال مبعوث بودن دیگری غیر آنحضرت بدین دین وملت وبر دعوت لبور آن بین البطلان عین لغزش وخطاست چه بر ظاهر است که حکمت بالغه یزدانی وعنایت ربانی از اظهار صاحب دعوت ختمی بر حق واستیلا یافتن او در دوره ختمیه بتدریج از زد بعثت الی قیام الساعه بموجب براهین محکمه متقنه تقریر وتحریر یافته در مباحث رساله ناچار از ظهور واستیلا ورونق ورواج دعوت او در این دوره ختمیت بموجب براهین باهره وحجج قاهره مزبوره نظام اعلی را علاقه وانتظام کلیه امور عالم اکبر را مدارست وبدون وجود ظهور او اصلا دیگری را فتراء بر خدا بغصب منصب ختمی بر وجه حق قیام نمودن در این عنوان ختمی را بروجه حق وصواب واقف شدن ورونق ورواج دادن با وجود فقدان شرایط ووجدان موانع در ماده مفتری ومدعی رتبه ختمی بدون شبه بین الاستحاله وتوهم اینمعنی محض سفسطه است

و فراگفتن

و فراگفتن آنحضرت مر دین مبین ختمی مرتبت را بروجه حق وصواب وبرنهج استقامت وحق حقیقت بدون نزول وحی او از نزد خدا وبدون مفطر بودن بر رتبه اقصی درجه از عصمت واصطفا وبر فطرت استکمالی ختمی اینمعنی واستغنای حق مطلق کلی از تعلم بشری علما است وبر هذا از کی واز چه جا صورت امکان تواند پذیرفت وتوهم فراگفتن از مبعوث بروجه حق وصواب که موجود مطلق نزد دیدار صورت ظهور نبسته است وبر فرض وجود ختمی منزلت نایل الحد چنین مبعوث بالذات مقصود که ضروری العدم واتفاق الا چگونه با علم واطلاع صاحب رتبه ختمی چنین واحاطه او بمواطن اشیاء وسرایر ضمایر واسرار دلها وابلاغ حضرت حق عز وعلا مر او را باعلام احوال ماکان ومایکون کلها تعلیم این مبین ختمی بروجه حق وصواب مطلق تواند نمود مفتری بر خدا را بدعوی نبوت وبعثت بر طریقه هدی که قیام نماید بدعوت خلق بایمان آوردن بنبوت وختمیت خویشتن واقدام نماید بتصرف در امور بندگان خدا بدعوی خلافت از حق در ولایت مطلق با فقدان شرایط خلافت در این ولایت از علیا درجه عصمت واستکمال واقصی مرتبه ربانیت ونایل بتجلی باخلاق حضرت خلاق تبارک وتعالی وانداکاک انیت بشریت وخروج از ظلمات نقایص امکانی بوصول معالم انوار ربانی ومحو ظلمات رؤیت کلیه ماسوا وصحو در آفتاب نور خدا وتولی بولایة الله واحاطه بحقایق اشیاء کما هی وبر تقدیر تسلیم صدور تعلیم از آنجناب تحمل بار گران تعلم عجایب علوم در هر فن وغرایب آیات وسنن بجبر وعنف در عهد استحقاق رتبه علیای ختمی واحتمال اعباء غوامض ومشکلات این مرتبه از خلافت کبری بدون شرایط طاقت وروابط استطاعت با وجود احتمال بار انقاتی بهو وخطا واستغراق در گرداب ظلمات تعلقات جدا از جانب متصور وبسیار از کجات وفراگفتن دین مبین ختمی ناسخ ومبطل کل ادیان آن دیگران که صاحب ادیان وملل سالفه چه حقه چه باطله از اهل کتاب چنین یهود ونصاری چه غیر اهل کتاب از طوایف بت پرستان ومشرکان واز قبایل کفره دهری مسلکان بموجب ما جدا امر ضروری البطلان والاستحاله بطریق اولی است چه اهل حق از ایشان که اصحاب بصیرت واستبصار وارباب عبرت واعتبار وطلاب

حق و حقیقت و پیروان راه هدی بدون شائبهٔ از عناد و استکبار بوده‌اند بشرف ایمان و تصدیق و اذعان

به نبوت آنحضرت فایز و بعلم اداب و سنن در همهٔ باب از آنجناب عمل کردن بموجب آن شمایل قدسیه و فضایل

انسیه را حایز و از انکار و مکابره و مجادله و منازعه اجتناب جستن با بغایت مجتنب و محترز بوده‌اند دراین

صورت احتیاج آنحضرت بتعلم از ایشان مستلزم محال است اما اهل کفر و عصیان و ضلالت

و هرکه از احتمال انتقال انقیاد و اطاعت بر ظاهر است که ازدین ختمی تبری جسته و از تعلیم و تعلم آن

عری و بری بلکه گفتگو و با هتمام تمام همت بتخریب بنیان شعار دین و ملت اسلام گماشته بمجادله و معارضه

و محاربه با صاحب دعوت بدین و ملت ختمی نبوت پیوسته اوقات مصروف داشته با بطال و اظهار بطلان آن

و احقاق و اثبات حقیت دین و ملت اسلاف و آبای پیرار خود ایشان کمر همت بمیان دل و جان بربسته

شب و روز بلکه اطفای نور حق نشسته بودند دراین صورت تعلم این منکر محترم نزد ایشان از

ایشان چگونه میسر و متصور است و آنکه گریزان از دین و کیش و آیین و ملت متین آن هدایت

بیخبر و از اطلاع و اگاهی از آن و از کیش و آیین آن در نزد ایشان لاعین و لا اثر لیس با وجود مراتب

مزبوره بعلاوه امی بودن آنحضرت از بدو فطرت زمان دعوی بعثت مسلم الصحه و منصوص العله

و مجمع علیه الامه است خصم بدرستی الجاء بجز اقرار و اعتراف بمعلم لدنی بودن آنحضرت و مبعوث

بودن بحق در نزد حضرت حق و نبی و ولی مطلق بودن و مجمع مجامع نبوات و مجموعه جوامع ولایات

و مرجع جمیع انبیاء و اولیاء در نبوت و ولایت با یات بینات بودن صاحب منزلت علیای ختمیه

و خاتمیت محیط و مرکز دایره ولایت و نبوت بودن مختص و منحصر نیست از اعتراف بل بالضروره

ناچار از روی رسوخ در عناد و استکبار را اگر مضطر با نکار نباشد خاک بر سرش که خاک بر سر

بغیر از جهنم و جحیم بتعجل کشیدن بار عذاب الیم او را مفر و مقری نیست دراین آینه طوطی صفتم

داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم ما اردت الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی

الا بانه

الا بانه ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر موجود یا تام است و هو ما لا یکون

له کمال بالقوه یا ناقص و هو علی خلاف التام ماله کمال بالقوة موجود تام یا تام است

و هو عالم جبروت یا فوق التمام و هو الله القاهر فوق عباده موجود ناقص در استکمال

و بلوغ بدرجه کمال یا مستکفی است و هو ما یستکفی فی استکمالاته بذاته و بباطن ذاته

و باطن باطنه من وسایط ذاته و مقوماته المترتبة المجتمعة المنتهیة طولا الی رب

الارباب تبارک اسمه و البینونة بینه و بینها بینونة الصفة لا بینونة العزلة فان

الترتیب الطولی و ترتب العلة و المعلول یؤدی الی ضرب من التوحد و الوحدة

و مع ذلک ما للتراب و رب الارباب لمکان بینونة الصفة یا غیر مستکفی است

و غیر مستکفی در استکمال و رسیدن بدرجه کمال برخلاف مستکفی با ورای

وسایط و مقومات لوحدتیات ذات خود بما بباینه بینونة العزلة محتاج

و از استعانت بغیر خود بر آن متصعدة الذوات مختلفة المقامات خود

لابد و لا علاج است موجود فلاک در زمرهٔ علیهٔ مستکفیست موجود عنصری یا

عنصری در جمله غیر مستکفی است اشاره فطرت انسانی چون برزخیت میانه ملکیت

حیوان حیوانی مزدوج است از ملکیت و بهیمیت مجمع بحرین بحر ملکیت و بحر حیوانیت

است فطرت ملکیه را اقتضا حکمت و معرفت و متنعم به نعیم تحمید و تسبیح

و تقدیس و تنزیه حضرت صمدانیت و تقرب بحضرت احدیت است و

فطرت بهیمی را اقتضا قضای مقتضی شهوت و اقتضای افراط در مستلذات

بهیمیت و انهماک در تنعمات عالم طبیعت و استغراق در لجهٔ متلذذات جسمانیه

و استهلاک در ظلمات مشتهیات حیوانیت و تعلقات ظلمانیت سمات

[illegible]

هیولانیست. تکمله: در مجمع انسان فطرت کلی بر اطاعت عقل مفطور و پیروی رهبر عقل او استوار بعالم از رنگ دیگرست حق طلب و رو فطرت بهیمی
جبل مجبول به پیروی جبل مغرور خود مرتبط بالفطرت ممتد واردست از اینجاست که در موکب فطرت آدمی همیشه محاربه و مجاهده در میانه عقل و جهل برپاست
و تا دنیاست بنای وجود آدمی برپاست این اشتراک بر جهات است استعداد ابلیس بنی آدم و التباس تلبیس و تلبیس جهل با ابلیس در تحصیل قرب
داون حضرت آدم و تمهید مقدمات هبوط آدم از عالم ملکوت به عالم و ابطال نزول وحی و بعثت انبیا و خلافت اوصیا و اولیا در دنیا و ضرورت لزوم
دفاع اولیای حق با اهل عناد و انکار و بستگی در [illegible] ازینجا بر خواست بر فاهرست که مخصوص به عالمی اند [illegible] منوط و منکونه
از مجاهده و معارضه نفوس [illegible] استعداد و اختیار مربوطست و از نظر و تدبر [illegible] از مقصد [illegible] و اختیار [illegible] از اینجاست که [illegible]
وحی را منقبض و لکن لا اکراه فی الدین ارادت. نتیجه: بر صاحب بصیرت هویداست که در ملک وجود حیوان انسان رتبه علیای سیادت و آقائی
مرتبه معلای مالکیت و خواجگی منزلت والای ربانیت و حکم رانی [illegible] عبودیت اعتبار خاصه فطرت ملکیت و عبودیت و بندگی و خدمت و فرمانبری
خاصه مخصوصه منزلت فطرت بهیمیت در اینصورت آنکه بنده شدن و بنده خواهد شدن از [illegible] صواب و صلاح و انتظام [illegible] بردن [illegible]
بهوار و هلاکت انجام مقرون است. اشارة: برزخ وجود انسان در سبیل تقرب بحضرت معبود عروج و صعود بدرجه مقصود [illegible] براه [illegible]
و اشکال [illegible] در مرحله هلاکت نتیجه هوس و هوا [illegible] در طریقه استکمال [illegible]
استکفا و فائز بدرجه رفیعه استغنات بالجبلت [illegible] از جهت ضعف فطرت ملکیت مجبول بر صحابت و راه هدی [illegible] باصحاب رتبه علیای
استکفا از انبیا و اولیا است و نواب خاصه ایشان [illegible] از سایر طبقات عالیه درجات علما و رهبران راه هدی [illegible] پرتو نور بر روی ایشان در زند
[illegible] نبوت و ولایت منصب خلافت اگرچه شرف یابند و لیکن همه این طبقات عالیه درجات [illegible] از فرق عوام بوجود صاحب رتبه استکفا
در دنیا که مقتضی رتبه استکفات ممتنع و از استشاره از نور وجود عالم افروز آن عصمت مرتبت استکفا منزلت اگرچه چون آفتاب در [illegible] سحاب
باشد لابد و لاعلاج اند. تکمله: چون خاتمه و الا مرتبه رتبه استکفا از رتبه وجود عالم [illegible] از ذره تا ذره [illegible] برتر در ماده علیای مرتبه
حضرت خاتم خاتمه استکفا [illegible] نور [illegible] جمال ازل و وجه [illegible] کمال اوست [illegible] خاتمه با فاتحه یکیست [illegible]
علیا چون مقام [illegible] از وجود حضرت ذات یگانه [illegible] رتبه والا خاتمه نبی و نبی ختمیت [illegible]
نبی ختمی که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل [illegible] بالذات از [illegible] علم امکان نقصان نهار

بنیاد نوع انسان و مقصود از وجود انسان استنتاج نتیجه وجود اصحاب رتبه استکفا و از وجود اصحاب استکفا غایت غایات ظهور وجود باهر النور حضرت
ختمیه نبوته و آیه ختمی مرتبه آنحضرتست و بنابر وقف مقصد از وجود عالم امکان وجود انسان و از وجود انسان [illegible] و از وجود [illegible]
تعبیر از منزلت علیا و مرتبت والای و لکش دل آرای حضرت ختمیت است و غایت از ظهور نور ختمی و استکمالات و کمالات ختمی [illegible] خاتمه نفاتحه
و برگشتن نهایت ببدایت است که غایت قصوی از ایجاد و مقصد کلیه است. اشارة: اگر صاحب رتبه نبوت و ولایت بحسب جبلت فطری و فطرت جبلی خود
بجز رتبه استکفا مجبول و باستغنای [illegible] از امور [illegible] مقصود [illegible] لازم [illegible] و در قوام و نظام
عالم ایجاد چنانکه [illegible] از آغاز تا انجام [illegible] ظاهر و پیدا و بطلان لازم [illegible] و هویداست
تبصرة: رتبه عصمت و استکفا [illegible] بکشف [illegible] الهام [illegible] کشف حقایق روحیه [illegible]
کشف که بکشف نبوی معتبر آید [illegible] روح القدس
که عالم روح القدس است [illegible] از ارکان چهار ارکانه عالم کلیاتست و کشف وحی در [illegible] عبارت از کشف حقیقه
و روح الارواح روح اعظم عقل کل کلیه عالم [illegible] حقیقة الحقائق
و کنه [illegible] بکنه حقایق و رقایق اشیا [illegible] روح الارواح که مجمع جوامع حقایق و رقایق کل اشیا [illegible]
و این مرتبه از کشف [illegible] خاصه شریعه حضرت ختمی نبوی [illegible] آن حضرتست و سایر طبقات انبیا و اولیا از اصحاب اکشف [illegible]
و اولیای از کشف [illegible] مقامات [illegible] روح القدس [illegible] مقامات انبیا و اولیا.
در مراتب استکفا [illegible] که در مراتب [illegible] کمال [illegible] دارند و [illegible] حضرت ختمی مقام در آغاز و انجام صاحب
اینمنصب علی خاتمه کبرا علیه سلام الله الملک العلام کریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد
من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء [illegible] که مشکوة [illegible]
کلی ختمی و مصباح از عقل کل و زجاجه از نفس کل و شجره زیتونه از ماده کلیه لا شرقیه ولا غربیه [illegible]
و استعداد نورانیت [illegible] صفا و نورانیت [illegible] عقلانیه و قوه عقل هیولانیه و لو لم تمسسه [illegible]
بعقل فعال و استناره از عالم انوار نور علی نور [illegible] خاتمه [illegible] عالم کلی [illegible] مصباح عقل کل

در مشکوة جمیع و اصف حلات غایت تکمله چون اسم جلاله که الله است اسم اعظم و امام الائمه جمیع صفات علیا و همه اسمای حسنی و مرجع تمامی اسمای است
مظهر او نیز که وجود جامع حضرت ختمی است جامع جمیع مظاهر اسمای حسنی و مرجع تمامی انبیا و به شرف الفقر فخری و امام الائمه در ولایت و نبی الانبیا در نبوت و سید المرسلین
در رسالت حقیقة الحقایق مجمع المعانی مرجع الرقایق در علویت تمام التمامات و کمال الکمالات و منبع السعادات در ربابت و کلی بی خلاف حضرت رب العزة بر وجه اتم و اوفی
است چه حضرت [illegible] و علا [illegible] در کمال و جمیع تجلیات [illegible] مظهر [illegible] مظاهر اسمای حسنی و صفات علیا مظهریت بر وجه اتم است
چه در حقیقت صدر مظهریت با شرکت دیگر انبیا [illegible] مظهر ذات [illegible] از اینجاست که آیة الآیات و بینة البینات و مجموعه کلمات تامات
و حجة الحجج البالغات و برهان البراهین البالغات [illegible] اوتیت جوامع الکلم از صفات خاصه دعوت محمدیه حضرت ختمیت و کتاب مقدسه ختمیه مجمع جوامع
شرایع سابقه و مرجع همه آنها [illegible] از [illegible] و همه شرایع و ملل حقه سالفه بر وجه الطف و نحو اشرف حاوی و محتوی است
منظور از این اشارت [illegible] حضرت ختمی مرتبت [illegible] ادیان چون مجمع حدوث و قدم و مرجع قضا و قدر و لوح و قلم محیط و مرکز
عالم است بر همه انفس و آفاق قاهر [illegible] مظاهر [illegible] از همه انبیا و اولیای سلف [illegible] بر [illegible] بلکه بر جمله عالم [illegible] مقدم است
فرزند ابو البشر [illegible] آدم ابو البشر [illegible] در حقیقت حضرت آدم مظهر نور خاتم [illegible] آدم مظهر نور قدم است از اینجا [illegible]
عالم الجود حضرت ختمیت در مقام [illegible] ربوبیت [illegible] که عالم امر است [illegible] ذات اقدس در رحمة واسعه [illegible] و الا [illegible]
العلیا موصوف و مسمی است [illegible] برزخ بین الوجوب و الامکان که عالم جبروت است عقل کل و روح الارواح روح عرش اعظم [illegible] در برزخ
بین الجبروت و الملکوت نفس کل [illegible] کرسی و روح کرسی [illegible] عقل کل [illegible]
[illegible] در ملک شهادت و ناسوت طبع کلی [illegible] عرش اعظم [illegible] از اینجاست که [illegible] حضرت ختمیه [illegible]
از کلیه عالم [illegible] بر وجه اجمال مرتبت اولو العزم از انبیا [illegible] عالم امانات [illegible] تفصیل مرتبت ختمیه نبویه از ختمیه
الیه [illegible] شمس الضحی است و مرتبت [illegible] انبیا و اولیای حق [illegible] علیهم سلام الله [illegible] قطعات ارض [illegible]
و مرتبت اتباع و اشیاع انبیا و اولیا از سلف و خلف [illegible] اختلاف الدرجات از ایشان علیهم صلوات الله الملک المنان مرتبت قطعات ارض
[illegible] از خورشید جهان آراست و [illegible] واحد منهم علیهم السلام [illegible] از این [illegible] ابتداء
[illegible] که مقصود از وجود [illegible] صاحب [illegible] علیه آل [illegible] هدایت [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

نیازمندان از عباد و تعلیم طریق صواب و صلاح در نظام معاش و معاد و موضح کیفیت سلوک راه هدی و برانگیختن انسان را بر پیروی رهبران
راه سعادت بسداد است چنانکه خواطر شیاطین و [illegible] طایفه از ملاحده صوفیه شیطنت و [illegible] ضلالت و غوایت است انبیا
[illegible] راه صلاح بسداد [illegible] و [illegible] چه از آنجا که موجود مستکفی از اقسام موجود [illegible] الفطرة و [illegible] بالقوه است
هدایت و ارشاد عباد از انبیا و اولیا مقصود بالعرض و مجاهدات و عبادات و استکمالات و سیر و سلوک [illegible] در راه هدی غرض بالذات
و مقصود و معبود بحق بالحقیقه است [illegible] عبادات و مجاهدات و استکمالات و استقامات ختمیه چنانکه [illegible] بالذات
[illegible] مقصود بالحقیقه از ایجاد کلیه عالم امکان عبارت از استکمال اتباع و اشیاع در جمله استکمال انبیا
و اولیا و از نتیجه و تتمات استکمالات ایشان است چنانکه استکمالات عامه انبیا و اولیا از مراتب استکمال و مظاهر و مرایای ذات
[illegible] کمال و صلاحیت شان است [illegible] کذشته ظاهر و آبان است بل مقصود از بعثت و رسالت
[illegible] عباد بر رسم هدایت و ارشاد و برانگیختن [illegible] بر طریقه صلاح و سداد و اقامه حجج بالغه و اتمام محجه از
جانب [illegible] و [illegible] عبادات [illegible] از [illegible] استکمال انبیا و اولیا [illegible] استکمال ختمی کمال عام

آیه در استکمال انبیا و اولیا

[illegible] ای طالب حقیقت بدان بر رسم ضرورت که تصرف انبیا و اولیا به موجب وصف ولایت و وصف رسالت در عباد
برد و گونه است تصرف اعداد و تصرف ایجاب تصرف اعدادی به موجب صفت رسالت و تصرف ایجابی به موجب صفت ولایت [illegible]
تصرف اعدادی منوط به بشریت است و تصرف ایجابی مربوط به ربانیت است هر نبی و ولی و وصی به بشریت هدایت و ارشاد و تعلیم راه سعادت
و سداد نماید و به ربانیت افاضه و ایجاب افاده و ایجاد نماید هدایت و ارشاد و تعلیم راه سعادت و سداد به ظهور و مخاطبه و مکالمه در [illegible]
با نازل مرتبه مشافهه محتاج و از تعلیم و تعلم بشری و مخاطبه و مکالمه با مکالمه [illegible] تحقق [illegible] [illegible] افاضه
ایجاب و افاده و ایجاد [illegible] غیر منوط بلکه [illegible] مربوط است چه از عالم جسم [illegible] و محسوس [illegible] افاضه
نباید و جسم [illegible] در علت [illegible] اعداد است [illegible] مراد از اعداد رفع موانع است از ماده که قبول صورت و افاضه
وجود تواند کرده باشد [illegible] امتناع و ابایی از قبول [illegible] جواز و امکان [illegible] اعدادی مناط صحت و امکان و جواز و جود [illegible]
درباره نه سبب وجود [illegible] ایجاب و افاضه چه جواز و امکان لازم ندارد [illegible] و فیضان را از اینجاست که [illegible] معجزات

حسینیه و مدد و تعلیم و ارشاد موجب قبول ایمان و ملزم اعتقاد و ثمرهٔ فیض پیروی رهبران راه سلامت و سداد است مشابهه چون ذات
ایمان حقیقت در باد و در طریقت که الطرف حسنا بر دو وجه موجب است بدان نیز با قرآن الله تبارک و تعالی حضور نیز بر دو گانه حسب مرتبه
نیز ثبت و رتبهٔ والای کلی و کل کلی و ولایت مبشر حضور یکی وجهی و مدد و دیگر کلی حضور و وسعت کثرت حالت و سوز یک وجهی و فایض مجید
بسیط محیط ربانی بنیم رشته بهتر از ده رابطه و شمیم و کلی بشام جان طالب حقیقت بیاید که غیبت کبری از حضرت صاحب العصر و الزمان
بعینه‌ها حضور ایجاب دلالات و علم احتجاب و خفا است لکن بوجه آخر غیر حضور مظهر که لعبور رسالت است که ایجاب در مقام عقل فعال کلی
و در مرتبه نفس کل و در مرتبه جسم کثرت [illegible] نیز با هر و فاهر مجمع و مرجع خلق رجل و فعالیت اشاره نیز ابطال الطرف بر دو وجه
اعداد چهار است و این الطرف از این چهار را جا است [illegible] صاحب رتبه استکفا و [illegible] علم او براه هدی و اظهار معجزه و اقامه بینه
بر صدق دعوی و تمکین عباد از دعوت و تصرف صاحب رتبه استکفا در امور [illegible] عجب و خفا و غیبت است و نیز ابطال الطرف بر دو وجه ایجاب و اوامر
و ایجاد او وجه آخر [illegible] قبول الطرف از روی حس اسلام و تحمل اخبار راه هدی از روی صدق و صفا و اخبار پیروی رهبر راه هدی برای قرب
خدا است اشاره مرجع همه انبیا و اولیا و مجمع تمام کمالات ایشان چون حضرت خاتم و آل خمس کمال الطف را عظمت [illegible]
انبیا و الطرف ولایت از انبیا در حقیقت مظاهر و مرایای ولایت و الطرف آن خاتم و آل خمس نیز است و در اینجا سر بودن حضرت ولی
الاولیا علی مرتضی [illegible] ولایت مطلقه خاتم الاولیا ظاهر و نور ولایت آن جناب بر همه انوار ولایات و نبوات [illegible] ولایت ختم و نبوت [illegible]
سر سرور کلام نبوی که علی با همه بود سرا و با من جهرا از اینجا هویدا است و درک این دقیقه و ادراک این نکته در دیده [illegible] بود و
اصحاب [illegible] مستعد اشاره و در نزد فقد شرط الطرف بر وجه اعداد که عبارت از تمکین الطرف از جانب عبادات الطرف بر وجه اعداد
چون مردی [illegible] و موجب [illegible] اصلاح و باعث فتح ابواب فساد [illegible] اعتزال و انزوا و احتجاب و اختفای صاحب [illegible]
و [illegible] وجه اعداد و [illegible] غایبه یا عامه و الطرف بر وجه اعداد و هدایت و ارشاد مهتدین و مسترشدین از عباد
از جانب حق قانون و دستور است در [illegible] امکان [illegible] الطرف بر وجه افاضه و ایجاب و [illegible] رهروان طریق صلاح و صواب
بکمال خود برجا و نظام عالم و انتظام امور امم از بنی آدم از پرتو خورشید نور وجود [illegible] این عالم بر پا است [illegible]
اشعهٔ انوار عبادات و [illegible] جهان افروز عالم فروغ آن رهبر رهروان راه هدایت چه از بشارات گذشته بشارت [illegible] که غرض از

غرض

غرس شجرهٔ طیبهٔ رتبهٔ استکفا در بوستان سعادات جنان وجود [illegible] و لیس وراء [illegible] و الاعتبار رشحه نتیجة النتایج ثمرة الاثمار
تمام التمامات و کمال الکمالات حقیقة الحقایق و نور الانوار و روح الارواح و الاشباح نبوة النبوات و ولایة الولایات آیة الآیات
بینة البینات مجمع الحقایق و الرقایق در دور ادوار خاتمهٔ ادوار [illegible] وجود در مقام واجب التعظیم ختمی [illegible] نبوته [illegible]
و استتمامات ختمیه که مجمع جوامع عبادات و مجامع مجاهدات و مرجع تمامی استکمالات در ادوار گذشته [illegible] و حصول غایة الغایات الختمیه
و وصول خاتمه لغایاتی که [illegible] نهایت بدایت و ختم شدن سیر نیر ولایت بانتقال انوار ختمی و انوار ختمی [illegible] منوط نظام کلیه عالم
و قوام و انتظام امور همه قبایل و امم و نظم [illegible] افلاک بر دور مرکز خاک و تنظیم احوال بنی آدم که غایه مهتم و مهم اعظم تمامی عبادات
و مجاهدات و ترقیات انوار ختمیه بارتباط [illegible] مربوط تفریع عالی [illegible] و استکمال ابتلا و امتحان و فرجام احتجاب آفتاب نور ولایت
و [illegible] ختمی منزلت در پس حجاب سحاب [illegible] انتظام غایة الغایات التحفة الختمیه و استکمالات جامعه کامله ختمیه و عبادات عامه
دولتیه [illegible] حصول توابع اثمر رتبهٔ جامعة الجوامع و مجموعة المجامع از بر طبقات غایات کلیه شامله و فواید جمیه کامله ثمرات
نظامیه عالمیه و نتایج تامه انتظامیه [illegible] انتظامات بالغه خاصه آدمیه و انتظامات عامة البرکات آثار علویه و ادوار فلکیه
[illegible] انتظام عنصریت [illegible] مرکبات و سکنات انقلابات و تغیرات [illegible] و تاثرات ترکیبات و ادوار
[illegible] سفلیه و عنصریه و انتظام استکمالات و عبادات و مجاهدات خواص از اشباع و عوام از اتباع رهبروان راه هدی
[illegible] و اعدادات [illegible] اعداد [illegible] عامه موجب غلبهٔ اصابه و صواب [illegible] احتجاب آفتاب آسمان
امامت و ولایت در پس حجاب سحاب غیبت و غیاب [illegible] بمقام [illegible] مباشرت الطرف بر وجه اعداد [illegible] از عباد
نفس الکتاب در حال غیاب و احتجاب از آن ممنوع و این [illegible] الطرف در امور دینی و دنیوی مسترشدین از عباد و محل صلاح و [illegible]
بر رعایت حکمه بالغه [illegible] غایبه در غیبت صغری و نواب [illegible] در غیبت کبری [illegible] مفوض و مرجوع است [illegible]
[illegible] عالم افروز [illegible] خورشید [illegible] فروغ [illegible] چنانکه عقیده فاسده طایفه [illegible] عبادات
[illegible] یهود و نصاری و مخالفان از اسلام [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] نظام و انتظام [illegible] آدم و بنی آدم [illegible] شجرهٔ عبادت [illegible]

از حضرت علیا مرتبه ربوبیت مستغنی گشته از سنخ و طرفهای عبودیت حسب قضای قوه نامیه عبادات از رسالت کلیه حقه فاتیه ممنوع و محروم
قصوری بنیه ثمرة الفضول که بوستان خاتمه نتایج است ممتنع الوصول آید مانند زمین آسمان در گردش افتاب و ماه و ثوابت و سیاره و در تابش آتش
و آب و خاک و باد و امثال آن در ابر و دریا و در تهیه بارش فلک و ملک در بند نظام آفرینش کاودوغری را بدست آب و نان و خورش از اسباب
پرورش آید و حنفای نفس اماره هر فاسق و فاجری و ملحد و کافری را از این تعفن و عفونت کش غبادت و عواید طن نکرار شیطنت مسکن
شهوت بهیمی در پرورش تعاقب با افراط شهوت که بخشش آید تا لذات بهیمیه و مستلذات دنیه فانیه و غلبه ظلمت حجاب و جنود اهل
بر نور عقل و جنود نورانیت وجود کشش قصوی غایت نظام آفرینش آلوده گردد و آفاق و کار فرما و کار فرما مردود بر خلاف مقتضای صدق اقتضای فطرت
و دانش آید اشتباه و استنتاج از انجاکه بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه از اشارات سابقه و بشارات لاحقه مرحب ... باهره و بر حسب الاتفاق
ارای حقه اصحاب علوم حقیقیه و ارباب حکمت نفسیه لطف ... و وضوح پیوست که غایة الغایات بعینه همان بدایة البدایات و علت غائی بعینها در
همان علت فاعلیت و مبدء المبادی بعینه همان غایة الغایات و نهایة النهایات است و بدیهی فطری و ضروری اولیست که انتفای علت موجب
معلول و انعدام معلول لازم و تابع انعدام علت فاعلیت بس انتفای غایة حقه حقیقیه و غایة الغایات الحقیقیه موجب انکه انتفای غائیه
انتفای فاتحه است عالم موجود و نظام و انتظام فشی وجود لازم آید که درحال وجودش معدوم باشد و از حقیقه وجود و نیز نظام و انتظام مسلوب
از وصول الغایات و وقوع لسبر نزول مقطوع المجتبه ممنوع و محروم باشد و منع نظام کلی جملی از وصول به مقصد اعلا و غایة حقه حقیقی و منتهی کلی
موجب نقص و عجز حضرت علة العلل و مبدء المبادی است و بنا بر رای فاسد و مذهب کاسد کافه محالفان ... بقای آخرین کمال حضرت
خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله او ارباب کمال موجب است از ت سابقه و بشارات لاحقه انها همه این معاکلیه و توابع و لواحق انها
از زوال و بطلان و لوازم فاسده الی غیر النهایة برجلو ... در این زمان که سنه ۱۲ هجری است از نور وجود عالم افروز بقای فرع و قر اسطع
ختمی منزلت مجهول فطرت مرتبت و خلو زمان از حجت استکفا فطرت عصمت منقبت و از عبادات و مجاهدات استکمالات و استتمامات آن مطلق
با وجود عدت و کثرت فقدان رتبه استکفا محجان لصاحب رتبه عصمت و استغنا و نیاز مندان بتعلیم راه هدی و لطف خدا الفضل و عجز حضرت
ذات یگانه بیهمتا علیم حکیم خبیر لطیف عال قدیر جواد هادی و دانا و توانای بی نیاز بی انباز غنی مطلق و کامل از جمیع جهات از برای سلم ذات
موجب است چه نسیج نظام کلیه عالم و انتظام امور معاش و معاد و آدم لصاحب رتبه استکفا و عصمت و عبادات و استکمالات انحضرت در همه ازمنه

واوقات

واوقات حسب اقتضای بشارات و بینات گذشته واضح و منضح و خلو بعضی از ازمنه بدون بعضی تخصیص بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح است و با احکام
و اتقان صنع صانع علیم حکیم قدیر یا بر رد اباء زمنع و وو انتظام ملک و انتظام امور رجال و قبل از بعضی ابدیت و حکمت حکیم علی الاطلاق
خلاق مطلق مدبر نظام انفس و آفاق موجب اتقان و احکام و مقتضی دوام نظام و انتظام است و مقتضای اتقان و احکام با عنایت نظام و انتظام است
بعنایت بسیط ابدی و کمال محیط سرمدی که اقصی الغایة و منتهی المرام است و انصرام ازمنه و انقطاع اوقات گذر زمان از برکات وجود حجت و ثمرات رتبه
استکفا و عصمت بیان اتقان و احکام و دوام نظام و انتظام را موجب انعدام است بر ظاهر و باین است که نفس کلی در زمان خلو از عبادات حقه حقی
عبادت که وظیفه صاحب رتبه استکفا و عصمت بلکه بوجه مرموزی که اشارت بان فاتحه و خاتمه ختمی منزلت است ممنوع از نوعی از استکمال و مهجور از
ضربی از تکمیل کمال که اصالة ضرورت استکمال است می گردد و هر چه تدارک غایة تلافی مافات در آید و در منقوصات سیر و سلوک کلی بغایة الغایات و تمام
التمامات و نهایة النهایات مرکز اشتها بدو غایة از ایجاد عالم و نزول نور وجود از رتبه جلال قدم بمرتبه حدوث ظلمت سرشته و تنوع و زوال شیم و
صور کش از خیر و ذره خیر خاک برزخ فطرت نوع آدم که عبارت از بوستان خاتمه فطرت آدم نتایجه ایجاد عالم است و لذکم قدم بماند و ابدیمی
خاتمه نفس کلی است که مجمع همه وجودات نفسانیه تمامی انفس و آفاق و مرجع تمامی استکمالات و طاعات و عبادات جل و قل است چه از
سمو بات چه لله عنصریات تمامی را مدبر و مرجع و تدبیر کمالات بر خلاف انیمعنی طریقه استکمال هر نفس جزئی باثبات چه استکمال هر نفس کلی را از استکمال
کلی محیط ابهمه ازمنه و اوقات و استمدادات استکمالش در همه اوقات و مواظبتش در همه ازمنه بعبادات و مجاهدات در اتمام سیر کلی و کمال
سلوک جلی با جارحیانکه بنای استمدادات تدبیر و تحریکش در جسم کلی محتوی بر کلیه اجرام فلکیه و اجسام عنصریات بر همین ملاک و مدار است چگونه
نباشد که زمین خود بنام اجرا اش منقاد از حرکت کاجسم کلی است و حرکت کاتیه ای کلی نفس کلی منوط و بمنزله کلی دائمی از نفس کلی بحرکت کلی ادامی
خودش مربوط است چه فاعلی نفسانیه چه کاچه و نفسانیه بحرکت و حرکت نفسانیه بعینه بحرکت یک جسم و قوای جسمانیه است و حرکت نفس کلی بر خلاف النفس جزئیه
بشرته و انما بروجه استکمال بطاعت و عبادت است و هم در معرفت خاتمه نفس جزئیات بشری موجب نفی غایة قوة بهیمی بر فطرت ملکیت است
بشاره لید بشاره از هتزاز نسیم این اشارات ... مشام جان طالبان ... شمیم بشارت آید که استکمالات و عبادات و مجاهدات سایر طبقات ابنای
اول در ازمنه سابقه مطاهر استکمالات و مرایای مجاهدات و عبادات انفس از ختمیه کلیه حقیقیه چه آینه است چنانکه ادوار سابقه از استکمال نفس
کلی ختمی نشأة الطبیعیه الله بود در دوره ختمیه نیز زمان از سیر و سلوک ختمی جز او استکمال النفس کلی بعبادات و مجاهدات بشریه ختمیه ظهور

نحا کجا بنا رو مورد و الانفس کلی از نسب تدبیر و تحریک کلی معزول و از اشکال خویش و اتمام و اکمال نظام کلی و از ایصال عالم ذره

ناسوت به عالم ذره جبروت و خاتمه صعودی جا که نزولی ممنوع و مخذول خواهد بود و کل ذلک کالزی بنصره لید بنصره بوجه اوا اگرچه بر آید

ولیکن بعلت اهتمام در اتقان و احکام بنیان این بنیه و دوام قائم مقام لازم الاهتمام از هیچگونه لذت گزار چاره و مفر نباشد پر ظاهر است که هبوط و نزول

درهٔ نور وجود از لاهوت ربانی بجبروت و قاره و از جبروت رسولی عقلی بملکوت مثالی و از ملکوت مثالی بناسوت طبیعی هیولانی و از هیولانی بعنصری چه فلکی چه

عنصری چه جمادی چه غیر حیوانی حیوانی چه حیوان چه حیوان انسانی بدون صعود و عروج و عود و رجوع بر طبق هبوط و نزول در طی نشات

و مقامات و عوالم متطابقات بعالم لاهوت تا عالم جاوید و جاودانی و عالم محیط باهر قاهر ربانی از مقوله ایجاد عالم برای مافات و تبدیل شرف

و بجای وجود خس و ادنا و تنزیل تیه کلی جاوید برای تحصیل حظ و اثر از ابل فانی و چیزی از حلیه حکمت و اتقان و احکام صنعت معرالذ در جهد

اعتبار ساقط در دیدهٔ بصیرت از درجه عاطل و باطل نمونه از سفاهت سفیه و جهالت جاهل است پس چون وجود کجب آغاز هبوط و نزول از عروج

و صعود و رجوع بمقام محمود و نجام مقصود ناچار آغاز فتح و انجام ختام و نزول از دار السلام نور بدار الهلاک ظلمت و دنو و عروج و صعود به

بدار السلام ضروری در پرگار نقطه سیر در ره سیاره و در اثنای سیر در قوس صعود و انتها با فنای زمان سیر در زمان هفته وجود و عود نمودن در زمان انحلال عوج سیر

در سیر آفاق و تدارک مافات از سیر و سلوک نمودن اولا از مقوله اعاده معدوم ممتنعه در زمان ثانی است و امتناع برهان با هره قاطعه ترجیح

میرهن الاستحالت و تا به اینجا که اشارت رفت لعقت کلیت دائره و سیر در هر دو سیر در زمان انحلال هر گز انتها نباید چه هر چه سیر نماید از عهده تدارک

مافات بر نیاید و چون سیر کلی مدار وجود زمان و زمان مقدار آن است انتهای سیر کلی و انقطاع آن بزمان جمع بین نقیضین و یقین البطلان است

و زمان چون نسبت و رده کلیه سیاره بجسم کلی کلیه عالم جسمانی چه فلکی چه عنصری بعینها نسبت روح ببدن است با انقطاع سیر دائره در زمان فقد وجود سر

لزوم انعدام کلیه عالم و عالم کلی روحانی باقی و روشن است و همچنین با فنای دنیا در نزد فقد نور وجود عالم افروز صاحب رتبه استخلاف ادا

هستی کلی دوره ختمیه هو کالنزی و این وجه از فروع مسلمت که اشارت رفت نکته از انکه بر زخ وجود انسانی که حجت رتبه استخلاف در قوس صعود

معبر درهٔ روح کلی و محل عبور و مظهر سیران نور ربانی که نفس کل و نفس رحمانی است بیان شده و با ظاهر هویدا و باطن و پیدا است که هر زمان سر

سیر آغاز با انجام و انتهای آن با فنا و فتح با انجام اختتام و رجوع کثرت با وحدت و رسیدن سیر کلی بغایت و منتهای خاتمه تکمیل نقاط دایره سیر

سر آمدن سیر دایره و تمام شدن دایره و مرکز و محیط پرگار شدن و مرکز در نزد ختم سیر دایره به دایره و محیط یکی شدن در ذره بدایه رسیدن قطره بحر

بالکلی

بر سنخ ناسوت لاهوت باز آمدن و فوت نور وحدت بر طور کثرت تجلیات کردن و طور کثرت لکجا انداکه بر زمین و فنا در صور

وجود عالم و مبدئین و منسلخ و زمین تسلیم و فرمان شدن بجای جلال وحدت و وحدانیت ذات بر لوازم ظهور کثرت امکان بنیان و جمع وجود جهان امکان

و متسع نمود کثرت بنور سطوع جلال وحدت و رحمت صیانت خاموش گشتن است و وقت رجوع عدم بعدم و فدی بعدم و انضمام عمر عالم و سر لمن

الملک الیوم لله الواحد القهار آشکارا شدن و هنگام لا یبقی الا وجه ربک ذی الجلال و الاکرام در رسیده است و وقت بقای عالم و احتجاب نور قدم

در حجاب حدوث و نور و القرم تسلیم و فنای هنگام ظهور نور وحدت در مظاهر کثرت و هنگام سیر در نور و جمع از تحصیل حادث بسوی ذره قدم

و همچنین از راست رهنمای و رهنمای گذشته ظاهر و روشن است بلکه بعد از انصرام عمر هر عالمی از نو آغاز تکمیل شدن و وجود حضرت وجود و حب ظهور تجلی خالق

و بسط بساط عالم دیگر از نو جدید و فتح ابواب انزال برکات بر روی کاینات در خور قابلیت و استعدادات انعام نمودن و حضرت دادهٔ بسیار

و سیر از سر گرفتن از کعبه جبروت بدیر ناسوت تنزل نمودن و از دیر ناسوت بکعبه جبروت برای زیارت لاهوت که صاحب خانه کعبه جبروت است

باز گشتن هم بحسب برهان قاطع مسلم در نزد نور علم و ایمان و یقین و ایقان مبرهن است و لیکن در اکنون در بقای این عالم در نزد انصرام ایام عالم حقیقت

بشارت غایبه چون بنا بید ربانی از مهبط هیچگونه از مبادی و منتها با خبر از نسیم عنایات یزدانی بجانب جهات و فناء از رفع یافته ادب

از مطلع برهان قاطع طالع بر ساحت دلهای طالبان حقیقی و اخوان صفا در مسلک طریقت تا فته است اکنون وقت آن رسیده که از شجره مبارکه

مهبط اصول ثمره تفریع و فروع جدیده از نسیم بشارت و لطافت شمیم اشارات و بشارات گذشته نکهت دل آویز ذوق آمیز شوق انگیز

تنبیهات بشارت بعینه بشارت ثمره شنیده شاید در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم و الله یقول الحق و هو یهدی

السبیل **ابن دانی فنهان بشارات** چون بنیاد بنای کشت ها رای مخالف برای مناقضت افشای فساد و آشکار نقابهای شیطنت و کید

اشقیای فضوت و غوایت هنگام شقاوت ابتدای هلاک اشقیای عامه مخالفان منتهای حضرت ختمی منزلت و آل ختمی کمال محمدی صلی الله

علیه و آله الوارثین لکمال الله مبنی بر عدم ضرورت لزوم حجت صاحب رتبه استخلاف و عصمت در همه ازمنه و اوقات در زمین و بنای مذهب

شیطنت و نکران فضای هوا و هوس مبنای بهیمیت اشقیای خاصه و عامه ایشان بر مجرد تقلید تعصب شنیده اسلاف و ابا و پیروی اصحاب

ظن و تخمین است بعون الله تعالی در مهبط مبادی و مبانی محکمه متقنه گذشته و منبهه اشارت و بشارات و امثنه اله لا ان علی رسم الاکمل ضرورت لزوم

استحکام و بطلان این بنیان انعدام و انهدام این بنای فاسد البنیان در نزد ارباب بصیرت معلوم بعلم الیقین و در دیده اصحاب بصیرت مشهود بعین الیقین

ولیکن بوجه تفصیل ابطال آرای مخالف برای هر فرقه از ایشان از روی برهان و دلیل بوجه اخص مثل چنین جزو هدایت و ارشاد عامه عباد
و اصلاح کل مواد و اعدام ماده هر محروم و مهجور خارج از طریقه صواب سداد و قلع ماده شبهات و وساوس [illegible] ریشه شجره خبیثه وسوسه
دیو وسواس و تلبیس و تدلیس ابلیس خناس [illegible] بالغه حضرت حکیم علی الاطلاق [illegible] آفاق اگرچه قانون و دستور است ولیکن بر اوضاع اصلاح
بر فهم [illegible] خوارق و استطاعت با انتهاء اوضاع و ضاعت از روی اخلاص خلوص عقیدت [illegible] از فایده لقب جاهلیت زمان نشده
[illegible] الا بالله و برای [illegible] و طالبان راه حق و هدی عرضه میدارد که [illegible] بجز طایفه خاصه شیعه که معترف بخلافت
حضرت ختم ولایت مطلقه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام میباشند باعتراف ایشان بالضروره از دین مبین بانکه در نبوت و ولایت محمدی و ختمیت
و ضروری دین مبین اسلام باقرار و اعتراف کل از جمله قول اهل دین مبین فرموده نبوی لا نبی بعدی است و وحی الهی [illegible] و لکن رسول الله و خاتم النبیین است
کنون [illegible] مرتبه عصمت و استکفا در زمین [illegible] حضرت قائم آل محمد [illegible] عاقبه [illegible] و اجب الاطاعه [illegible]
سهل [illegible] عبادت و عنایت [illegible] ببعض اصحاب ولایت و لا [illegible] ابواب [illegible]
بتقلید پیشوایان راه [illegible] بر روی [illegible] و ضلالت [illegible] بر بند [illegible] خدا [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] علم [illegible] فهم و فضل علم [illegible] حجت [illegible]
[illegible] مرتبت [illegible] راه صلاح و سداد [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] همه [illegible]
[illegible] امام [illegible] لطف [illegible] واجب [illegible]
در صورت غیبت [illegible] ممنوع و مهجور [illegible] ظهور [illegible]
در [illegible] غیبت [illegible] لطف [illegible]
[illegible] شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا [illegible]
بر [illegible] امام [illegible] امت [illegible] لازم [illegible]
تمکین امت از روی رضا و رغبت بالضروره از عقل قانون و دستور است در صورت امتناع [illegible] رضا و رغبت [illegible]
حقیقت [illegible] تصرف از امور [illegible]

بالضروره

بالضروره معذور است [illegible] امور در این صورت فتنه و فساد کلی را علت و موجب است و فساد و عداوت و بغضا و عناد و شقاق و جدال
و علت رسوخ ملکات [illegible] گشت و هر یک از این امور بر ظاهر است که منافی حکمت و غایت از ارشاد و هدایت و قلع ماده فساد و فتنه و اصلاح
امور [illegible] آخرت است از اظهار [illegible] رضا و رغبت و اراده و اختیار [illegible] است [illegible] کلی
[illegible] دشوار چون [illegible] حسب اراده اصلاح [illegible] استطاعت [illegible] و حمایت
عقل و جنود و عقل و جهل و جنود جهل [illegible] و اختیار [illegible] و معارضه و مخاصمه [illegible] و اختیار
[illegible] حضرت حکیم [illegible] لا اکراه فی الدین [illegible]
از سوی جهل و جنود [illegible] هوا [illegible] عقل [illegible] و رغبت و رضا
از حد بهیمیت [illegible] فلک [illegible] ملکوت [illegible]
خروج از حد بهیمیت [illegible] جوهر [illegible] صفات ذمیمه و ملکات رذیله [illegible] جنود جهل [illegible]
و تحلیه [illegible] صفات حمیده و ملکات [illegible] جنود عقل [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] بهیمیت [illegible]
[illegible] و اینجا است که [illegible] وحی الهی [illegible] الا من [illegible]
[illegible] ملکات [illegible] شهوت و غضب [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] راه هدی
روی رغبت و رضا [illegible] ارباب نفاق [illegible] تکمله [illegible]
اجبار و اکراه [illegible] لا اله الا الله [illegible]
بدایت [illegible] رغبت و رضا [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] طریقت [illegible] اکراه [illegible] حکمت [illegible] نقصان [illegible] حکمت

[illegible]

دلکش قوم ها در معنای این اشارت سراپا لطافت است چه ولایت که سر نبوت و رسالت است صاحب منصب الطالب مطلوب و نبوت و رسالت منصب محمدی

اراءه طریق منصوب است و در اینجا ایمائیست که مراد از دین در کریمه لا اکراه فی الدین طرف مثبت و مراد از هدایت منفی در کریمه انک لا تهدی من احببت آیه

تمام آیه مشتمل بر فقره ... است

تصرف اکراه موجب دین است و ایصال مطلوب مقتضای سر نبوت و ولایت است کشف دقیقه غیبت کبری الحکم و اسرار الهی است که مخصوص بخفا و خفای نور ولایت

بظهور و ظهور است از آنجمله موجب بطنی از بطون صدق مدلول فقره کریمه لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا انتظار خروج لطف طاهره از اصلاب کفره

که هر یک مرتبه از شعبه نور ولایت که آن لمعه از لمعات آن در ... دوار عالم مدار مرکز دایره ظهور و اظهار شعور و اشعارات در

تمام تنزلات و عروج کل ارتفاع سماء انتخاب بتحقق ... بموجب شمول و عموم سر کریمه رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا

عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا احتجاجها می کرده طعمه شمشیر آبدار او اما کلام بلاغت نظام محقق طوسی علامه قدوسی قدس الله تعالی روحه در

در جواب شبهه مذکور بوده وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا ... التصرف بر وجه اعلا بموجب خلاف ... مرادش از لطف بود

وجود ان جناب و غایت تامه اگر التصرف بر وجه افاضه و ایجاب بموجب خلاف حضرت حق و ولی مطلق عز و علا در منزلت کبرای ولایت است

و اگر این وجه موجه نباید توجیه بوجه دیگر است به چون بودن وجود آن جناب غایت و علت غائیه در نظام عالم ایجاد و باعث انزال و فتح ابواب خیرات

برکات بر روی همه ام و تمام عباد است و این معنی در خور فهم اغلب نازل ... التصرف بر وجه هدایت و لکن در انظار اصحاب ... و ارباب بینش

و علت غائیه بودن نتیجه ... وجوب و لزوم التصرف بر وجه ایجاب و ایجاد و التصرف بر وجه اعداد ... هر و مرایا در مجالی تجلیات لوازم و توابع

بر وجه افاضه و ایجادات و حق مقام الحق آنست که این کلام بلاغت نظام و عبارت نظام از ... ارباب کلام در معانی

مندرج ... از اصحاب بصیرت و معرفت که از ... شبهه ... مراتب ... و برتر از این است و ...

و برداشتن نقاب از چهره شاهد و لکش حق جواب بطریقه ... از اصحاب ... حقایق و دقایق لطایف و رقایق ... گذشته

که غایت بالذات از نظام تمام عالم ایجاد و مقصود کلی نتیجه انتظام امور تمام ام و عباد ... استکمال نور وجود فایض الجود حضرت ختمی کمال اتم

آل علیه الکمک سلام من الله الملک المتعال و استتمام سیر سلوک آن دائره سیاره دواره محیط مرکز دایره ولایت و خلافت حضرت رب العزة عز و علا است

استکمال آن دره سیاره مجمع جوامع ... کمالات و در عبادت ... مرجع جوامع طاعات و عبادات و دور عبودیت ... بندگی معبود حق حضرت

حق ... تمام عباد و در عالم ایجاد و همه سالک ... بسلوک بقرب حضرت ... و در کار ... و ... صراط ... صراط توحید حضرت معبود

محمد ...

علی و مظاهر عبودیت و عبادات و سلوک و مسافرت الخاتمیه دوره ختمیه و ختم ولایت خاصه و خلافت می باشند و منزلت عبادت و عبودیت

تمام عباد و همه سلاک راه صواب است از عبادت و عبودیت ایشان مدار و علت سیر و سلوک سلاک عالم ایجاد منزلت وجه ... ازل و عبودیت

از ربوبیت ان لطف و تحقق بعد از فرت بر غایه المستغنی منه المبدء و الیه المنتهی و غایة بالعرض از وجود فایض الجود ... التصرف

بر وجه ایجاب و افاضه در همه عباد و سلاک چه علویه چه سفلیه چه روحانیه چه جسمانیه چه فلکیه چه عنصریه چه در صراط وجود چه در صراط توحید معبود ...

پس کامی خود بر جا و در مظاهر و مجالی عالم کالظاهر و هویدا است اما التصرف بر وجه اعداد و تصحیح مواد بموجب ... آن حضرت

حکم و مصالح کلیه الهیه بنیابت نواب عامه بشرط غلبه در امامت و در غیبت کبری الکفایت و الکفایات و لیکن بحسب رتبه والای ولایت تمام معدات مواد

و مقتضیات مواد عالم ایجاد که صراط وجود و توحید معبود مجالی و مظاهر در تصحیح و اعداد چون افاضه و ایجاد نور وجود عام الجود ختمی منزلت خاتم نور ولایت

باهره ظاهر است و سخن در باب غیبت آن حضرت چه صغری چه کبری از عیبت اگر چه از شان ذات ... گذشته و حصول نسبه کفایت

و لیکن بجهه اهتمام و در استحکام ... ام ... که غیبت ... حضور او وجه اقربیت او چه غایب است و لیکن بنور ولایت

که متجلی در مجالی و مظاهر است و ساری در همه ذرات عالم کالجمیع ظاهر به باطن است ظاهر و حاضر است تو دیده نداری که ببینی او را ورنه همه

دیده ... چگونه حجابی باشد که در سر ... نفس کلی و در جسم کلی کالسیل حضور و ظهور حضور کل ظهور

وقت است و لیکن ... تا ابد ... و قوت ظهور در ... انکار ... اما الزام ... باطله اللهم

وجوه ... بموجب ... مقدم داشته شد چون بسیاری از ... علمای عامه را برین است که مهدی موعود ... است

خواهد شد و سیر ... خاتمیه بنا بر این رای ... وجود مهدی موعود خواهد نمود ... خاتمیه این رای

عبادت ... چون اعاده معدوم ... و استحاله ... ازم الزام

بر صورت امام ... کلمه ... فرق ... سیرت ... خاتمیه ... ابرار بهم

چون بنا بر رای ... حجت

به بیان بطلان مذهب ... اصحاب

فداهم و ملاحظه ... سخیفه کاذبه ... و درج ... که از قدیم الایام ... معهود بوده اند

...

علمای ایشان باتفاق برآنند که از ملوک و سلطنت بخت النصر بعد از خراب شدن بیت المقدس بدست آن بت پرست ملعون مراد
آن چهار ملکوت و چهار سلسله پادشاهی و جبروت متصله بیکدیگر [illegible] باید با یکدیگر [illegible] و هر یک از این چهار ملکوت و چهار سلسله صاحب تسلط
و جبروت از کفار و بت پرستان باشند و تسلط بر تمام عالم هر یک از ملکوت [illegible] باشند و بعد از انقضای مدت پادشاهی همه این چهار ملکوت
نوبت ملکوت پنجم در رسد و صاحب ملکوت پنجم صاحب [illegible] حق [illegible] خدا [illegible] دعوت نماید و پادشاهی [illegible]
و هدایت خلق عالم و پر شدن روی زمین از نور قسط و عدل و کندن ریشه بت پرستی و کفر و جور و ستم تعلق گیرد و روی زمین از پرتو قوت نور
هدایت تمام روشن آید و ملکوت پنجم آن سلسله پادشاهی است مصدوقه آیات [illegible] که پیغمبران بنی اسرائیل خبر داده وعده فرموده اند لیکن
چنین میدانند که تاکنون که سنه هزار و دویست و سی و یک هجری است هنوز مدت ملکوت چهارم انقضا نیافته و نوبت ظهور پادشاهی ملکوت
پنجم نرسیده و [illegible] پادشاهی [illegible] مانده است و انتظار حضور زمان ظهور صاحب ملکوت پنجم که به اسم مشیحا مشهور است می کشند
و نبی موعود را مشیحا میدانند و بعد از [illegible] ظهور خواهد آمد و نیز کافه علمای یهود در اتفاق بر این است که مراد از ملکوت اول [illegible]
و پسر او و پسر پسر او است که مدت پادشاهی ایشان هفتاد سال کشید و مراد از ملکوت دوم پادشاهان مجوس اند که اول ایشان داراب [illegible] بود که مدت پادشاهی
ایشان به پنجاه و چهار سال کشید که تمام روی زمین را مسخر نموده بودند و مراد از ملکوت سوم اسکندر رومی است که تمام روی زمین را مسخر نموده بود و ایام
او و چهار پادشاه بعد از او که زمین را در میان خود قسمت نموده بودند صد و هشتاد سال کشید و چون ملکوت چهارم از سخنهای پیغمبران تعیین نشده
تصریح نیافته چون این ملکوتهای سه گانه از صریح عبارات پیغمبران مراد معین نشده علمای یهود در تعیین مراد از آن اختلاف نموده سه فرقه
اند فرقه از ایشان بر آنند که قیاصره اند که بعد از انقضای پادشاهی اسکندر [illegible] رسیده اند و از کتب تواریخ خود [illegible] نموده بر این
رای [illegible] و فرقه دیگر بر آن اند که مراد قیاصره و قیدار [illegible] از قیدار [illegible] ملکوت اسلام است که [illegible] ملکوت [illegible]
و مخالف این دو فرقه یکی از علمای ایشان است که او را ابن عزرا نام [illegible] طایفه [illegible] نموده [illegible] رای [illegible] گفت
مراد از قیاصره ملکوت چهارم ملکوت قیدار [illegible] قیاصره [illegible] ملکوت سوم ملکوت اسکندر [illegible] علمای
[illegible] اسلام [illegible] بود و از کتب انبیا [illegible] تمام حجت اسلام استنباط و استخراج نموده [illegible] از
انبیا و حکما [illegible] گفت که مراد از ملکوت چهارم ملکوت قیاصره [illegible] که صاحب [illegible] سلطنت [illegible] از ظهور نور

اسلام

اسلام و بعثت حضرت ختمی مرتبت [illegible] بوده اند و [illegible] و شوکت مرتبه قیاصره [illegible] نبوده [illegible] قیدار [illegible] که صدر اول ملکوت اسلام [illegible]
اختلاط با قیاصره نتوانند چنانکه این فرزند یافته است چه قیدار به [illegible] ملکوت پنجم [illegible] تعبیر خواب بخت النصر که از حضرت دانیال پیغمبر
علیه السلام [illegible] الملک الاکبر [illegible] ظهور [illegible] رفته بود [illegible] خواب بخت النصر و تعبیر حضرت دانیال پیغمبر [illegible] قصه خواب و
بر تعبیر آن حضرت مجملا در حاشیه همین صفحه از رساله باذن الله تعالی عند الفرصه صورت تقریر و تحریر خواهد پذیرفت [illegible]
[illegible] تعبیر [illegible] حضرت [illegible] خواهد گشت [illegible] مراد از ملکوت چهارم ملکوت
قیاصره [illegible] که معروف و مشهور است و مدت ملکوت قیاصره تا ظهور نور بعثت ختمی [illegible] و از علمای متقدمین یهود که پیش از ظهور
نور بعثت حضرت ختم نبوت [illegible] کلام [illegible] ذکر [illegible] پیغمبر [illegible] که باید مدت پادشاهی
ملکوت هزار سال [illegible] گفته اند که بعد از هزار سال [illegible] که [illegible] ظهور او امید [illegible] ظاهر شود و چنانکه
از کتب انبیا و تواریخ ظاهر [illegible] ابتدای پادشاهی بخت النصر تا زمان ظهور نور بعثت حضرت خاتم الانبیا [illegible] هزار و چهار سال شده
بود [illegible] ملکوت بخت النصر هفتاد سال شده بود و ملکوت مجوس [illegible] بر تمام عالم [illegible] و چهار سال شده بود و ملکوت اسکندر
صد و هشتاد سال شده بود و ملکوت قیاصره [illegible] تا ظهور نور بعثت ختمی [illegible] سال شده بود و این شد هزار و چهار سال تمام بلا زیاده و نقصان
از این کلام [illegible] که مراد از مشیحا حضرت ختمی مرتبت [illegible] خلاصه کلام این است که خلاصه و نکته و زبده [illegible] از زیاده و نقیصه
مذهب یهود [illegible] و مجمع علیه و متفق علیه [illegible] علمای یهود از اولین و آخرین همین بود [illegible] برای عداوت و غوایت [illegible]
و لجاجت ابنای ایشان از زمان [illegible] حضرت عیسی [illegible] تا کنون روی زمین [illegible] از نور وجود [illegible] عصمت [illegible]
و ولایت [illegible]
تخصیص و ترجیح بلا مرجح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بموجب کلیت برخیابد و سیر در نهالهای هر گز انتهای و اختتام نیابد و نظام کل و انتظام امور جمل و فل اختلال یافته بیهوده گشته بموجب حکمت نیابت و ثمر
ثمره مقصوده کلیه معهوده موزه نگشته اهمال صانع حکیم حق عز و علا را موجب اید و از عود او بوجود جو از ماده معدوم بنحو معهود واجب آید و بقای
بنای وجود دنیا با فقد چنین کوجود صاحب رتبه عصمت و استکمالات و کذا از توالی باطله و لوازم عاطله لا یکاد ان یحصی موجب اثر رات سابقه
و نهایات ما هره و نهایات بالغه گذشته تمامی مترتب بر این مقدم است و بنیاد وجه ترتب لوازم مراتب موزه از مقاصد کلیه جنب افاضه ایزدی این
با هره قاهره سابقه وارده انوار شواهد اثرات و تنبیهات گذشته بعنایت الله تبارک و تعالی و حسن توفیقه متقن و محکم است **توضیح و تحقیق فیه**
عبارت بیان و حاق تکرار آنکه با وجود قول بفقد وجود در ه دواره بنحو معهود و با نقطاع سیر دوره سبب رتق ع نفت الانقال و فایده بودن
با نقطاع و انفصال کنون اتحاد و ار بودن بظهور ما شبه و از نو موجود شدن آن دوره دواره و سیر و سلوک از سر گرفتن جنبه هدایت و ارشاد
عبارا از نو چیدن و خطا رفتن از ظهور نور وجود جان افزود ما شبه کشیدن از مقوله تخم فشاندن با تبدیه ماده و صلب روئیدن و قطع
کردن بطمع وصل... از قبیل شجره مثمره از ریشه کندن بالمره بتوقع ثمر دادن و ثمر چیدن و قلع و قمع درخت بار و بار آور
از بیخ و بن نمودن بتمنای بار... بر آوردن است و همه اینها بکفته علما از باب یا لیت الشباب یعود لنا و مانحن فیه گذشته عبارت نکر
و فی و تتبیان که ملکوت لاهوت فاتحه جبروت و اسطه لاهوت خاتمه دوره عظیمه معهوده بهر تبه بنیاتها و قهرت ایاتها و شرف علی
الانفس و الافاق انوار ایاتها و انار انهارها با انهمه ارتفاع یافتن بنیان بنای رفیع الهنای توحید در این دوره منوره و بلند شدن
طاق ایوان تقدیس و تنزیه و تسبیح و تمجید بمرتبه ایست که دست ضبط ضمیمی موسوم به امن جلال کشیدن بپایه آن تواند رسید و در دکو دبت
پرستی الکاشته افتاب پرستی و خیال زاطمش و ره راه و ره ایشان را سبب کشف حجاب جبروت با دراک سوتغرار بر نش مذاوند ارباب
بت پرستی مغیران ما بعد داشته اند چه او کسی را نظر نکه با وجود شهود و دید خفا و عبور از شکاف ابیا بجاز موسی و غیر ذلک قاند ما بعد
های گوساله را با او چیف بر داشته و از موسای پیغمبر خدا ایشان معبودها از سنخ اصنام مرتبه و نمودن خدا را خواسته اکحاج همه اینها را
موسی تمنا داشته اند با وجود این مرتبه از شدت فطرت و شدت شقاوت و حماقت پر جلی نیست که خمر در توحید ذات لها نه بیهما پرستی
بزرگ و بت پرستی آشکار نمایند و بنای هایی لها و انکار خود را بر بنیاد منع از بدیهی خود مکابره در برابر بدیهیه از روی لجاج و
عناد گذاشته و همه فطرت کجها ایشان است بلکه از ندجه ملکوت عهد تما ملکوت توحید و خدا پرستی و دین چون افتاب جهانگاه

ایان و

ایان ورشن است بلی افتاب اگر شدت پیدا شد از نظرها ناپیدا و نور از قوه کمال ظهور در پرده و حجاب تواند بودن... از حجب شعاع نوره و خفی من
فرط ظهوره یک نکته از بن دفتر گفتیم همین **باشد یا شبهه** و این که در نزد انصاف از مجرد ملاحظه شهود و انوار وجود معروف کنجه رمتناهیر علمای
نامدار و حکمای ذوی العزم و الاعتبار و عرفای اولو الایدی و الابصار از پرتو نور ظهور ملکوت عهد حق است که هر یک و زمره اعصار و عصاره حجات اعصار
مشهور افاق مسلم بالاتفاق فرید و حیدر روزگار و صید و کثرت تصانیف معتبره مشهوره از انبیا در فنون عقلیه و علوم و فنون علوم حقیقیه تربیت
از نور مشکوة فیضات حضرت ختمیه مهریه و شعله مصباح فاذات آلیته ختمیه و ظهور عجایب از غرایب زهد و تقوی و غرایب از عجایب سلوک و رزاه
هدی و ارتکاب انکار عجیبه از مجاهدات و تحمل اطوار غریبه تا قدر ریاضات برکت سیر وی الحتمی کمال حق و فطرت از انسان در طلب قرب و تقرب بدرگاه خدای
بیهمت اعتراف بدون ملکوت عهد حق ملکات توحید و پرستش حضرت پروردگار فرید وحید واجب ضرور و لدی در شهود محکوم از اثار و
اطوار عجیب فضائل و ترقیات این اعتراف قلب مجبول و مجبور است و انکار نظام انصاف این که محقق کم و زور است و احضر فقاع وجه الاختصار
و کفی به شهید الاصحاب البصیره و الاستبصار و الزیادة علی قدر الکفایة تسیر و علیک فیما سیاتی من باب الاصلاح بقدر الاستطاعة **تکملة فیه تتمیم**
و اما غنچه تحقیقیکه در این مقام و گلشن دل ارام از گلستان خاطر حقایق مظاهر بغضیر از شاهیر افاضل روزگار از اصحاب عبرت و اعتبار از ذوی بند برد تقریر
در اثار و اطوار ملکوت عهد حق مذاق اصحاب حکمت و ارباب معرفت با هنراز نسیم هدایت و افاضه شمیم عنایت ربانی شکفته و در کتب اصحاب ابراز الجمله
در کتاب مستطاب شکول ضبط و ثبت کرده این است که الانسان اما ان یکون ناقصا و هو اوسط الدرجات و اما ان یکون کاملا فی ذاته لا یقدر علی
تکمیل غیره و هم الاولیاء و اما ان یکون کاملا فی ذاته قادرا علی تکمیل غیره و هم الانبیاء و هم فی الدرجة العالیة ثم ان الکمال و التکمیل اما یعتبر
فی القوة النظریة و القوة العملیة طاعة لله تعالی و کل فرکات و رجانه فی تکمیل الغیر فی هاتین المرتبتین علی کانت درجات نبوته اکمل و او فی بدرا
فنقول ان عند مقدم محمد صلی الله علیه و آله کان العالم مملوا من الکفر و الشرک و الفسق اما الیهود و کانوا من المذاهب الباطلة و التشبیه و الافتراء علی الانبیاء و فی الغایة
تحریف التوریة و قد بلغوا الغایة و اما النصاری فقد کانوا فی اثبات التثلیث و وقوع المحاربة بینهما و فی تحلیل نکاح الامهات و البنات و قد بلغوا
و اما العرب فقد کانوا فی عبادة الاصنام و فی النهب و الغارة و قد بلغوا الغایة و اما العجم فقد کانوا فی عبادة النیران و ما یشبهها و قد بلغوا الغایة
ثم ذلک و کان الدنیا مملوة من هذه الاباطیل فلما بعث الله محمد صلی الله علیه و آله و قام بدعوة الخلق الی الدین الحق انقلبت الدنیا من الباطل الی الحق و من الکذب
الی الصدق و من الظلم الی النور و بطلت هذه الکفریات و زالت هذه الجهالات فی اکثر بلاد العالم و فی وسط المعمورة و انطلقت الالسنة بتوحید الله تعالی و تسبیحه

العقول بمعرفة الله ورجع الخلق من حب الدنيا الى حب المولى بقدر الامكان واذا كان لا معجز للنبوة الا الكمالات الفائقة في القوة النظرية والقوة العملية وان
حصل بعض منهم محمد صلى الله عليه وآله الكمالات الاكثر مما ظهر بمقدم موسى وعيسى عليهما السلام علمنا انه كان سيد الانبيا وقدوة الاصفيا اقول هذا الكلام
في غاية المتانة ولي مع ذلك تمام المبارات والحجج المعتبرة في اثبات النبوة الخاصة على وجه الرفاقين الاشارات يكفي لصاحب البصيرة بمعونة الرجوع الى ما اسلفنا
واستماعنا من لطايف الاشارة ودقايق البشارة ومن امهات تلك الحجج المعتبرة كونه صلى الله عليه وآله مستكفيا بالفطرة وكانه يشار اليه بكونه مبعوثا في حجر
دورة الجاهلية يكون ابدا من ذلك الا باطباع [illegible] وكونه مبعوثا في اجيال الامية من المسلمات المتواترة التي لا يتصور فيها شك ولا شبهة من ارباب الروية
الضروريات الاتفاقية التي لا يتيسر للخصم اللجوج الجحود والانكار للضروريات العقلية والبديهيات الاولية [illegible] وكذلك بعينه كيف لا وقد اعترف
بكون الكفار المعترضين على ملكوت الكفر والجاهلية بكونه صلى الله عليه وآله عبدا اميا [illegible] بالكتب الحقة والعقيدة الفاسدة المهلكة [illegible]
لهذه الدورة والكذلك الكونية الخفية ومكافيها ونحوها وقوامها بالتدابير البشرية فمن اين وانى يتيسر له كسب معرفة حقايق الربوبية ودقايق التوحيد
المعرفة بالكمال وجه وتفصيل [illegible] والمطلق [illegible] وان يتعلمها من غيره من طريق الوحي والنبوة ومن اين وانى يتصور حصول هذه الرتبة العليا من
ومعرفة الحقايق واللطايف والدقايق من احوال المبدأ والمعاد والنبوة والولاية والهداية والارشاد لاحد من جنس البشر الا ان يكون خصايص الولاية والنبوة وخلعة
النبوة والولاية مسلوبة عندهم بالجحود [illegible] وما نال لاحد من الانبيا والاولياء الذين خلوا من المرتبة العليا [illegible] لواحد منهم
الدرجة القصوى من مراتب المعرفة حتى يكون متحققا بها بالواسطة او بدون الواسطة فلا سبيل للخصم اللئيم [illegible] البالغ في الكفر [illegible] الا التسليم لكونه صلى الله
عليه وآله اولي بالكلام مستكفيا بالفطرة بابلغ وجه من الاستكفاء [illegible] والاستغنا كما لا يتصور له [illegible] هذه الدرجة القصوى والاجتماع
الاستكفاء والاستغناء مع الاحتياج والافتقار في خصوص العلم والمعرفة ولا شبهة في العلم الاقصى والمعرفة القصوى الخاصة للحضرة الختمية [illegible]
[illegible] تكملة خلاصه سخن چون [illegible] ظهور [illegible] موجودی که [illegible] وجود ومبعوث خواهد شد ظهور ملکوت ختم در ولایت و نبوت
باتفاق همه علمای انبیا از سلف و خلف میدانند و ملکوت او [illegible] مقامات [illegible] ملکوت محمدی ملکوت [illegible] ختم از [illegible] ولایت
صاحب الزمان و [illegible] نور غایت هدایت [illegible] و سایر مظاهر [illegible] ظاهر و روشن موجب براهین باهره مذکوره مبرهن و مبین آمد
فقد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها وما انا عليكم بحفيظ فالحمد لله الذي من علينا بمعرفة محمد صلى الله عليه وآله [illegible]
وختم [illegible] جميع من [illegible] وجعلنا شهداء على من [illegible] كشف حجاب ورفع سحاب [illegible]

در علم

بسم الله الرحمن الرحيم

در عالم [illegible] اندیشه‌های سودا بمیدان حکمت رفته لاف گزاف [illegible] آنحضرت [illegible] و خدای یگانه بیهمتا را
ثالث ثلثه میدانند و با وجود اعتقادات [illegible] مفتضح [illegible] از توحید زده خود را در میان [illegible] و در تمام عالم در رتبه والای [illegible]
وحید یگانه میشمارند و سخن از وجوه حجتهای مغلطه [illegible] و شبهه‌های سفسطه ایشان تا اکنون [illegible] موجب الزام
موجب صلاح و فلاح نشد [illegible] در مقام رفع حجاب از پرده عبرت و اعتبار [illegible] کشف نقاب از چهره [illegible]
طلاب حقیقت این [illegible] از [illegible] هر یک از [illegible]
با یاد او عاهای بیجای ایشان را علیحده ایراد نموده بجواب آن پرداخته تا سخن در غایت نظام بانجام رسیده باذن الله تعالی صورت اتمام در نهایت
انتظام یافته باشد اما اولا بر ظاهر است که طایفه [illegible] عقیده [illegible] خاصه کافه طایفه نصاری بعد از قول بالوهیت حضرت عیسی
و صاحب [illegible] غیر متناهی بودنش چون حضرت حق عز و علا [illegible] خدا محیط و مرکز بودن آنحضرت در دایره کلیه ولایت و نبوت
و اعجاز و کمال بودنش در سیر و سلوک [illegible] دایره نور ولایت و خاتمه بودنش در سلسله [illegible] و خاتمه بودنش در سلسله عود
بدایت بودنش در قوس نزول و هبوط و ظهور [illegible] و نهایت بودنش در قوس عروج و صعود و شهود [illegible] که از همه این عنوانات
بلند معروف مشهور بودن آنحضرت [illegible] شدن آنحضرت [illegible] عداوت [illegible]
مرده زنده نمودنش [illegible] صعود باسمان [illegible] در آسمان [illegible] باتفاق تمامی [illegible] فرق و همه [illegible]
نصارا [illegible] بودن آنحضرت بشر و در زمره بنی آدم و زاده حضرت مریم و محتاج باکل و شرب و طعام و شراب [illegible]
در تمام عالم [illegible] ضروری و مسلم است رفع حجاب قول [illegible] صواب [illegible] آنحضرت و ثالث ثلثه بودن حضرت رب العزه سبحانه
بدان ای طالب حقیق که موجب [illegible] ذات اقدس حضرت یگانه معبود تعالی شانه در رتبه وجود و فوق التمام و غیر متناهی [illegible]
[illegible] نور وجود [illegible] غیر النهایة و فوق غیر متناهی در عدة و مدة [illegible] نور وجود ذات حضرت [illegible]
بسیط و بسیط در وجود محیط است و عدم تناهی در قوة و شدت [illegible] و مدة [illegible] لازم احاطه [illegible]
[illegible] محیط [illegible] مرکب [illegible] احتیاج در ذات [illegible] ثالث ثلثه بودن موجب [illegible]
[illegible] ذات [illegible] هر جزء [illegible] اجزای [illegible]

از وجود و در وجودش محدود است و هر محدود ناقص الوجود و مرکب از وجود و نقصان و وجود است هو سبحانه موجود بغیر تقیید صدق وجود و نقد وجود من

جهة واحدة بجمیع تناقض بین الاحتمالیات از بحاث که وحی الهی کویاست که ما من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیة فمن قال انه سبحانه ثالث ثلثة

او رابع اربعة او خامس خمسة مثلا فقد کفر بدین شرع موجود بودن اجزای عقلیه چون جنس و فصل یکی بعد از وجود اما او لیس لمعنی خاصه

منها عقلیة و مفاهیم ذهنیة انتزاعیة اعتباریست و ذات بیچون اقدس که نور صرف وجود کبریاست ازین است بدیهی تر که منزه و مقدس

و اما ثانیا جنس جنس حیث ابهام و حیث فصل حیثیت تحصل و تعین ماخذ ابهام جسم است و ماخذ تحصل و تعین فصل صورت است و این معنی خاصه

جسم و جسمانیات است و آنکه مرکب از اجزای عقلیه جنسیه و فصلیه خاصه وجود مقید بماهیت است و از لوازم محدود بودن نور وجود حضرت حق عز و علا

فوق التمام بودن و محیط و قاهر بودن و غیر متناهی بودن در قوه و شدت نور وجود الهی غیر النهایة بودن و غیر ذلک من صفات الکمال جلالیة و جمالیه بار

ارفع و غیر متناهی بودن رتبه کلمة الله و روح الله نیز بمنشور مزبور از بین از میان رفت وهم وفهم و معذرتیکه علمای نصاری و حکمای ایشان

در جواب این ایراد دیگر چگونه کسی که جزو رتبه غیر متناهی تواند بود و حال آنکه رتبه غیر متناهی خاصه ذات خداست نتوانسته کفته اند که نسبت روح الله

و کلمة الله با خدا نسبت شخص است بکلام و روح او که فی الحقیقة یکی هستند و لکن بملاحظه و اعتبار نسبت بیکدیگر متعدد میشوند و تعدد پیدا میکنند در

موضع دیگر ایراد این جواب و ایراد هر دو بادون الله تعالی خواهد شد تواند بود که توهم نمایند که دفع ایرادات الزامات مذکوره نیز خواهد نمود اینست و آنستیم

باد که معذرت مزبوره از آنمقوله حسن و جنس هر دو حرمان منوبه اند بلا اشتباه و بشبهه چه نسبت شخص بکلام خودش از باب نسبت فعل فاعل است بفعل

پس مع جواب این نسبة بظاهر عبارت جواب معذرت که بعینها نفاذ نسبت کلمه و روح بخدا نیز عبادا بالله نسبت فعل بفاعل است و مخلوق بخالق هو کو

نزد و اگر برعکس ظاهر ترتیب لفظ کفته شود که نسبت خدا بکلمه و روح نسبت فاعل خاص بفعل خود است معنی دارد و لکن و در نسبت شخص بروح خود

بر ظاهرست که این وجه صورت نبندد و مناسب مقام این است که کفته شود نسبت خدا بکلمة الله و روح الله نسبت شخص است بکلام و نسبت او بروح است ببدن

و اما ثانیا عذر بدتر از کناه است که بیدیه رتبه کلام و فعل دون رتبه متکلم و فاعل است و رتبه روح موثر مدبر فوق رتبه بدن منفعل است و

خود و هویتیه حضه و وحدت صرفه ذات بیچون حضرت حق است و رتبه قدم تناهی در قوت و شدت کمال وجود چگونه بعینها و بعین مرتبهای این هر نفس

و رتبه کلمة الله و روح الله تواند بود چه رتبه کلمة الله بر فرض تسلیم کو رتبه کلمه تامه جامعه جوامع کلمات تامات تنها هم بوده باشد تمام الوجود و غیر

متناهی در عده و مده خواهد بود و رتبه حضرت ذات بیچون فقط رتبه فوق التمام محیط بر غیر متناهی در عده و مده و فوق غیر متناهی بما لا یتناهی

چنانکه

چنانکه اشارت رفت پس انسب نسبت روح ببدن نسبت مستکملست بآلة استکمال جسم بدن از روح منفعلست و هم روح از بدن در افعال وی بیشتر است

اقدس حضرت حق و نسبت بکلمة الله و روح الله با نسبت روح ببدن دو نسبتیست مع الفارق کیف لا و لیس کمثله شیئ روح و بدن هر دو مخلوق و محتاج و مکانی

ممکن ... با ذات اقدس خالق زیاده فی نجح بر بد آنکه کفته اند که خلق ترکیب و تعدد اعتبار ... بوده بودن انجمعی بزرید فی چگونه تعالی

فعل و فاعل بمجرد اعتبار است و حال آنکه فعل اثر بدو و فاعل مؤثر در بدو کارست و نسبت متناهی بغیر متناهی است و تعدد در روح و بدن بمجرد اعتبار بودن

برعدم متشابهات باطن از ظاهر و مجرد از مادی بر سر از عیبست و حال آنکه در همه احوال فطرت روح خلق جسم و بدن را کار و مدار و عالم جسم و بدن از

و عالم روح و دره تانی و پایدار است زیاده فی زیاده علاوه آنکه کفته اند که تعدد و اعتبار ی نیز با قیاس و بالاضافه بدیکر است انجمعی نیز در

بودن ظاهر و باطن است چه تفاوت بود میانه فعل و فاعل و منفعل بحسب ملاحظه ملاحظین تا نفسها نیز حاصل منحصر تغایر بالاضافه بکمال

خارج عن رتبه نفسها بجنبه العظمه منوبه میانه ذات بیچون حضرت یکانه بیهمتا عز و علا و کلمة الله العلیا منوبه صفت تکلم ...

بنوشته از اینجا است که حضرت ذات خدا و اساس فوق التمام و غیر متناهی ارشدت و قوت بودن و فوق غیر متناهی بقدر غیر متناهی

و حضرت کلمه الله در صورتیکه جمع همه جامع کلمات تامات و مجموعه تمامی آیات بینات و نشانهاست مرجع کل کلمات بر فرض تسلیم بوده

رتبه شان ابدا رتبه حضرت فوق التمام حال نشانه تام الوجود که فوق التمام غیر متناهی بحسب علت و مدت محیط همه آحاد کلمات تامات

حضرت ذات یکانه تبارک و تعالی است و لیکن سخن چنانکه عنقریب باذن الله تعالی و حسن توفیقه خواهد آمد همه در اینجاست چه بودن حضرت عیسی

الانبیاء دعوی بود و مجرد او که شامل نصاری بر این با هرات و اقامه بینات تامات ظاهرات نیست ان شاء الله تعالی دا امر بودن ایشان دعوی

نیز ظاهر و هویدا خواهد شد و این منزلت کبرا خاصه حضرت خاتمی و الاخمی کمال الکفت ختمی منزلت است تقریب برای اخوان صفا و

سلاک طریق هدی که منتفعان بمنابع و فیض مبداء و کرام اهالی حکمت و متطالبین سلک معرفت از پرتو آفتاب اقتباس از مشکوة انوار نبوت

و ولایت در اسرار حقایق الهیه و معارف حقایق ربوبیه و در این کونه از مقامات علیه بسی از لطایف انوار مرموزات و دقایق از اشارات مورث و مختلف

کشته که کشف نقاب از چهره و لکن مقصد و مراد از اینها نه در خور قدرت و استطاعت اغلب از افاضل ناس است چه جای آنکه فهم حق منفرد

و درک حقیقت مراد از اینها و حیطه و فهم و ادراک هر نسناس و رابد و باطل عقده از اینها زدن هر خناس که راهزن و وسواس برآید بهتانهاست ای

علمای حکمای

کمی ع صنه بسیری بکوه کند نوبت غرض خود بعد از تمهید مبادی الغرض مقصود و فتح اتصال در حقیقت حال انسان یکال و سرانجام حال

مجموعه جوامع کلمات و جمع جوامع کلمات تامات که بسبب عقل اولست و حقیقت محمدیه احواش در کله که در سخن و حقیقت معقول کلی که مدبر ... بهم پرسش کلمه حیات که کلمة الله و ... رتبه او ... و حقیقت ... حاصل الشرح ... روح الله ... رتبه ... از ابن رشد ...

نقاری و طایفه ملاحده و ائمه مضله صوفیه خاسر خسارست که در نهان انکه نه از مقامات صعب المنال منصب الافضال نیست و ایشان از آن به رفعت ...
بر شهوات خود اطوار و شیطنت خود ساخته بنیاد کج نهاده سخن را بغلط و مرج و مغالطه و مخلطه و مخالطه گذاشته سطری از آن لطایف و دقایق ارکان
مرموزه و عبارات رمزیه را با برخی از کتاب الحکمت بار و مزخرفات و موهومات خود بهم آمیخته معجون سودا انگیز از آن ساخته بدعوی حقایق و ...
امراض و علاج عوام کالانعام جندی را با استعلاج از آن بر انگیخته از قوه صحت و سلامت در ورطه هلاکت ابدی انداخته باشند و بر ضرورت در علاج ...
سودا از استعمال آن او و به چاره ... مطلقا مساعد ... لابد و علاج و از استعمال ادویه حکمت ... بر سبیل الزام ... اجتناب ...
اصوب با نمودن استعمال حکمت و حقیقت ... سودا ... صورت حصول ... طبایع ... سودا ...
پزبرفته صعب العلاج و ممتنع الاستعلاج خواهد شد لهذا این ذره با انفعالات ... حکمت و اقتضای مصلحت ...
و استطاعت خلاف حقیقت و طالبان راه رستگاری و ... قیام نموده بقدر ضرورت اهتمام مینماید از ... در اشاره و بیان سطری از لطایف
و دقایق از حقایق خود را معدود ... بر روی اخوان صفا ... بر ... با لطف ... بکفیه الاشاره و السلام علی من اتبع الهدی از ...
نبارک و تعالی حسن توفیقه اصل ... طایفه ... فلا تغفل **زیاده کشف** و اما کشف نقاب اختفا و حجاب از چهره حقایق
دعوی ... حضرت ... خاتم الانبیا ... شرایط ... لوازم دقایق ...
بقدر ضرورت ... در ... خجسته ... حضرت لاهوت ... مجمع جامع
مرجع جوامع کلمات ... رحمت واسعه ... فیض مقدس ... عالم ... حقیقت ... نور ...
صبح ازل و ازل ... نور الله ... السموات و الارضین مرتبه ... حضرت وجود ... و غیر ذلک من الالقاب
جبروت عقل کل روح اعظم قلم اعلا روح الارواح کلیه عالم ... حقایق ... مجمع الجوامع ... عالم ...
دایره وجود عالم ... باطن البطون باطن البواطن مشرق صبح ازل مخلوق اول نقطه ... امام الائمه ... مظهر ...
نفس کل لوح کلی ... جامع حضرت ... سیاره دواره مرتبه ... انبساط ... قضا و قدر ... نفس و آفاق ...
عالم اکبر ... مدار ... سیاره ... قوس نزول و صعود ... اختتام سیر و سلوک
و ... مبدا هبوط و نزول ... آغاز سیر ... انجام سلوک ... اختتام ... قوس ظهور ... اکبر ...

جهان گیرانست

جهان گیرانست و در سیر عروج و صعود ... شعور ... و اختیار ... عالم ... مستوی ... زمین و آسمان در ...
سیاره ... عصمت مرتبه ... ولایت ... حضرت عز و علا ... مظاهر ... طبقات انبیا و اولیا ...
عصمت ... زمین ... اصلها ثابت و فرعها فی السما ... مغرب وجود ... مشرق صبح ازل ...
محیط افلاک بر ... مرکز بسیط خاک ... زمین ... مدار ... نظام ... نظام جهان و بقای انتظام امور زمین و آسمان ...
آن ذره ... حضرت رب العالمین ... حضور ... حضرت ... جمیع
استکمالات گذشته و ... مرجع همه طاعات و عبادات جامعه ... مقصد بالذات ... انتظام امور علوی
و سفلی ... ذره سیاره ... اختتام سیر و سلوک ... حضرت ...
و ... ارتفاع ... حضرت رب العالمین ...
... مقصود بالذات ... عالم ... انتظام ...
بقای وجود عالم ... مرهون ... جسم کل محیط ... اجرام علوی
و اجسام سفلی ... جهان ... افلاک عناصر و موالید ...
دگر ... حضرت ... وجود ... سحاب ...
... حضور ... موجود ...
... حجاب ... جهره ... حضرت ...
در تنظیم نظام کلیه عالم و تدبیر انتظام امور تمام ... آدم ... و جهت ...
... حضرت معبود ...
اشرف و الطف ... حضرت ذات ... نظام ... افلاک
بنای انتظام امور عالم خاک ... اختتام سیر و سلوک ذره سیاره ... مقصود بالذات
از آن نظام و این انتظام ... عالم اکبر ... اشرف افلاک ... مدار افلاک ... صدف ...

نقاط و انعدام است بینه **استحجاب و استتاج** و این صورت اکر منزلت حضرت عیسی ع در دنیا و بعد منزلت ختمیت است و در حضرت لاهوت صاحب رتبه
مشیت الهی و رحمت واسعه رحمانیه بودن و در حضرت جبروت صاحب مرتبه عقل کل و خزینة الخزائن و باطن البواطن و روح الارواح جل و قل بودن
و در حضرت ملکوت نفس کلیه و دایره وجود که مدار نظام کلی و انتظام امر علوی و سفلی بودن و در ملک شهادت ناسوت صاحب منزلت جسم کل
و محیط بر کلیه اجرام فلکی و اجسام عنصری بودن چنانچه موجب ربوبیت عامه و خلافت تامه مقتضای عموم ولایت و شمول نبوت خاصه آنحضرت است
پس بعد از وجود زمین کنون صوادر تا رنور وجود ناقص انجمد عالم العروج شامل الصعود آنحضرت باولی وصی نیاشین ال حضرات متعذب زمین
کنون مطلع ان آفتاب است مطلع بدر وجود خاتمیت انجناب بوجه صواب است و انعمیت الطلاق کنون محل شکست شبهه نباشد و ارتفاع دوره سیاره
و دایره کلیه کنون در زمین و تنها یافتن سیر و سکون آن در سیار و دوار جهان ملک عالم مدار کنون نیز بطلان و ضروری آلات دایره چه بلازم
و ملازمه و میانه ارتفاع مزبور و استهای مذکور و میانه تقدم و انعدام عمر نظام وجود زمین و آسمان متحقق بر اهل باهره قاهره کذشته
و بنا برای وجود اقتضای سفسطه بنیاد عامه و کافه نصاری و بنابر زمین کنون از دیار نور وجود آنحضرت و خلیفه جانشین آنحضرت در همه مراتب
مزبوره و منازل و مناصب مذکوره نخواهد و تمامی لوازم باطله و مفاسد معطله خلو زمین از نور وجود در آسمان و دایره کلیه بنحو مزبور در غیر آن
مقدم بر بطلان اقتضای نصاری را از تمامیت آنوجه ملازمه چنانکه اشارت یافته قباحت شرارت بر وجه مزبور یافته است در حقیقی ایست که بنیاد
بنای بلند بنای خاتمیت وجود در رتبه غیر متناهی در حضرت ختمی منزلت و اثبات آن بطلان آنحضرت است دعوی نصاری در حصول آن بعینه وجود رتبه غیر متناهی
در حضرت عیسی مع بر وجهی که توهم نموده اند بفایت تقدم نماید و حسن تحقیق مقتضیه بطلانش به نحوی صورت توضیح و ایضاح و وضوح یافته که احتمال
شک و شبهه داشته و محل ریب و بینش نبوده و نزد زکی ساس این دعوی شبیه نموده که اس الاساس و اصل الاصول است سفسطه بنیاد
نصاری همین دعوی است که حضرت عیسی ع صاحب رتبه غیر متناهی است پس بطلان ظهور بطلان این دعوی از اینجا دعاوی علیای رتبه خاتمیت
برای آنحضرت نمودن از مقوله مزبوره باید وجود و بلا وجود ظهور به نور و حضور با ظهور از بابت بنای بی بنیاد بودن است بلی این دعوی خاتمیت
از فضلات نصرانیت عجیب و غریب است که طهارت و تطهیر با طهور نصاری را غاشیه داب و دستورات در اینصورت با حضرت عیسی را بدون جهان
ظهور محو باید بوجه کمیت طهارت شده خاتمه رتبه خاتمیت او را دلیل بشدن پس غریب و عجیب است اند بوده که علمای نصاری چون
در اصل اصول دین و کتب تجویز حصول طهارت با طهور ترمید و نمودند در فرع جایز که متابعت در مطابقه با اصول در صحت انها قانون و دستور است حکم

بعو

بلحق طهارت با طهور و عبادت با طهارت بنجم در نور نمودند و بجا بیان وجه ملازمه بوجه مزبور رفع بر رعایت تحقیق حال نفس الامر از
مقال و تجلی حقیقی احوال منزلت و مقام متعالی خاتمیت در ولایت و نبوت است و اتمام بر وجهی که علمای نصاری در کشف این راز ابراز نموده
باین عبارت بعینها گفته اند و همگی قوم نصاری آنحضرت را خاتم انبیا میدانند این است که خود گفته است که شریف و پیغمبری بابحیی بود و از عالم
ندا ملکوت خدا است و من همیشه پیشنهاد هستم تا بانتهای عالم باید که ندا مژده ملکوت در تمام عالم کرده شود و انگاه بانجام رسد انتهت
العباره بعینها و در شرح حال و صایای آنحضرت بشاگردان خود و بعد از کشته شدن و زنده شدن و ظهور نمودنش بر شاگردان و صحبت کردن با
و صعود نمودن باسمان بعد از ان چنانکه بعد از این همه مقالات را در مقابله و معارضه دوم از مقالات سکنه از جواب بر وجه تفصیل ایراد باذن الله
تعالی خواهد نمود در امر بندای مژده ملکوت خدا باین عبارت گفته اند و بعد از کشته شدن در روز سیم برخواست و ظهور نمود بر شاگردان خود
چندین دفعه در پیش ایشان طعام خورده باسمان صعود نمود و طور لغرا نموده که با طراف عالم بروید و ندا کنید با مرزش گناهان خلق
بجهة کفاره خون من و مومن را بربع الهدس وعده دهید که ایشان را پاک سازد مردم الغسل تعمید داخل این کنیسه و عشار بشارا نگاه
دارید دریا دانست فقط من تا برگشتن من انتهت بابه العباره الفایس بیاب ای برادر و فیقعرب که بنا کان ادعاها از نصاری مستغنی
بر مختلفای سفسطه و سود است و بنای علمای صهبار رتبه ایشان حب اخیا اط و در عبودیت میدهند کی هوس و هوا در بابت طلبیهای سوفسطائیها
بر اساس جلت و افترا بر خدا و بزرگان خدا از انبیا و اولیا دار صفات است و کرنه بر ظاهر و هویدا است که رتبه ادنی مرتبه از علم و معرفت از علو رتبه
از نسبتها منزه و مبرا است چه جای مرتبه ادنای از ولایت و اکمهی چون منزلت کبرای قطعی ت والای حضرت عیسوی در ولایت و نبوت که انفراد
از فطرت و امن قدسش از این نسبتها بوجه اولی مقدس و معری است اینکه بر ظاهر است که بودن شریف و پیغمبری تا یحیی بن زکریا علیه السلام
حضرت عیسی با عتراف نصاری نیز معروف بود و ند موجب انقطاع وحی و اختتام پیغمبری آنحضرت یحیی است پس حضرت یحیی خاتم الانبیا آنحضرت عیسی
بلی تواند بود در اینصورت که حضرت عیسی در منزلت ختمیت از او مسبوقا و خلفای حضرت یحیی باشد تا انکه خود خاتم الانبیا باشد و انمعنی موجب
وجه احتجاج نصاری و با عث نقض دین و ثبت انهامات خود در بطلان آن خود اقامه برهان قاطع نمودند و حجت بدست داد و ندتن خدا را
که بنحوی دلی عقده از دل با کشودند انکه انتهای شریف و انقطاع پیغمبری آنحضرت یحیی با آنحضرت عیسی با بقای نظام عالم بکمال خود بر جا دارند
بنا فعل عمر دنیا از لزوم ترجیح بلا مرجح مذکور دارد و هم تمامی توالی باطله مشار الیها مقوی نتیجه تر تب نتیجه توالی باطله کذشته را نیز معلوم

بر مقدم این دعوی هیچ وجه خللی ندارد وجه انقطاع تشریف که جمیع حضرت یکی کافیست از تعامیم شریف با ارتفاع حضرت کبریت چنانکه فقره
ثانیه متعلقه باین فقره که گفته است و از حال ندا ملکوت خدا است [illegible] بر لفظ از حال [illegible] جهت که او [illegible] دعوا و صریح در [illegible]
و اگر لفظ بود در فقره تا یحیی بود بسکون واو خوانده شود و بفتح واو لفظ بعد خوانده شود مراد از یحیی حضرت یحیی بن زکریا نبی باشد [illegible]
دیگر احتمال داده شود که با حضرت علیه [illegible] بعد از و معهود او باشان در زمان بود و صاحب رتبه نبوت و پیغمبری بود با وجود ابای لفظ از حمل [illegible]
مذکور را زبود بفتح واو و این احتمال با زبهان مقال لزوم خاتم بودن حضرت علیه [illegible] و خاتم بودن این یحیی در پیغمبری از جانب حضرت حق [illegible]
مقال انصاری بودن در روم [illegible] باطله از انقطاع تشریف حضرت حق تعالی یحیی و ارتفاع حکم تشریف از زمین بعد از این یحیی تا می بار [illegible]
برجا است و حال آنکه همه خلاف ضروری از مذهب و ملت نصاری است که پیغمبر ما کفرت عیسی است چنانکه مقال دیگر عامه نصاری را که [illegible] حضرت [illegible]
کنایان تمام خلق عالم از اولین و آخرین لعنت صاحب رتبه غیر متناهی بودن آن حضرت امر زیده شدند و [illegible] مامور شدن بر سانیدن [illegible]
بهمه اطراف و اکناف عالم [illegible] ملکوت خدا اوان باز همان معنی مقصود است که از تعامیم تشریف با ارتفاع کفرت [illegible] تجرد و وقوع شهادات [illegible]
چه مقصود حقیقی از بعث انبیاء و تشریع غرا نجات بندگان و خلاص نیان از هلاک ابدی در آخرت و [illegible] در دار [illegible] و صورت
مقصد بالذات و مقصود [illegible] از تشریف تجرد شهادات آن حضرت و دیگر انبیای تشریف شده و بنیاد عالم و جسته [illegible] خواستن از بندگان خدا
سرا سر لغو و بیهوده سراپا بیهوده و بیجات بیهوده دیگر آنکه بعد از حصول [illegible] بالذات از [illegible] کائنات و بعثت انبیا و انزال کتب و تشریع
داده شد اهدی [illegible] ظهور معجزات و خوارق عادات که بیان کلیه عبادات ندا [illegible] ملکوت در رسیدن و انتظار ندا بهمه اطراف و اکناف
عالم رسیدن بملکوت جنات [illegible] بر حذر از سوء [illegible] دعوت باطایات [illegible] و محروم و مهجور از نعیم ملکوتی بودن در دنیا
دون همت و بلا [illegible] تعب و مشقت مقرون ماندن به تنظیم شهوات و سرامرادات بهیمیت [illegible] شیدن و جنود جهل [illegible] و تقویت
صفات بهیمیت را ید بر [illegible] را [illegible] مهلکه رسانیدن [illegible] کاو و خر و از کاو و خر [illegible] علوفه چریدن و چرانیدن و تولید مواد بهیمیت
از اولاد و کالانعام بل هم اضل نمودن مقصد و نه [illegible] کافرانی [illegible] که [illegible] بنحو کمال تقویت [illegible] و صرف همتها
در تقویت [illegible] جنود جهل [illegible] و جنود [illegible] ... عقل و جنود [illegible] جنود عقل [illegible]
و هم عصمت [illegible] در [illegible] است که مقتضای جهل و جنود [illegible] بوسته و ترقیت و امرش [illegible] کنایان که عبارت از [illegible]

قرن

قلب [illegible] ازون صفات ذمیمه و ملکات رذیله [illegible] و تقریظیه بهیمیت و طهارت [illegible] سینه [illegible] ملکیت [illegible] از خبایث ملکات و رذایل
صفات مهلکات از نتایج جهل و نادانیست کلام بمعنی و سخنی بیهوده ای است در اینجا که بقلب سلیم [illegible] مدعای ایمان
و بعد استشهادات دیگر است اگر مقتضای فطرت [illegible] و فکرت [illegible] تو هم نمانند و بر بیهوده سر [illegible] بیفزایند که موجب انقطاع دو بعثت بر نعای
دور روزگار و بیرون بدن و [illegible] از فروج [illegible] تمه مولود و افراد و احاد بنی آدم که مهم اعظم از وجود عالم کائنات است قوه بفعل آوردن کامل
و بیرون آمدن کلیه اولاد و همه اعلاد و [illegible] از اصلاب آبای علوی و ارحام امهات سفلی است پس بر حسب عبارت و اعتبار و لطف
معنی است که فیاضیت حضرت فیاض [illegible] و افاضه حضرت خلاق [illegible] و افاق [illegible] بر حسب عموم قدرت [illegible] شمول
و سعه رحمت [illegible] دائمیت وجود حضرت [illegible] حقیقت جود و فیض [illegible] متناهی و نتیجه [illegible] مواد و تولید اولاد [illegible] و غیر [illegible]
بدوام
و ارحام ابا و امهات بر وجه [illegible] الاتصال السرمدی و الاستمرار التجددی است افاضه و ایجاد از حضرت حق و جواد مطلق مستدام
سرمدی و وجود مواد و حصول استعداد و تولید و تولد اولاد بر وجه کلید و حدوث مستمر باستمرار غیر فاتر زمانیست و در این صورت انتظار انفرام عمر
عالم و فروع و وجود کلیه بنی آدم از حیز قوه و کتم عدم و بانتها رسیدن سلسله [illegible] عالم [illegible] فیض کلیه و نفاد [illegible] وجود حضرت وجود
غیور و عمت قدرت و شمول عنایت و [illegible] رحمت از خیالات سوداوی و محالات موهومات [illegible] پس ای برادر صاحب عبرت و اعتبار از خاتم
بودن حضرت [illegible] و امرش کنایان خلق بر وجه کلی [illegible] شهادات آن حضرت [illegible] صاحب رتبه غیر متناهی و ارتفاع تکلیف الهی
بموجب انقطاع تشریف و پیغمبری با وجود بقای [illegible] و برجا بودن وجود [illegible] بی [illegible] و ندا و رواون مژده ملکوت خداوند بر [illegible]
این سخنهای سفاهت اقتضای خباثت مبنای بیهوده و اهی تمامی بیهوده سوداوی [illegible] مدارس [illegible] از درجه عبرت و اعتبار [illegible]
و معایب آنگونه سخنهای سفاهت اقتضای خباثت مبنای بیهوده [illegible] تمامی بیهوده [illegible] حقیقت حال اینکه بیرون از جمله [illegible] و احصا و افزون
از اندازه شماره و شمار است بقدر ضرورت بر وجه کفایت بموجب التزام [illegible] طالب تحقیق و صلاح ماده فساد و فساد در ماده [illegible]
با ظهار شطری از شناعت و رکاکت و بطلان و استحالت آنها اشارت رفته و بتکرار تا کنون در این رساله و جزء صورت [illegible] و اظهار برهان
که [illegible] دوره سیاره و داره کلیه نظام کل را لا محاله و سیر سلوک آن در شش هزار و کور هر یک [illegible] و وابسته به انتظام امور جهل و قتل [illegible]
انفرام عمر این دوره کلیه از عالم از آدم تا خاتم با ختام سیر [illegible] از دیر ناسوت بکعبه لاهوت منوط و ارتفاع حکم تشریف و ارتفاع نور نبوت

دوایت لازم مرتبت عبادت حضرت بیچون بهمت و ارتفاع تکلیف از ذمه امت بر سبیل استکمالات عاقبت و عبادات و مجاهدات ناقصه [illegible]

و مرکز دایره عبادت و عبودیت بغایت مربوطات [illegible] فاتحه سیر دره سیاره و دایره کعب قوس نزولی تا خاتمه سیر کعب قوس صعودی دایره کلیه [illegible]

و از آغاز سیر [illegible] بانجام [illegible] نظام عالم [illegible] تمام [illegible] اختتام [illegible] قیام قیامت [illegible] اسلام [illegible] قیام [illegible] اختتام

پیش از [illegible] قیامت [illegible] قیام نرسید ظاهر است که در حضرت [illegible] اختتام رسید [illegible] الغایة القصوی کشف نقاب

[illegible] الطاف [illegible] خدیو [illegible] نو [illegible] صورت اتمام

[illegible] شیعه اثنا عشریه پیروان [illegible] خاتم الانبیاء سید الاصفیا

محمد المصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت علی [illegible] اسلام [illegible] طوایف نصاری [illegible] آنحضرت

[illegible] طوایف نصاری [illegible] بنحوی که [illegible] الاستقامة [illegible] الطلاق [illegible] نبوت

آن حضرت [illegible] پیروان [illegible] اسلام [illegible] نصاری بنحوی که صورت [illegible]

[illegible] کشف حجاب و رفع احتجاب و اما مقام دوم [illegible] نصاری [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] دین اسلام و تصحیح کیش و آیین [illegible]

[illegible] کیش اسلام [illegible] عذاب اخروی [illegible] اعمال ناشایسته با توبه و عفو خدا [illegible] توبه [illegible] دو [illegible]

باهم موجب نجات [illegible] اعمال ناشایسته [illegible] حضرت حق [illegible] ناشایسته

ناشایسته [illegible] حکم خدا [illegible] خدا [illegible] ناشایسته [illegible]

ناشایسته [illegible] ناشایسته [illegible] ناشایسته [illegible]

و دیگر ناشایسته [illegible] ناشایسته [illegible] ناشایسته [illegible]

هر که [illegible] حصول نجات [illegible] ناشایسته [illegible] توبه و عفو خدا [illegible] خداوندی حضرت

[illegible] عفو و ترحم [illegible] شریعت [illegible]

شریعت را [illegible] حکم عقل [illegible] مکافات لازم [illegible] مکافات [illegible] خدا [illegible]

موجب علة

موجب و علت [illegible] عفو نتوانند بود [illegible] اگر کسی مدیون کسی [illegible] توبه نماید که دیگر عود [illegible] نماید لازم [illegible] که طلبکار او را عفو [illegible]

و [illegible] حکم همچنین اگر کسی [illegible] نزد حاکم عادل [illegible] توبه نماید که دیگر [illegible] نماید حاکم عادل [illegible] حکم [illegible]

نماید و خدا حاکم قاهر و عادل قادر است پس [illegible] حکومت و عدالت و قهر و قدرت خدا [illegible] که بموجب [illegible]

[illegible] و چون [illegible] بنده [illegible] خداوند [illegible] ناشایسته [illegible] بندگان [illegible] پس

با [illegible] مکافات و قصاص [illegible] خود [illegible] نتوانند شد که علت و موجب [illegible] رسیدن خود [illegible]

[illegible] مکافات [illegible] ناشایسته [illegible] صورت حصول [illegible] نتوانند بود [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] نتوانند کسی بود [illegible] کلمة الله و روح الله اگر گفته شود چگونه کسی صاحب [illegible] تواند بود [illegible]

[illegible] کلمة الله [illegible] چون [illegible] روح [illegible]

و لیکن [illegible] کلمة الله [illegible]

صورت حصول [illegible] کلمة الله [illegible] صورت [illegible] قابل قصاص تواند بود [illegible] قابل قصاص

[illegible] آن حضرت [illegible]

چنانکه رسم [illegible] مکافات [illegible] که در [illegible] مقرر و مرسوم بوده [illegible] آنحضرت [illegible] مکافات

گناهان خلق [illegible] حضرت [illegible] گناه [illegible] مقرر شده بود [illegible]

که [illegible] خونریزی و رفع گناه و جنایت [illegible] خون [illegible] گناهان [illegible]

سرهای نصاری در [illegible] کیش و آیین [illegible] دین نصاری [illegible] کشف نقاب و رفع حجاب از چهره [illegible]

صعب المنال [illegible] شریعت [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] توبه [illegible] عفو [illegible] المقام [illegible]

[illegible] علمای جمهوری [illegible] جمهور [illegible] کمال [illegible]

علمای نصاری [illegible] کشف [illegible]

مستصعب الاشکال صعب المنال معرفت حقایق احوال نفس و تحقیق حال مبدأ و معاد او منوط و بکشف اسرار علم معاد و اظهار اسرار کیفیت نشو او نشأت از
دنیا بحجب افعال و احوالش مربوطست و در میانه فنون علوم حقیقیه فنی که علم باحوال نفس و اسرار معاد نمایند صعب مستصعب عمیق الاشکال و دقیق المسالک خطیر
المزال عسیر الاکمال است لطایف آن اشارات و رقایق از شبهات گذشته و در حقیقت کلام نفسانی مدقق و شاهد برای دعوی و شارع استقلال است
ای برادر اشارات فهم دقیقه یاب بموجب اشارتها که رفته است برزخ وجود انسانی معسکر جنود جند عقل و جنود جهل ملتقای عسکرین متعارضین است
و حقیقت حضانی مجمع متضادین متکلف بجمع بین ضدین است و شرح عبارات انسانی بلی کیفیت مجاهده و معارضه و مجادله عقل با جنود جهل و جنود
عنود و کثرت صفات و حقیقت از طریق خلاصی و رستگاری از ورطه مهلکه ملکات مهلکه از صفات نفس اماره که حقایق جهالت و ملکات مهلکات صفاتش
جنود جهل داد و طریقی که تعبیر از و بزهد و ورع و تقوی باتباع اصحاب شریعت کرده میشود عبارتست از مجاهده و مجادله و معارضه عقل و جنود او که عبارت
از ملکات ملکیه و صفات قدسیه منجیات است با جهل و جنود او که از مهلکات است و طریق انجام آن بقلع ریشه شجره خبیثه زقومیه شیطنت و
و جهل شیطنت اتفاق از زمین قلب انسانی بالمره و ترک افراط و تفریط در قوه شهویه بهیمیه و قوه غضبیه سبعیه است و تعدیل این دو قوه نمودن بمواظبت
بر ترک افراط و تفریط مزبور موجب حصول ملکه منجیه عدالت است متفاوت درجاتها و ملکه منجیه عدالت متفاوت درجاتها و اختلاف طبقاتها علی کیفیات
از حیز شدن الصور خیرات مولات موذیات ابدالآباد و موجب محشور بصورت حیوانات شدن در دار آخرتست و تعدیل مزبور بروجه مذکور مراد از
عمارت تسبیه کردن و عبادت و بندگی خدا بجا آوردنست بر خلاف تعدیل مزبور بروجه مسطور عمارت نسبته حقیقت حق تعالی کردن و پیروی شیطان
نمودن و راه هلاک ابدی محشور شدن الصور حیزات در آخرت و اما پیروی … و استقامت صراط توسط آن عبارت از همین تعدیل و حد
وسط مابین افراط و تفریط است و همین تعدیل و توسط بالظهور … الی اقصی البطون دایره نجات و سعادات و تقرب بحضرت رب العزة و تفاوت درجات
مرکز محیطات و مرجع جمیع بین تعدیل که موجب تکلیفات همین تعدیل است که … روح الارواح نفسیه و تلطیف است و خلاف این تعدیل
تفاوت کاملست روح تکلیفات خلاصه کلام در مقام خلط بدین وجه از لازم است که فطرت برزخ انسانیت مبتلا چنانچه بر دو قوه نظریه و عملیه
مجبول و مفطورست و اصلاح معاش بر استکمال هر یک از این دو قوه متفاوت احوال احتیاج اختلاف مراد در استعداد موقوف و انتظام معاش و معاد
باصلاح بروجه استکمال مزبور موجب … بنابر دستور مزبور منهج و مصورست و خلقت نظریه بر فطرت عقل مفطور و جبلت قوه عملیه برای …
در طریق استکمال بمجادله و جدال با جهل نفس اماره و جنود جهل و جنود صفات مهلکاتش مجبولست خاصه قوه نظریه ادراک و معرفت …

و خاصه

و خاصه قوه عملیه محرکه او که چه باعث جه مباشره ارتکاب بافعال و اعمال … و حرکت بموجب وظیفه خدمتکاری و خدمت …
نفس اماره خاصه جهلیه ظلمانیه ناسوتیه در وی شعود و رجوع متقدم و فطرت عقل ملکیه ملکوتیه آفاقیه نورانیه ملکوتیه جبروتیه داعی بر جبرات
بکمالات و رسانیدن از جانب حضرت … و اعلا در وی تا جمیع و صعود بر خلاف نزول و هبوط … منزلت فرزند از
مادر است و منزلت فطرت عقلیه قلبیه قرینه از عقل کل فیاض بر جمیع … منزلت … آفتاب و دو جهت منزلت فرزند از پدر است و چون
فطرت عقلیه قرینه قدر غیر صاحبان رتبه عظمی و … ناسوتی … ملکوت و جبروت در بدایات احوال کمال مادری
پرورش یافته و بالفت با نفس اماره که … معتاد گشته و در جانب افراط یا تفریط به تبعیت او در اماره … لهذا از نقصان
کامله ربانیه و حکمت بالغه سبحانیه بموجب … و در استکمال و استنارة بتوفیقی نباید ربانیه بر روی فطرت پدری حقیقی نورانی
طبیعی خویش نگشوده و از انکشاف حیوله ارض حاصل … باستکمال و استنارة از آفتاب انوار افاضات پدری نورانیت
نورانیت فطرت خویش افزوده و انجلای کلی یا جزئی … بر طرف انکشاف … حاصل نموده … حسب استعداد و قابلیت در خور و
طاقت قوای فطرتش موجب حصول الفضائلات … جهان … در حضیض رتبه … مرتبه
بدرتبه رسیده … مرتبه علیای پدرت خود … و بر خلاف … موجب … وجوب مکافات در
بجهت اقتضای حکمت و عدالت … اوصاف … جوهری خود باید مانده بحرمان ابدی و نقصان
سرمدی مبتلا بوده بمکافات عمل … در قعر … رسیده باشد … خلاصه گفته … مجاهده و عبادت
از فطرت بهیمی و جبلت حیوانی … نموده … افراط و تفریط علی الاطلاق … وسط
قرار گرفتن و سیر و سلوک بروجه تعدیل و توسط … آنجاست که حضرت سید الساجدین زین العابدین … مرتبه
صحیفه حمد و ثنای خداوند یگانه … الحمد لله الذی لو حبس عن عباده معرفة
حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة و اسبغ علیهم من نعمه المتظاهرة لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه … کفروا
… الی حد البهیمیة فکانوا کما وصف فی محکم کتابه ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا …
… از حد وسط علی وجه الاطلاق … افراط یا تفریط … علی وجه الاتفاق رجوع …

دستور آمده و باستحقاق … [illegible] از نور
عقل کلی … [illegible]
… آمده … [illegible]

از طرفین و تجدید تسلط باز آمده است وان یک معنی کشف کمالات بجهالات لستیه نمودن وان یک معنی کشف خلاص از عذاب بتوبه حاصل کردن است هیچ یک
ندوری را موجب نه تسلیط را علت است ونه هم لزوم تکذیب خبر اول خود را هم همان صورت [...] سهو است تمثیل فیه تشبیه و تقریب الی [...]
بصیرت و صاحب عبرت احوال و اوضاع عالم اکبر که انسان کبیر است حسب تطابق و تماثل آیینه حقیقت نمای احوال و اوضاع عالم صغیر که انسان صغیر است بینا شده در آیینه
احوال شمس و قمر در آن عالم انسان کبیر حقیقت کیفیت احوال قمر ای قلب عالم صغیر انسان را بنیفای عقل کل موجود در جهان روشنا بنگرد بیان و [...] الکسف
قمر از جهت حیلوله زمین در میانه ماه و آفتاب در عالم اکبر بحالت بین خسوف و گرفته شدن ماه ولی آدمیزاده بعلت حیلوله ارض نفس اماره حسد در میانه
ظلمات فرزند که روح الارواح و مرجع الانوار است در عالم انسانیت و آفتاب طلعت [...] که نور الانوار و روح الارواح و عالم کلی است حسب تطابق و تماثل [...]
آیینه احوال اکبر [...] دقیقه [...] در همه مراتب مطابق احوال آدمی حکم آیینه بودن عالم اکبر و انسان کلها جاری است از این جا [...] عبرت
و اعتبار بشر اخبار و آثار بیکی از معانی حکمت و عصمت علیهم السلام وارد است که حدوث حالت کسوف و خسوف در عالم مستند بصدور معصیت از بنی آدم است
و آشکار است چه تدبیر و تقدیر در عالم علوی در خور استعداد و استحقاق مواد عالم سفلیات و کلیه تکون کائنات درین عالم کون و فساد بالعرض وجود [...]
خور استعداد و استحقاق اشرف انواع عنصریات ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری الغرض [...]
کلیه عبادات و مجاهدات و ریاضات و طاعات در راه هدی و حقیقی مرجع همه توبه و انابه و برگشتن و رجوع و بازگشت از [...] بجهت ملکات
انسانیت [...] بعرف عام [...] از عبادات لستیه است که حضرت حق جلت حکمته در وجه تدارک از معصیت مقرر داشته است
ضرورت عقلی [...] نمی نماید که هر عبادت لستیه باید خود بدون آنکه تدارک از ذات لستیه و جبر شکسته بوده باشد فی نفسه واجب و لازم القدر در تحقیق
نجات باشد و [...] چون جبر شکسته بالقدره عبادت لستیه است و خود جبر بدون وجود شکسته حسن و [...] ندارد تا فی نفسه واجب و لازم آید پس
ب عبادت لستیه که بعنوان تدارک از ذات لستیه بودن [...] از ذات لستیه بود آن عمل [...] عبادت لستیه [...] در معصیت و تا [...]
با وجود تدارک نمودن بتوبه موجب حصول [...] منفعت [...] دخول در ملکوت جنت [...] شرط نجات و دخول در ملکوت
سموات [...] خاتمت [...] جمیع [...] در حصول [...] دخول در ملکوت جنات [...] غلبه [...] تفریط [...]
چه [...] کامل بودن در همه صفات و طی همه مقامات
دور [...] درجات [...] رسیدن باقصی مرتبه از کمالات [...] حضرت [...] تمام النعمات و کمال الکمالات

الکتاب

استحقاق در نبوات و ولایت الی الابد بودن و مجمع مع عبادات و مجموعه جوامع مجاهدات و طاعات بر وجه اشرف و مرجع همه کمالات [...]
بهشت بر وجه اعلی بودن خاصه این رتبه متعالیه است بر طبقات عالیه درجات نبوت [...] اگرچه از مراتب معصیت بالتمام کجا قطعات عصمت
دامنگیر معصوم اند ولیکن بحسب نقصان و [...] از رتبه های اقصی مرتبه توحید و کمال که عبودیت و بندگی حضرت معبود [...]
مرتبه قصوای [...] محروم اند و این مقام ز تحقیق و تلطیف و تدقیق [...] بعون الله تعالی و حسن توفیقه رفع حجاب شبهه [...] تقصیرات
عبادات و مکافات تقصیرات [...] از قصاص گذشته شدن [...] قصاص [...] گذشته شدن [...]
در [...] شدن [...] برای تمامی خلق عالم [...] صورت حصول و وضوح [...] الفتاح الطلان [...]
نیز صورت [...] زیاده تنبیه [...] که موجب بشارات [...] گذشته [...] ابدی و نجات [...]
و [...] ملکات مهلکه و امراض [...] ملکات [...] ملکیه و [...]
حیلوله ارض نفس اماره [...] شدن [...]
موجب طهارت [...] از ملکات مهلکه [...] باشد
جاهای دیگر [...] وا [...]
قصاص گذشته [...] موجب حصول [...] شفاعت [...]
افتاب شفاعت [...] رحمت [...] پس بدان اولا که صاحب رتبه [...]
بجز رتبه [...] شفاعت [...] و حصول [...] گذشته شدن [...]
بجا [...] صورت [...]
و حصول [...] حصول [...] شفاعت [...]
از [...] حصول [...] درجه [...] اکبر است و [...] رتبه
و کمالات که [...] شدن حضرت [...] حصول رتبه [...] بودن رتبه [...]
جوهری و خاصه [...] کمالات [...] رتبه [...] جوهری [...] ذاتا

شفاعت شفعا و بمقام متعلق باستحقاق و قابلیت مجرم و مقصر منوط و بدون استحقاق ممنوع لکن [illegible] غفلت و برای این قطعیه حکمیه سبب نا معقول و
مربوط است به شفیع و مشفوع له بحسب نشأت اخروی که در قوس صعود است هر دو بحسب شرع و باطن بوجه قلبی در سلسله طولی بترتیب علت و معلول موجودند
هر دلی که بسوی ملکوت علوی مواجه و آیینه هر قلبی که مواجه و محاذی ملکوت سماوات باشد متفاوت درجات مواجهه و محاذات خلاف و طبقات ملکوت سماوات
جناب نبوی از افق شفاعت بقدر استحقاق قابلیت بر او افتاده از پرتو آفتاب شفاعت کبری از [illegible] فضل معصیت را بقدر استحقاق او
قدر مکافاتش دریافته نجات از سنگلاخی چاه ظلمت نموده فایز بدخول در ملکوت جنات بقدر احوال و کمالش شده باشد و بر خلاف [illegible] روی او
که از صوب ملکوت علوی منحرف و بصوب ارکان ناسوت سفلی محاذی و مواجه باشد بعلت رسوخ حب [illegible] هوای ناسوت دنیای فانی و جوهر
بودن انحراف بصوب ناسوت فانی [illegible] از دیار رحمت محبوس [illegible]
بموجب تقاضای ظلمت ناسوت سفلی و رکون [illegible] از درکات عذاب برای [illegible] بر وفق اشتداد حرص و آزش در دوزخ [illegible]
اشتداد نماید و [illegible] الاساس [illegible] دعوی [illegible] حضرت عیسوی [illegible] برهان و [illegible] توفیق الهی و [illegible]
نموده شد که ضروری [illegible] و [illegible] روحی [illegible] موجب [illegible] ملکوت
[illegible] هوا و هوس نفس [illegible] ساخته [illegible] تهذیب [illegible] خود را
[illegible] و نور [illegible] شناخته اند [illegible] برای [illegible] بنا [illegible]
داده شد و مرتبه نامتناهی بودن در رتبه بعد از رتبه کنه ذات حضرت حق [illegible] سبحانه [illegible] که حق [illegible] محصور [illegible]
طبقات نبوات و ولایات بعد از رتبه حضرت محمدیه والبته [illegible] از نامتناهی بودن در رتبه بموجب [illegible] ممنوع [illegible]
احدیت و واحدیت که [illegible] نامتناهی بودن [illegible] اسلام [illegible] احدیت و واحدیت [illegible] احدیت و واحدیت حقیقیه
منزلت [illegible] و منزلت ظل و سایه [illegible] که عبارت از وجود [illegible] مخلوقات و مجمع وجودات و مجموعه کمالات [illegible]
ممکنات [illegible] حضرت واحدیت [illegible] احدیت [illegible] عالم کلی [illegible] از مطلع [illegible] آفتاب [illegible]
در [illegible] نور السموات والارض [illegible] مشکوة [illegible] وحدت و کثرت [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] وجه وحدت [illegible] عروج و صعود حضرت [illegible] و یبقی وجه ربک ذو الجلال

والاکرام و تنزیه کلی [illegible]

مرتبه [illegible] حق [illegible] حضرت حق [illegible]
و حضرت [illegible] حق [illegible] مقام است حق حقیق
[illegible] حق حقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

والاکرام و تنزیه کل شیء هالک الا وجهه رالبسوی [illegible] و [illegible] کلیه [illegible] و [illegible]
که [illegible] و [illegible] در [illegible] که خاصه برای [illegible] حضرت عیسوی و خویش [illegible]
شدن برای کفاره معاصی [illegible] و سنگساری [illegible] ناحب [illegible] شده بود و گرنه
بر ظاهر است که مبادرت خون ریختن [illegible] و رفع گناهان [illegible] اصلاح [illegible] خون ریختن [illegible] اصلاح [illegible]
گناهان [illegible] گذشته [illegible] صاحب [illegible] گناهان است و خون ریختن [illegible] شبیه کردن [illegible]
ای صاحب البصیرت و عبرت [illegible] دعوی [illegible] از رموز [illegible] گاهی است [illegible] اصحاب [illegible] ارباب [illegible]
که محبت دنیا و جاه و عزت دنیا و مال و ثروت دنیا و علایق [illegible] و شهوات و لذات [illegible] موجب هلاک [illegible] و [illegible]
[illegible] از زمین دل [illegible] جان و جاه و [illegible] و صرف مال [illegible] و [illegible] دل از اموال [illegible]
بموجب [illegible] جاه [illegible] از هلاکت [illegible] ناسوت [illegible] خون [illegible]
بر رسم قربان کردن و فدا نمودن جان [illegible] برای جان [illegible] وجود [illegible] بموجب حکمت بالغه
[illegible] کامله [illegible] قانون و دستور [illegible] حکمت [illegible] کامله و انقلاب [illegible] از [illegible]
و جریان دور انقلاب [illegible] بدرجه [illegible] جاری [illegible] کلیه امور است [illegible]
و [illegible] قوس عروج و صعود [illegible] ناسوت [illegible] لاهوت [illegible] قربانی [illegible]
قربانی [illegible] در رسم قربانی [illegible] قانون [illegible] شرعی [illegible] که [illegible]
و [illegible] اگر در حقیقت میانه خون ریختن [illegible] و میانه رفع گناهان [illegible] دینی و عمل نمودن بموجب [illegible]
و [illegible] علت و معلول [illegible] خون [illegible] با وجود [illegible] عمل نمودن بموجب [illegible] ابلیس
[illegible] حضرت حق نمودن [illegible] رفع گناهان همه خلق [illegible] خون نفس [illegible] غیر متناهی [illegible]
حضرت عیسوی [illegible] اسم [illegible] حصول منصب شفاعت کبرا [illegible] نامتناهی بودن حضرت عیسوی
ساختن عذری [illegible] خطا [illegible] و [illegible] گذشته [illegible]

[illegible]

خلاصه وجوه تنقیح مقدمه

[illegible]

و اما جواب سیوم ... [illegible]

برادی زیبای ... معجزات ... [illegible]

[illegible]

از دیده عبرت و بصیرت ... [illegible] ... جواب ... که معجزات عیسی ... [illegible]

باشد زیرا که شنیده و نوشته شده است که طبیب ... [illegible]

نیز ... [illegible] ... معجزات ... احتمال ... [illegible]

زنده کرده باشد ... [illegible]

هنوز مرده زنده نشده ... [illegible] ... معجزه که خارق عادت ... [illegible]

و همین ... [illegible]

[illegible]

اشیاء و بحث آنکه فایق و رفایق احوال اشباه شود و دنیا از اینگونه نه از سپرده سرانجامهای ناشناس از اطلاع شعور بجهات فهمیدنی نبوده اصطلاح بود و از آنجا آغاز

سخن از معجزه و اعجاز و کشف نقاب از چهره و لکن این بحث بدین آغاز و در خور حوصله و درک هر صاحب حجت نباشد و طالب تفرقه حقیقت از اعجاز محض نیز اینگونه

از سحر و امتیاز است که وجود موجودات عالم ملکوت بدو وجه عموم چه از ملکوت عقلا که جهان جبروت و عالم حقایق ربانیت و چه از ملکوت نفوس که عالم

ملکوت صوری مثال و روحانی جسدانیت اگر چه صاحب رتبه جود و ایجاد و افاضه و ایجاب است و لیکن وجود ملکوتی برزخ اینها در حال تعلق نفس بمثال و در حال

چنانکه تن زنده حیوان بود کالبد است مستکفی و غیر مستکفی بجهت غلبه جنبه تعلق و جسمانیت بر جنبه تجرد و روحانیت جهة افاضه و ایجاد در و جوهر شان

ضعیف و مغلوب و جنبه استعداد و انفعال غالب است از اینجهت وجود ملکوتی غیر مستکفی بجهت ضعف ملکوت و ضعف تجرد از ناسوتیت افاضه و ایجاد بر خیر

صنع خیال مبنیا بدا افاضه و ایجاد در خارج از خیال راشاید بر خلاف مستکفی صاحب رتبه و اولا عصمت و استکفا که بتفاوت درجات این رتبه [illegible]

مثال و خیال چه ذات و حس خارج از خیال افاضه وجود خارجی را شاید بمجرد اراده بدون وساطت آلات وجود و صنع حسی افاضه و ایجاد در خارج

و سحر و طلسم یکی از مقوله تصرف بر وجه اعداد و رفع موانع از مواد و تصرف بر وجه اعداد با آلت اجسام و مواد [illegible] حصول اجزاء و ارکان

برفع اضداد است و اما اعجاز و وحی و برخی از انحای کرامات از مقوله تصرف بوجه افاضه و ایجاد است مالک افاضه و ایجاد [illegible] و تقدس از تعیین قوه

از تعلق بماده و مقارنه مواد است و صاحبان رتبه معلا عصمت و استکفا از انبیا و اولیا بتفاوت درجات استکفا و استغنا از عالم ناسوت

چون بحبل اتصال طهارت و بدو خلقت تعلیه بتجرد و ملکوتیت مفطورند و بحسب فطرت ثانیه کالبد ملکوتیه مکتسبه از روی مجاهده و عبادت

و ضعف قوه ظلمانیه ناسوتیت [illegible] که صاحب رتبه افاضه و ایجاد بمجرد اراده بدون استعمال آلات جسمانیه و مراوات

مراد و حرکات و تمحلات جادو [illegible] من الله [illegible] و انحای علوم سحریه و فنون طلسمیه از جزئیات حکمت طبیعیه و مندرج در تحت علم طبیعی

هر صاحب قوه نظریه بشریه تواند بود که بطریق کسب و نظر و براه تعلم از بشر علوم مزبوره را کسب نماید [illegible] ساحری و طلسمات اگر چه [illegible] خراب باشد

[illegible] رتبه عصمت و استکفا و نفوذ [illegible] و تقوی و نه غلبه تجرد از علایق [illegible] تعلق [illegible] ساحری [illegible]

[illegible] ساحر چون [illegible] افاضه و ایجاد بمجرد اراده [illegible] از اهل عصمت و استکفا [illegible]

بطلان [illegible] و کیفیت [illegible] سحر [illegible] تفرقه سحر از معجزه و ابطال و تحقیق [illegible]

و بقیه این نکته خواهد گفته ولیکن در مقام تفرقه از باطن بظاهر بردن و باز ظاهر بباطن بردن و از سر علی و از علی بسر دادن [illegible]

بآثار بازار [illegible]

بآثار بازار [illegible] رسیدن خاصه علما و صاحبان دیده بینا است کرمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق [illegible]

او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید [illegible] علم و عیان و بیان و عیان [illegible] فافهم و اما عوام الناس و من فی درجتهم [illegible]

بالعقلا [illegible] مضمون صدق [illegible] آیات چنانکه [illegible] باعتراف [illegible] گردد

و رعیت ساحران جیبوند که عصای خود را انداخته بودند مار شده [illegible] کارها [illegible] موسی کرد [illegible] امر موسی کار [illegible]

کرد [illegible] که موسی از خدا است [illegible] خلاصه عوام [illegible] علی [illegible]

معجزه و اعجاز و نمود [illegible] از اسرار [illegible] این راز [illegible] و جهت [illegible] تفرقه حقیقی از مجاز [illegible] و اما [illegible] سخن از کشف نقاب

و رفع سحاب حجاب [illegible] چهره [illegible] مدار حضرت ختمی [illegible] الانبیا محمد مصطفی

علیه و آله الوارثین لکماله [illegible] که [illegible] صحف مرقوم و مسطور [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] ابن ابی الجمهور [illegible]

در ضمن [illegible] نبوت [illegible] حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله الوارثین لکماله [illegible]

و رعایت [illegible] اعجاز [illegible] محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

لاشتهار دعوته و تواتر معجزاته و ظهورها لا جلیه فیجب الحکم بصدقه [illegible] و جمیع [illegible] الانبیاء الکاملیة [illegible] الشرائط المعتبرة

فیهم کان موصوفا بها علی الکمال الوجه بل هو صلی الله علیه و آله افضل الخلق و اکمل العالمین [illegible]

لجمیع الشرایع و المنازع فی النسخ [illegible] فی جمیع الشرایع [illegible] مصالح المکلفین [illegible] باختلاف [illegible]

الذین [illegible] باختلاف امراضهم [illegible] لما کان المقصود [illegible] النبوة [illegible] الکمال

نبینا محمد [illegible] من [illegible] المقدمات [illegible] رسالة [illegible]

علی ابلغ وجوهها و الکمال [illegible] خاتم [illegible] النبوة و الولایة المطلقة [illegible] الشرایع [illegible] النبی [illegible] نبوته و ذلک

ادعی النبوة و اتی بالمعجزات [illegible] فیجب الحکم بنبوته [illegible] احد [illegible] ادعی النبوة [illegible] بالمعجزات و ذلک [illegible] اشتهار

کالشمس فی رابعة النهار [illegible] الصغیر و الکبیر [illegible] الافاق [illegible] فی الافهام شیء اذا احتاج النهار الی الدلیل

انه اتى بالمعجزة وفق دعواه وذلک معلوم تواترا فان المسلمین علی اختلاف طبقاتهم یروون معجزاته حتی انهم ضبطوا ما ینیف علی الالف والاحاد وان
لم یکن متواترة الا ان مجموعها بلغ حدا لا یمکن انکاره ولنذکر منها القرآن فانه لم یتغیر ولم ینعدم کسائر الایات لبقائه ببقاء الایام وحفظه للاصول تقییده
علی تعاقب الاعوام واعجازه بین فان المعجز هو الخارق للعادة المقرون بالتحدی المطابق للدعوی المتعذر فی جنسه علی الخلق وکل ذلک حاصل فیه اما
خرقه للعادة فانه بالنسبة الی کلام العرب وتراکیب اسالیب نظمهم واشعارهم وخطبهم خارق لعاداتهم فی ذلک اذ لم یعهد فی شیء من کلامهم ما یناسبه
ویقاربه واما اقترانه بالتحدی فمعلوم بآیات التحدی الواردة فیه حتی نسبهم العجز الی المقاتلة والمحاربة فانه خیرهم بین المعارضة والمحاربة وقد
کانوا اهل الفصاحة والبلاغة والقدرة علی تراکیب الکلام بل کان اکثر افتخاراتهم فیما بینهم بذلک فعدولهم عن المعارضة الی المحاربة المشتملة علی القتل
وسبی الذراری دلیل علی عجزهم لان العاقل لا یختار الاصعب علی الاسهل واما مطابقته لدعواه فانه ناطق بصدقه فیما ادعاه من رسالته واما تعذره
علی الخلق فظاهر من الجمیع فانه لم یقدر احد من الفصحاء علی ترکیب شیء من الکلام یقارب اسلوبه ونظمه لاشتماله علی الفصاحة مع [illegible] فخصوص
اللفظ وعذوبة الترکیب وکثرة المعانی وجودة النظم ومثل ذلک لا یکون فی کلام المخلوقین واما الکبری فمبتنیة علی قواعد العدلیة ظاهر لکون المعجز فعل الحکیم
الذی لا یفعل الا لغرض لتصدیق المدعی الممتنع منه تصدیق الکاذب عقلا انتهی ما اردنا من کلامه [illegible] مقصود ازین قاعده که قول
مرویست از اکابر سلف [illegible] در باب [illegible] وجه عموم [illegible]
اثبات نبوت آنجناب بنای اعجاز و معجزات آنحضرت [illegible] منزلت تمام اینست [illegible] احتجاج بر [illegible]
دیدن [illegible] تواتر [illegible] مقصود [illegible] حضرت [illegible] را که [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] حضرت [illegible] طلوع نور جمال [illegible] خورشید [illegible] صفای [illegible]
ولایت [illegible] جمال [illegible] اقبال آفتاب [illegible] حضرت [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] انوار آیات [illegible]
طلوع [illegible] در کشف نقاب از چهره [illegible] مطالب [illegible] صورت [illegible]
و آفتاب [illegible] طلوع [illegible] دلهای [illegible] مرتبه [illegible] که [illegible]
جای [illegible] از شک و شبهه [illegible] راه [illegible] شبهه [illegible] اصحاب [illegible]
بصیرت آفتاب جمال [illegible] محجوب [illegible]

درراه [illegible] هر کرا روی [illegible] این صورت [illegible] اکنون نه در نبوت
نبوت حضرت ختمی منزلت [illegible] باثبات معجزات [illegible] احتیاج [illegible] در نبوت معجزه [illegible] صاحب عبرت و بصیرت [illegible] تواتر [illegible]
مجموع [illegible] احتیاج و نه در اثبات [illegible] و افضلیت [illegible] بر خصم [illegible] از تواتر بودن [illegible] اسلام [illegible]
که بعد از اثبات نبوت [illegible] جواب هر یک از تعرضات [illegible] اعتراضات خصم [illegible] بر طریق اثبات معجزات و تعرض [illegible]
بودن قرآن و تعرضات دیگر [illegible] تعرضات [illegible] حضرت ختمی [illegible] از تعرضات [illegible]
اصلا اکنون [illegible] احتیاج [illegible] خصم [illegible] طریق صواب [illegible] اعتراف [illegible]
همه [illegible] مذکوره [illegible] تعرضات مردوده مذکوره [illegible] اگرچه [illegible] تسلیم
در بر حضرت اسلام [illegible] جهنم و جحیم [illegible] جنت و نعیم [illegible] هذا هو الجواب [illegible] جواب [illegible] الله
[illegible] توفیقه [illegible] تعرضات مزبوره [illegible] جواب [illegible] تعرض خواهد رفت [illegible]
[illegible] خواهد رفت [illegible] خواهد شکفت [illegible] در دل [illegible]
ولیکن بقدر ضرورت [illegible] تلاوة من القرآن رجاء للشیطان [illegible]
[illegible] خصم [illegible] اعجاز [illegible] زبان درازی [illegible]
[illegible] اعجاز حضرت قرآن [illegible] از روی [illegible]
[illegible] اعجاز قرآن [illegible] برای برادران [illegible] عرصه [illegible]
حضرت قرآن [illegible] اعجاز حضرت قرآن فرقان [illegible] اعجاز قرآن [illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] عرصه [illegible] خود نماید [illegible] عرصه [illegible] عرصه جلوه در عرصه
[illegible] حضرت قرآن [illegible]
[illegible] کلام معجز نظام حضرت [illegible] خاتم معجزات همه انبیا و اولیا [illegible]
ختم الانبیا [illegible] جمیع [illegible] آیات [illegible] جمیع کتب و صحف [illegible] تمام [illegible] کمالات [illegible]

ولا آیات لنبیت است مطلع آفتاب تجلیات مشرق فاضل کامل مشرق خورشید فرقانا مطلع النفس کلام برامر جلی قول منظر حسن کل نجوای
بر قول وجل است تجلیات تجلی جمال ازل پر تو آفتاب اکمل جلوه حسن حضرت بیچون لا بزال لم یزل وعرش اعظم کبریا است مکانه جبروت
ملکوت کلی ناسوت کلی که آیینه سراپا نمای جمال ازل است تجلی فرانمای مرآة و مجلاة اول است و آیینه ثانی تجلی فرانماید و توصیف عروج
سینه سرا سکینه حضرت ختمیه چه مظهریت جهة الهیه ملکی بر وجه فصل و کمالات قرآن اول ثانی و صبح ازل اول مرتبه علی عیان جبت
و ظهور ثانی حضرت نور اول و تجلی اول جمال ازل است قرآن مجمع جوامع اصول علوم اولین و آخرین و مرجع مجامع قواعد حقایق شناسی انبیا
مرسلین و جوامع قوانین دقایق حقیقه اولیای کرام قرآن عمود دین و ستون آسمان و زمین و حبل الله المتین و نور آفتاب ربی فی السموات
والارضین است خزانه آن خزینه انوار علوم حقه حقیقیه و مفتاح گنجینه حقیقة الحقائق الهیه و حضرت احدیه حقه فبوقتیه ازلیه ابدیه
بمنزله خلافت وجه آنکه خلیفه و منزلت و صفت خزانه کلامیه در بر حقیقی و صفت حضرت الهیه منزلت و جهه ظلیه است از اینجا است که از معانی
حکم و معرفت و فوائد عصمت و طهارت عدد و صفت آن ختم کلام حضرت بیچون علام جل شانه و عظم کلامه و قرآنه وارد است که لا خالق
لا مخلوق یعنی حق مخلوق برادر صادق بر مرتبه برتر از مخلوق و دون رتبه حضرت خالق است چه مرتبه کلام الله جامع مجمع المجامع که مرتبه
والای کلمه تامه کن است مقدم بر فیکون و موخر از رتبه کنه ذات متکلم حضرت حق بیچون است **کلمه کلامیه** برظاهر است که کلام صفت متکلم
و مخلوق جهات دائره تا صفت خالق قدیم قیوم تعالی جبار و بود و قدم کلام الهی علی مار بر مرتبه وحدت و وحدت ظل قدم ذات اقدس الهی
خواهد بود و از این نکته حل عقده مشهور بین الجمهور در قدم و حدوث کلام الهی و لزوم خالقیت حق از نفی مخلوقیت و غیر ذلک من الوالی
طالب تحقیق توانند نمود از اینجا حل عقدهای در بسیار مقام و مقام از اقدام اعیان و اعلام خواهد گشود و رخنه شبهه اصلا راه نخواهد نمود
خصوصیات کلام ما صفات اینکه کلام فرا ختم کلام منجز در شمه کریمه اعجاز مرجع جمیع معجزات همه انبیا و اعجازات و معجزات جمیع انبیا و اولیا تمامی
و مجلای اعجاز خورشید منیر فرقانات جلوه فی تجلی از خزانه گنجینه تجربیات با هر لذات بنیان ماهر تافته و دعوی بر وجه باطن و ظاهر صورت
یافته است تصرف بر وجه افاضه و کمالات فضایل معالی افاضه و کمالات لطف حضرت کلام الهی کلمه تامه جامعه کن مرجع کلمات ایجادیه تا غایت
مجموعه کلمات تامات الهی بنیان نهاده است و مرجع همه انگاهی اعجازات تمامی انواع و اشکال فضایل افاضات و ایجادات کلام مجید و فرقان حمید
زبانات که بغیر از ایکی و بدل فرقانات حضرت همه انجای افاضات جلیلات معجزات چه معجزات خاص کلام الهی منزلت وجوه

اخفقند

حقیقة الحقائق و لب الالباب و لب اللباب و خزینة الحقائق در هر باب از ابواب شئونیه و همه وجوه و شئون و تمامی ظهور و بطون آن
از شئون را مرجع و مآب است و کلمه تامه جامعه کن ایجاد که وحدانیه کلی حدت و وحدت آنست که لب اللباب و امانت افاضه تامه عامه
رحمانیه و لطف مطلق حضرت حق و فیض مطلق و رحمت واسعه و نفس رحمانی است منزلت قرآن مجید کلام الهی از سایر کتب و صحف منزلت روح
امری کل از جسد هیولانی و منزلت نور بسیط عقل کل معلم بسیط محیط عقلا فیاض صور نورانیه عقلیه ارباب انواع نفس تا فعله
و قدرتیه است افاضه کمالات و جبروت کذشته و جاهات نوشته کشته خاصه عالم امری و قوت فاعلیه و انوار خاصه عالم خلق است
و حکم منزلت حضرت ختمی منزلت نور بسیط محیط فطرت محمدی از سایر انبیا بهمین مجرای است از اینجا نیز شمرد بودن سایر معجزات و تمامی اعجازات
سایر انبیا مظاهر و مجالی اعجاز و معجزات کلام الهی بلکه همه معجزات حضرت ختمیه قرآن در وجود است و از اینجا است که بود شرع عجز از زبان خیال اعجاز
قرآن کلام الهی و دیده است **الکتاب فیه تفصیل کل شیء** و آنها را سخن در بیان اعجاز قرآن بسیار است بیان بسط بسیط وجه آنها بوجهی است که از آن مستنبط
عالم رسالت ابن ابی الجمهور رحمه الله تعالی در کتابه من الغور نقل نموده و بعد از نقل معهود از طریق خاص خاصه برای نقاب احتجاب از چهره دلکش شاهد مقصود
چه فرموده چه غیر قرآنی کشود باذن الله تبارک و تعالی بنحوی که کنون نا شکسته بود کشوده بر وجه تفصیل خلاصه آن است که قرآن از جانب حال
و کمالات ذاته معجز و بذات بذاته خود برتبه اعجاز فائز است و با عین بخارج از نفس آن است با ملاحظه حال غیر ملاحظه حال و کمال نفس قرآن مر ایجاز
از هیچ روی عجایب و غرایب از معجزات را چاره است اما وجه اول لیس اعجازش با اعتبار کمال فصاحت و بلاغت است با مزید کمال ابلاغ و فصاحت
عبارت و حال نظم عجیب بغایت غریب و ترتیب و ترکیب بس عجیب و دلکش و اسلوب با سبک انشا و کمال جزالت است و اما وجه ثانی لیس اعجازش
باعتبار حال ملاحظه است اشتمال حضرت نزل علیه معلم من لدن الله و الموید من لدنه صلی الله علیه و آله او اوتیت لی له و کماله و با اعتبار
حال منزل علیه صلی الله علیه و آله او اوتیتی الکلام و حالیست و ثالثا با اعتبار ملاحظه حال و احوال قبایل و طوایف عرب به فصاحت عرب جبلی الفا
چه غیر فصاحت عرب متقابل از همه قبایل از نوع و با اعتبار ملاحظه حال و کمال همه قبایل و طوایف عجل نوع انسانست که چه حق در این باب سخن
با سلوب آنکه قرآن بهمه جهات سراسر معجز و همه شقوق و وجوه مزبوره در اعجاز صادق و جاری است دعوای این حقیر فقیر مرعا خود از متن و باطن
قرآن است الله تعالی بوجه شرف فضایل فائز است بعون الله تعالی مکیم و از عهده و بیرون عمر آیم بلکه منت خدای را عز و جل که از عهده این دعوی بزرگ
دیده و بعد باشد بیرون آمده ام و راه اثبات مدعا را بهمه اسالیب جا بجا بیان نموده و تا داده ام و للکی مسئله وجه اعجاز قرآن محک خلاف

و فرق علماى اسلام را بعد از اتفاق در اصل اعجاز در مسئله وجه اعجاز اختلاف است جماعتى از ارباب مسلك اعتزال و غير اعتزال از ارباب فرق
اصحاب فضل و كمال و ارباب فضيلت قائل اند به صرفه و فرقه معتزله را راى بر آن است كه اعجاز قرآن نه في نفسه بلكه بالقياس بخارج بملاحظه حال مخاطبان و احوال
مذهب اين است و بعد از نقل از راى اعتزال انتهى و فرقه را در تفسير كريمه و ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله قيل و قال در مثبات
صاحب التفسير الكبير فيه فيها الضمير في مثله الى ما او الى عبدنا فيه وجهان احدهما انه عائد الى ما في قوله مما نزلنا اي فأتوا بسورة مما هو على صفته في الفصاحة و حسن النظم
و ثانيهما ان يكون عائدا الى عبدنا اي فأتوا ممن هو على حاله من كونه بشرا اميا لم يقرأ الكتب و لم يأخذ عن العلماء و الاول مروي عن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و الحسن
و اكثر المحققين و يدل عليه وجوه الاول ان ذلك مطابق لسائر الآيات الواردة في باب التحدي لا سيما ما ذكره في يونس فأتوا بسورة مثله الثاني
ان البحث انما وقع في المنزل لانه قال و ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فوجب صرف الضمير اليه الا ترى ان المعنى و ان ارتبتم في ان القرآن منزل
من عند الله فهاتوا انتم شيئا مما يماثله و قضية الترتيب لو كان الضمير مردودا الى الرسول ان يقال و ان ارتبتم في ان محمدا منزل عليه فهاتوا قرآنا
من مثله الثالث الضمير لو كان عائدا الى القرآن لاقتضى كونهم عاجزين عن الاتيان بمثله سواء اجتمعوا او انفردوا و سواء كانوا اميين او كانوا عالمين محصلين
اما لو كان عائدا الى محمد فذلك لا يقتضي الا كون احادهم من الاميين عاجزين عنه لانه لا يكون مثل محمد الا الشخص الواحد الامي فاما
لو اجتمعوا او كانوا قارئين فلا و لا شك ان الاعجاز على الوجه الاول اقوى الرابع انا لو صرفنا الضمير الى القرآن فكونه معجزا انما يحصل لكمال حاله في
الفصاحة اما لو صرفناه الى محمد فكونه معجزا انما يكمل بتقرير كمال حاله في كونه اميا بعيدا عن العلم و هذا و ان كان معجزا ايضا الا انه لما لا يتم الا بتقرير
نوع من النقصان في حق محمد كان الاول اولى الخامس انا لو صرفنا الضمير الى محمد لكان ذلك يوهم ان صدور مثل القرآن عمن لم يكن مثل محمد في
كونه اميا ليس ممتنعا و لو صرفناه الى القرآن لدل ذلك على ان صدوره من الامي ممتنع فكان هذا اولى و شهد به فخر رازى سابق ذكر و در حواشى
الكشاف [illegible] ترك التصريح بان السورة التي [illegible] ينبغي ان تماثل القرآن نظما و اسلوبا مع ان ذلك هو العمدة في التحدي
و في الكشاف في وجه آخر لم يذكره الامام و هو ان الرجوع الى ما هو الملائم لقوله تعالى و ادعوا شهداءكم من دون الله اولى [illegible] فيه هو كون القرآن
من الله [illegible] شهداء الله لكونه منزلا من عند الله و كان محمد [illegible] يدعوا شهداء الله [illegible] و المقصود من الآية اتيان مثل تلك الشهادة فاعلم الحاصل
بعد كمال التفصيل بعد حالها وجه اعجاز قرآن في نفسه [illegible] معجز [illegible] وجه اول كمال فصاحت و بلاغت كه فصاحت و بلاغت
[illegible] مرتبه شرف [illegible] ظهور و وضوح دعوى [illegible]

الكتاب امر مجوس سفيعه

ارتكاب امر صعب مستصعب و امتناع ترك سهولت در نزد ضرر و خسارت صعب است و اما وجه ثانى خاص قرآنى كه ممتنع القصد و راز بنى نوع انسان بس
حالت عديم المثال كمال سرتاپا عذوبت جزالت عجيب و كمال استحكام انتظام عذوبت ترتيب و تركيب مفردات نظم و تأليف و لكن اسلوب است و اما وجه ثالث اعجاز
بالقياس بخارج پس بنابر دو وجه است وجه اول بملاحظه حال اميت شمايل حضرت منزل عليه معلوم من لدن الله و مؤيد من لديه صلى الله عليه و آله اطهار
كمالات جميع نسخ ما العية اسلام آنها بود آنحضرت عارى بود از نسبت تعليم و تعلم بر بسط تر تا عهد صبا تا ايام بعثت ظاهر و هويدا و صدق
دعوى با وجود كثرت مدعى شدت خصمى قطع نظر از وجوه عديده ارجح قوت تر از مناسبه صرف حجه كريمه و ما كنت تتلو من قبله من كتاب
بنهيك اولا ارتياب المبطلون بيان و بيدايت فهم بمزيد زاينده مثل و نشو و نما با قلم در كجبوحه طغيان مكالمه تب بر جستن در ميان
اشتمالها احاطه ظلمت كفر و شرك جلى و ارتفاع علم توحيد از زمين بر وجه كلى بر رسم تعليم و تعلم بشرى كه تمامى براى دعوى گواه و از مقاله
مدعا گواه است لاكا وجه ثانى اين آنكه نيز بر دو وجه است جه در نزد ظهور دعوى و صد در كندى بر فرض تمكن خصم مدعى حاضر از اتيان بمثل قرآن
اعراض از معارضه با اختيار محاربه و ارتكاب مبارزه از ان لجوج مكابر با سلب قدرت و تمكن از ان منوط و با الصرف اراده از اتيان مستند و مر بوط
و هر يك از سلب و صرف مزبور در نزد كندى مذكور در جمله اعجاز قرآنى محسوب و معدود و اينگونه از معجزات قرآنى بعبارات بر وفق از قديم و حديث
معروف و مشهور است بتمثيل خيبه لنقريب و از اكابر سلف در اتمام مشاهور و ست شهور و بر روى سلف و خلف اجوان داب دو مثوب در
مثال مثابه و بر كنف حال مى افزايد كه اگر صاحب دعوى كندى بيخ يك سر انگشتى نمايد و معارض از عهده تحريك سر انگشت خود بر نيايد اين معجز
بالضروره از جانب مستند مى از جمله اعجاز شمرده آيد و در جانب معارض جه او جه سلب قدرت و تمكن جه او جه صرف اراده با وجود تمكن و قدرت
بالضروره يا از در عجز در آيد يا بصورت مصروف و سهولت بر آيد در هر صورت عاده مدعا ثابت بد صاحب دعوى از ادعى كندى بيخ يك سر انگشتى ابعى از حد بابد
جه وجه اعجاز و خرق عادات بحيثيه حصول امتياز مصور الصورت اشتغال تمكن و قدرت از اعارضه بلكه صرف اراده در نزد كندى با بقاى تمكن و توانايى
و حصول استبعاد و رسوخ ملكه اختيار و استعداد در مثال مزبور و امثالش بر وجه اولى كافيست و صرف اراده مدعى معارض مكابر در نزد ضرورت
از عادات سهل المثال با اراده و اختيار مهلكه مستصعب الشأن عبر عالى از محالات عادى و مصدوقه خرق عادت بر وجه كليت و مبناى اعجاز است
در وجه اعجاز قرآنى بر اين وجه ثابت جه بر وجه سلب تمكن و اقتدار جه بر وجه عدم تمكين الصرف اراده و اختيار هر يك در نزد ثبات اعجاز قرآن
و بعد از اين دو وجه در نزد ثبات وجه اعجازى براى قرآن نيست در اينجا ترديد در ميانه دو وجه وجه سوم جهه مزبوره بر وجه منع خلو است و حقيقى

بتصديق وتحقيق بحقيقت حقيق چنانکه اشارت رفت جمع این وجوه موجهه مذکوره در باب اعجاز ما به الامتیاز قرانیت بلکه موجب للاطناب

الا فی کتاب مبین مجمع جوامع معجزات ومجموعه جوامع خوارق عادات متضمن دلالت براهین باهره گذشته بمزید تاکید شهادات احتواء

الکای تجربه های علما وغیرهم باستخاره وغیرها علاوه استخراجات واستنباطات عاره ماثوره از معادن حکمت وعصمت علیهم فی کل ما غبر من الله

سلام دنما وتحیه قرانیت وجمع تمامی اصول جامعه محتویه بر فروع عجیبه معجبه کاحتواء الکبری علی النتیجه قرانیت وتصرفه طرح قشور الصور بالتاویل

الجزئیه واخذ لبوب العموم فیما کنمثله مثلا البلد الطیب والخبیث اللذان نعتهما کریمة والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا

فتره الحمود علی الظاهر مثلا اختصاص راضی البقاع والبلدان وخساستها لعیّنه وطرح قشر خصوصیته بحیث یشمل قلوب العرفاء والاحبار وافئدة

علماء السوء الاشرار الفاظین لسبات اله الملک الجبار حتی یصیر من افراده موضع لحیته الحسن وفی سبات معونة الشوها ونبت نکدا کما اله

الحسن المجتبی ولی الرحمن علیه السلام وفی ملک الکرتیة معز امیر المؤمنین با سیفان علیهما اللعنه محققا له حیث له معویه علیه الهاویه عن قوله تعالی الا طب

ولا یابس الا فی کتاب مبین ستخدا رادّعا الله موضا له عاد قال ابن الحیتی وخبث القران فالزمه غوی اب عمه بقراءة تلک الایة واعجز وطرحه الغرام

المعجزة التی رغمت انف معویة ولی الشیطان فرجع علیه اللعنه خفیفا خجلا حزنا دما کان لعماب وغیره به القصة ولنرجع الی ما کنا فیه من بیان السر فنقول

ولذا ورد ما کان نقول فی شئ انه فی شئ خاص لان لذهب القران وطرح قشور الخصوصیة لامکن الظهر ولقا هر بل کیله من جنس افراده وهذا معنی

خذ من کل شئ احسنه والرد علی الظاهریة الحشویة قال علیه السلم فی ما محدود وما مکتوب وانه لیس حیث تذهب انما هو العالم والجمیع منه وفی

لو ان الکله انه الذی لحوک الکلام وفی لا تجعلوا الطوبکم قبور الحیوان الغیبیه لانه لو کان مخصوصا بما ذکره علیه السلم لخرج الکلام عن حد البلاغة

بخلاف التعمیم لانه یزید فی حسن کلام من اوتی جوامع الکلم ولذلک نظائر کثیرة فی الایات القرانیة والاحادیث النبویة والاثار الولویه

فطوبا لاولی الالباب الذین عمیوا الا فرادوهم المراد لان نظر الکمال علا انما هو فی الکلیه الدائمة لا القشور الدائرة الجزئیه ومن یکشف

سر الزام ترک الاکتفا بحفظ الصورة فقط فی العبادات بل فی المعاملات ایضا بحیث یصرف همته فی طلب عمله وشرائطه مثلا لا یکون فی قراءة الصلوة مقصور الهم علی کیفیة الاعراب وکمیة الحروف وادائها من المخارج وکثرة التکرار والتحیات التی تصیر فی

صلوته مضحکة للطفل والصبیان بل یقصد اولا کله لعاصفتها علیهم فی صلوته الیها بل یکرر اللفظ لیرتقی من معناه الی معنی حتی

یسمع الایة من قائلها کما سمع موسی علیه السلم من شجرة علیه لان الصلوة معراج المؤمن والمصلی مناجی ربه وهذا ترک الالتفات الی ظاهر

الصلوة والکفر

ظهر الصلوة والاکتفا بمجرد اللفظ فقط کما یکون علیه اهل البدع والضلالات من اصحاب التصوف والکفر والالحاد الذین یترکون الظهور ویکتفون فی العبادات

العبادات ویکتفون بالبطون ویدعون ولا یدرون ان الظهور ابواب البطون والدخول فی البیت لا بد له من الدخول من الباب والتیسیر التوکل

والقصور والعروج لا یتیسر بدون الاخذ بالظهر تبتیر الشئ الی الشهر وسر السر وما بعده من الظاهر الا من الظهر والعلن وبدونه یلزم الطفرة الباطلة بالقرة

ومن هناک قال الله تبارک وتعالی وأتوا البیوت من ابوابها فتفطن توضیح وتنقیح وبعبارة اخری هذا انما هو عدم الاعتبار لا اعتبار العدم وابن بینهما بعد

اخراج التصدی من قدم مولانا علیه السلم لعدم تعلقه ببدنه الشریف الحیثی لا لعدم بدنه وعلی هذا المنهاج لطریق الکتاب الی الله فی لجین احواله عند

ضرب من عاله عالم الطبیعة وقشر العوالم باسرها وباخذ لبه ولب لبه بان ینظر فی کل جوهر وعرض نظر الکاملین العارفین بالغرض حتی یعلم انه کل جامع

ای ملک من الملائکة المدبرات السمویة العلویة الطاعتیة وهو من شعبه ای ملک من الملائکة العقلیة وای نور من انوار عالم الربوبیة وهو مظهر ای اسم

من الاسماء الکلیة والجزئیة وهو شان من ای شان من الشئون الغیر المتناهیة التی تکون للذات الاحدیة المعرفة حتی تری الکل فی الواحدة

الحقة لا ینتهی الا الی الحضرة الجمعیة الفردانیة ویعرف معنی قوله فی کل شئ من الاشیاء الشئ محیط والمحیط بالاحاطة هو الله تعالی وهو سر السالک الحق

من الخلق الی ذی العرش سبحانه حتی یدخل حرما امنا یجبی الیه ثمرات کل شئ ویعرف معنی یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ویناجی ربه

مولانا علیه سلام الله تعالی یوم عرفة الهی امرت بالرجوع الی الاثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها مصون السر عن

النظر الیها ومرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انت الذی کشفت الاغیار بالانا رو محوت الاغیار بمحیطات افلاک الانوار ثم ان ساعده التوفیق فوفق السفر

من الحق الی الخلق بیان لمن الکیفیة تمثل الروحانیین لمثله بحسب بلدانه الشریف بالمریم ودحیة لحبیب الله ص وتمثل الائمة ع فی آن واحد للمحتضر بالصور مختلفة

فی اماکن متباعدة کما یومی الیه یا حار همدان من یمت یرنی ومع ذلک افطار مولانا ع صوم یوم واحد عند جمع من موالیه فی اماکنهم حتی یعرف ان

قوام کل من بالحق ثم فی تمثل الحق وتجلیه لا علی جهة الحلول والاتحاد بل علی نحو یعرف القدسیة غوص العباد في بحر الوحدة فی الکثرة فیعاین البصیر

ویری الحق ظاهرا فی کل شئ ویقول ما الحق ظاهر فی شئ ویقول کما قال ع الا انت الذی تعرفت الی فی کل شئ فرایتک ظاهرا فی کل شئ وانت الظاهر لکل شئ

تجلی الکاتب بیانه فیتحقق علی الاستواء ویا من استوی برحمانیته فصار العرش غیبا فی ذاته کیف تخفی وانت الظاهر ام کیف تغیب وانت الرقیب

الحاضر فیعلم انه لیس فی دار الوجود الا حضرات الغیب والشهود والاهویة الحق وشئونه واسمائه وافعاله واثاره وربما ظن ظان ان هذا هو الحلول التجلی

عند من یمیز اللب من القشر وفرق المرئی من الرائی فان الصورة لیست فی المرآة بوجه بل الذی یری فی المرآة انما هو وجهه دون بینهما وجه الشئ کیف لا التجلی

الارضیة السفلیة الطبیعیة وهو من شعبة ای تلک من الملائکة

فی العبادات

لیس بمخصوص بالکتب الشریفه وبین اتصال من ان خص وابن الجنس من العکس بر اهل برده نا معلوم کرد که باران دیگر برای پرستند: نعم وجه آخر بوجه

انما هو الشیء بوجه الوجه لا بوجه الکنه وفیه سر عظیم ومن تجسیم فما اشتغل للمرضی کیف یدعون بعلا ویذرون احسن الخالقین احکم الحاکمین مبعوث

فیا قوم انی بریء من المشرکین مما تشرکون ثم ان کان من اهل یقین الذین سبقت لهم من الله الحسنی وساقهم العنایه الازلیه الی المشرع الالهی وجذبه جذبات

مرتبة الرحمانیه الی مرتبة اهل الله وخاصته وطرح القشور المهیئات عن لبوب الوجودات بحاله وخرج بنور الفهم عن ظلمات الوهم وهتک حجاب قدمی علی

وحل عقال العقل وفی حتی تلیع من دار الوصال ودنی الی مقام قاب قوسین او ادنی انه لا حرف فی تحقیق [illegible] بمجعولات افلاک

وعرف ان ذا العرش رفیع الدرجات ودخل حرم الکبریاء فقال لبیک لبیک ذا المعارج بمن بدی جلالک لکل ما بدی اشتاک من جلالک

[illegible] یشعرون وفهم سر قوله [illegible] المصطفی [illegible] لا نعطیک [illegible] کل مکان من [illegible] التعب ولنصب وفهم سر قوله [illegible] یا رب

بک والیک انزجر متعالی وهو [illegible] وهذا الجزء لا سهل له [illegible] فریه لکن هو شغل عال ومحل عال وقل من تحقق بهذا المقام

المتعال ویدام علیه [illegible] الاتصال فهذا انموذج منصص لفواید جمه وعواید مهمه من طرح قشور قیود المخصوصات وجذب العموم [illegible]

فی المقامات [illegible] وجوه من الاشارات ولتنبیهات تذکرة لطلاب الحقایق اشارة الی کیفیة احتواء القرآن علی اصول الجوامع [illegible]

الحقایق [illegible] وایاک یا حبیبی من المهالک [illegible] تلک الکلمات بالطالب [illegible] فی تلک الابواب من المتسمین بالوهم المکتفی

بالقشر من اللباب [illegible] من اللباب [illegible] الملاحدة [illegible] الکلم عن مواضعه بل [illegible]

الظاهریه والباطنیه الملاحدة وکن متحریا من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة لا افراطیا ولا [illegible] حنیفا مسلما [illegible]

بین الظاهر والباطن [illegible] من المواطن وحصل ما استطعت من هذه المراتب واصلح [illegible] واخرج من ظلمات الی النور

ما دمت فی دار الغرور ودار الحرکة [illegible] الزوال والدثور اذ الدنیا مزرعة الاخرة ودار الدنیا دار [illegible] الا ما سعی ومن کان فی هذه اعمی فهو

فی الاخرة اعمی وان الاخرة لهی دار القرار [illegible] بعد الموت [illegible] ولا کتاب [illegible] طوبی للواصلین [illegible]

المشتاقین [illegible] الانوار [illegible] المتکبرین عن طریق الهدی والمنحرفین المعرضین عن طریق الاستواء وما [illegible]

فبهاندکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا وما تشاؤن الا ان یشاء الله ولن تجد لسنة الله تبدیلا [illegible] الهدی هدی الله والله یقول الحق وهو یهدی السبیل

وهو حسبی نعم المولی ونعم الوکیل من انجه شرط بلاغ است با تو میگویم: تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال [illegible] معذورم بدار

بحمد الله آمد از [illegible]

بحمد الله آمد از [illegible] بستان [illegible] برای آن فراهم حاصل [illegible] چنانکه [illegible] ازان بزرگ که ازجون من معرضه بالفاعت از [illegible]

نو بر و [illegible] بر باد ولیکن در خور [illegible] اقبال بزرگان روزنه [illegible] برفع کو [illegible] از افتاب [illegible] چهره [illegible]

و در [illegible] نمودن و روزنه [illegible] این ذره با [illegible] انست که بجز [illegible] کس سراغ از افتاب جه بدو با [illegible] ذره [illegible] از جمال خورشید

جهان تاب که بارجوم للشیاطین الذین یوسوسون فی صدور الناس اکنون وقت آن است که بدفع تعرضات [illegible] خصم [illegible] ایشان [illegible] نماید [illegible]

بیهوده [illegible] در انبهای [illegible] اگرچه [illegible] و شبهات [illegible] بحضرت [illegible] از جهت [illegible]

با هر وجه بالغه [illegible] از عهده اثبات کلیه دعاوی [illegible] اکنون برآمده [illegible] عقدها [illegible] ابواب [illegible]

در همه مراتب برای طلاب حقیقی [illegible] عبرت [illegible] که [illegible] راه آمد [illegible] بعون الله تعالی متعرض [illegible]

و اعتراف [illegible] بر خصم [illegible] و دفع [illegible] اعتراضات [illegible] لمزید الاهتمام

[illegible] عوام کالانعام چون [illegible] حجاب [illegible] از چهره زیبای [illegible] اصحاب عبرت

[illegible] چون تعرضات خصم [illegible] بسیاری از [illegible] اعتراض [illegible] که [illegible]

خود اندیشها [illegible] بزعم خود عقدها از دین و مذهب [illegible] اند [illegible] ناموس [illegible] بلکه [illegible] عقده [illegible]

اند در [illegible] از دفع اعتراض و رفع تعرض خصم [illegible] و دفع وهم [illegible] عبرت [illegible] نماید که [illegible]

[illegible] و فضول [illegible] تواند بود [illegible] ایشان [illegible]

از دین [illegible] عقده [illegible] از [illegible] اند [illegible] الشباب [illegible]

[illegible] که [illegible] اند [illegible]

خصم [illegible] گفته [illegible] که [illegible] قرآن با اعتراف [illegible] از ایشان [illegible] آن [illegible]

اعتراف [illegible] که تصدیق [illegible] که در [illegible]

[illegible] و مشهور [illegible] خصم [illegible] که التصدیق [illegible] از فن [illegible]

فن [illegible] فصاحت و بلاغت الکلام معتبر خواهد بود [illegible] از التصدیق [illegible] عقده [illegible]

معجزات

پس عبث التصدیق منزله البعض از لازم و ضرور در مطلق معجزات عنایت مذکور بدیهی است که مخفی نماند در دورت و اشتباه علما رسم الاطلاق نزد

اصحاب کمال بمعنی در صورت مزبور و اب دستور است و اما قضیه عجز و اعتراف بعجز از عرب پس باید دانست که حکم عرب از قدیم و حدیث بدان

عرب مخالف عارب و عرب مؤالف مصاحب و اما عرب مخالف عارب پس ظهور عجز از شان در اتیان بمثل قرآن و ابی فقره از آن موجب بیان

اسلوب اصحاب بنحوی که صورت تحریر و تقریر بیرون رفته است مسالک احتجاج بر منکران دین غزا و مخالفان ملت بغیات و اما عرب مؤالف مصاحب مسلم

حکم اسلام پس اعتراف بعجز از شان و از نازل منزله ایشان در فن فصاحت و بلاغت اینان قدح در آن حجت بر منکر معاند مستکبر لجوج عنود مکابر ... اگرچه

نشاید ولیکن متحیران وادی جهالت و حیرت و طالبان راه سلامت و رستگاری را از روی انصاف بدین حجت حق اینست که رهبر و رهنما ... نشوند

که مدار احتجاج با سلوب اصحاب و ابناب ظهور و شهود عجز از مخالف معاند مستکبر و محارب لجوج عنود مکابر بوجه بسیار قدرت و عرف اراده

دیگر از وجوه مذکوره که ... معارضه سهله در نزد تحدی و اختیار محاربه صعبه بسبب چند ظهور رد و منوع بوده است ...

و در احتجاج بر منکر عنود چون نص ایشان و شهود باعتراف مؤالف مسلم حکم مطاع اسلام اصلا در مقام احتیاج نیست تا لازم آید که مدعی قاضی و داعی

مدعی است و از اینجا بیدا است که تعرض دیگرش بعد از این تعرض که میگوید جواب گوئیم که در هر مقدمه که قاضی بر نقض آن مقدمه و فصل که اهدا

بکستور مزبور بهیده و داعی است ... مذکورست که نفی خاص لازم نه ملتزم نفی عام را ... نبودن که راهی مؤالف

منضود احتجاج بر مخالف مکابر متکلف و مغالط متعسف منافی و مناقض منوض حجت است جهت عجز مخالف عارب از کل معارضه سهله اختیار

محاربه صعبه ستصعبه بر مخالف متعصب ... خلط و مزج میخ تهدن و در بیان عجز مخالف عارب اعتراف بعجز مؤالف مصاحب ... مغالطه

مغالطه که ... سفسطائیه است راه و رخنه ... که شنودن از مقوله شبهات قاضی ... عاقلان که مغالطه

مغالطه خلط و مغالطه سفسطائیه ... برابر با مهره ... و حجج ... دم آتش ... که ...

و تعرض سیم خصم سفسطه آئین که گفته است ... که نشنیدن تصدیق عرب با ... خلط و علم و عدم ...

اما تعرض چهارم خصم مغلطه آئین که گفته است ... قواعد و بنا معلوم نامیم تا ... که طریقه برهان در اعجاز

قرآن ... استعلام از قواعد ... بلکه قواعد ... چون کلیه فنون علوم ... در زمره

مستخرجه از اصول ... قرآن ... اسلوب جمهور ... که ... تصدیق ... مبانیه ... وجوه مذکوره

الفتوحات و نقوله

که از کلام و اسلوب ... برنفس ... بنا بر این اسلوب ... اسلوب فصاحت و بلاغت قرآن که بحرات و عذوبت نظم عجیب و غرابت

ترتیب و ترکیب و اسلوب بیرون و مصحوب است از کمال عذوبت و ... فصاحت و جزالت و نظم بلاغت ... مرغوب و مطلوب ...

است که ... نظم و ... قبول ... و مرجع ادبا در فنون فصاحت و بلاغت ملاک و مدار فصحای جهان و بلغای دوران ...

باشد عکس ... و مرجعیت قواعد ... در فصاحت و بلاغت قرآنی بود ... از حصول ... اصل ...

نشسته باشد ... و در تعرض ... که در ... و ... شود مزید خلط و مزج مکابره ... و مطالب ... ظاهره ...

چنانچه متواتره ... خبر متواتر ... وجود مکه ... نابت ... در مقابل ... مکابره و انکار بدیهیات ...

سوفسطائیه است ... بر محتاج و حکیم ... مکابر سفسطه چنانکه در موقع خود مقررست از استعمال ... علاج

با سوفسطائی مکابر مجوز اجتماع و ارتفاع نقیضین ... اعتراف نماید که ضرب و لاضرب ... اجتماع ضرب و لاضرب ...

و از ضروریات ... انکار بودن ... در عرب زمان ... این دعوی از صاحب تتبع و مهارت در فنون کلام

در رجوع و مراجعه در ... انکار نظم و نثر و ... از عرب ... در فن ادب ... انکار بودن اشعار و سایر اقسام کلام

عرب ... فصحا و بلغا و ... که ... مکابره ... معانده ... خواسته است

و انکار ... از مغالطه نمودن و خلط ... مقوله عام ... که ... سفسطه ... و مغالطه نمودن ... مکابر

و ... خود را ... چندین جای از قرآن است که ... با تفاق رواه ... قوم عرب

و ... که ... بودن ... فصاحت ... در ... فصیح ... چون ... که علی

اسلام از قرار کتب ... بودن ... انه ... این ... اینکه امی ... اولها

معلق ... که ... ام القرآن ... بوجه دیگر ... که ... و ...

کتاب ... که ... الاطلاق ... تصدیق ... برانگیختیم ... مجرد

ادعا بلکه ... تصریح ... احتمال ... امی بودن ... طوائف ...

بر وجه ... که ... چنانکه ... دعوی ...

[illegible]

وحکایات و اشعار و قرائن و علامات بیحد و مر را بر خلاف کلام است چگونه خجالت نمی‌کشند که فحوای کریمه عموم و شمول شیمه مزبوره را منافی
قوی و انتهای کلی بسوی آنحضرت که شمه تلاوت و کتابت و بیشتر خط [illegible] نزد لغت و قبل از بعثت در میان خلق عالم چه عرب چه عجم چه ترک بسیار
ام و مستعمل بوده شهره و شایع علی الخصوص در شهرها و شهرهای بد و هر جا که مرحل اکابر و مشاهیر مطلبان قریش و محل توطن و مسکن آن حضرت
در رؤسای مشرکین معاندین در غایت ضبط و طیش بوده و شبهه نیست که مشهور و ذایع و آنکه نظام معاش خلق عالم و انتظام امور معیشت بنی آدم از همه
طوایف امم بمقتضای حکمت بالغه ربانی بقلم و املاء و خط و سواد منوط است و معظم مهمات ضروریه چون تجارات و ضبط و تنقید امور مهمه در
حب و نسب و ضبط حساب و انساب که سرمایه افتخار اکابر و اشراف عرب است و غیر ذلک من امثال تلک الامور الصعبة منوط و مربوط و منتظم کلیه
از لوازمات ضروریه بتعلم و تعلیم رسم معروف و رسوم تعلم و تعلیم منتظم و منضبط است در اینصورت دعوی اتفاق بر لزوم بر هر حال بصورت خلط و مرج
مبتنی بلکه از دعوی بیهوده بیجا و بیجا نمودن عمدا چیزیست و آنکه اطلاع اینکه نه از اتفاق بعرض وقوع در علما از [illegible]
که بیچاره است در اینصورت شیطنت و نکرا انکر بد و عام فریبها نکر بدتری تاریکی می‌اندازد و بهم چه میسر آید و خلط مثنی مینماید از افتضاح عاقبت
حال و خاتمه کار غافل با نخجالت عالم همه را غافلات چه باید مینماید ای آقای بازاری هر جنبه کمال مرکب است شاید که بیک حقه بازی باشد
و در اینجا بالامی بودن توجه نماند اگر چه با فصاحت اصلا منافی نیست که فصاحت عرب با نظیر و جبلت است لیکن شمرده نشدن مثبت حضرت ختمی مرتبت
از جمله معجزات قرآنیه چنانکه در شرح حال اسلوب اصحاب رشته تحریر و تقریر کشیده شده نه از جهة مجرد فصاحت نسبت به عرب است بلکه معجز بودن
قرآن با وجود امی بودن حضرت ختمی مکان باعتبار احتوای قرآن است بر عجایب و غرایب فنون علوم از حیطه احصا بیرون و حالت قرآن
بر اصول و مدارک کلیه ماکان و ما یکون با مزید کمال فصاحت و بلاغت و جلالت جزالت و جلال عند و بالغ اندازه طاقت بشر افزون است و حق چنین
همینست که قرآن از فرط کمال چون در فضایل و کمالات جامع کلیه جوامع شئون و مجمع مجامع همه فنون است امی بودن حضرت منزل علیه برهان بر
که قرآن نازل از نزد حضرت ذات یگانه علیم حکیم قدیر خبیر بیچون است و شبهه الطیف در اشراف جهه احتیاج فی الجمله بتعلم و تعلیم متعارفه
بودن با کتابت بشریه در علم و عمل و بالجمله منافی تمامیت استعداد و قوه فطریه و مناقض جامعیت او در استعداد و قوه برای تعلمات لدنیه
کلیه است بر خلاف امیت صرفه و بیخبری از تعلمات بشریه که کاشف از جامعیت و کاملیت استعداد و قوه فطریه و آماده بودن ماده و وجه
برای تعلمات لدنیه است تا چه گفته و در یافته چه در [illegible] شده است بلکه نکته از این دفتر گفتیم [illegible] وهم و وهم [illegible] جمله دیگری

از کمال

از کمال غباوت و حماقت خود اقرار کرده که اگر یک شاعر فصیح در آن عصر بندرت یافت میشد سودی نخواهد بخشید زیرا که النادر کالمعدوم و اگر هم
مسلم داریم که نادر نبوده مسلم نداریم که اگر میخواستند میاوردند نمیتوانستند بعلت اینکه مادامیکه در مکه بودند چون ممید شدند که انجام کار او بکجا
خواهد کشید اعتنا نمی‌نمودند خصوصا صاحبان فهم زیرا که چون میدیدند که خلق را از بت پرستی بخدا پرستی میخواند بسی گران نبود [illegible]
دعوت او از مکه تا او در مکه بود و چه اول قدرت یافت [illegible] مثال آن فایده مترتب نمیشد و بعد از آمدن بمدینه تا امروز هیچکس از عرب
این قدرت ممکن نشد که اظهار تواند نمود که قرآن معجزه نیست و مجرد [illegible] مثال آنرا میتوانم آورد و باورده ام انتهی
حال اینست که این بیهوده سرائی نیز چون بسیاری از دعاوی دیگرش مبنی بر خلط و مرج و مسخ نمودن بجهة عام فریبی و اغلب ادعاوی
نموده شده از روی شیطنت و نکرا مبتنی بر طریقه مغلطه و مغالطه ابتنای سوفسطائیست چه عوام کالانعامی را که خبر از جایی ندارند و بسیاری
از بیخبرانی را که خود را در زمره علمای اسلام میشمارند و از اسلام و احوال و احکام اسلام بیگانه نه مثابه عوام میباشند الزام دادن و ملزم
ساختن بینه شیطنت و نکرا و طریقه تدلیس و تلبیس [illegible] اقتدای بابلیس در طریقه اضلال و اغوای [illegible] در اینصورت دعاوی
بی پا را بصورت باوار با برجا ادعا مینماید بدیهیات مسلمه را [illegible] بیجا در نظر عوام و بیخبران کالانعام بجای نظریات مسلم النظر
بر جا مینماید و اما تعرض النادر کالمعدوم تعرض در فعش گذشت و عدت و کثرت حفظ و عرب بموجب گذشته معلوم گشت و آنکه در رد
کذبی در معارضه با متحدی وجود یک نفر چه جای دو سه نفر خود کافیست و کثرت و عدت در معارضه مزبوره اصلا معتبر نیست در معنی فاسد
معارضه مزبوره را مبهم نمودن و فرق نگذاشتن و اعتبار کثرت و عدت را در معارضه متحدی مسلم الکل [illegible] جز خلط مبحث و [illegible] اوهام عوام
رخنه نمودن و وسوسه کردن و برهم زدن مغلطه و سفسطه افزودن با بحث دیگر منظور نیست چه بر واضح است که متحدی که خود نبی است بکیفیت
عدم معارضه و زمینه مانع باشد و مکن از معارضه با کیفیت معارضه بلفظ بلفظ مماثله و تشبیه و سبب نیست تا کثرت و عدت در آن
معتبر باشد و با کثرت [illegible] علیه انسان [illegible] قادر بیشتر باشد و جواب منع از نیاوردن و [illegible] هر دو [illegible]
که برهان بر ترک معارضه [illegible] سهله چه سلب قدرت چه صرف اراده چه بوجه انتفای تمکن از فطرت بشریه [illegible] معارضه [illegible]
و در وجه از جواب بنا بر رجوع ضمیر من مثله در کریمه وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله بسوی ما در [illegible] نزلنا است و اما
بنا بر ارجاع ضمیر مزبور بعبدنا پس در جواب جز اخیر [illegible] و توجه آن بدیهی بیان است چه انتفای تمکن [illegible]

و بر فرض امکان ممکن نیست الا آنکه دو وجه اول نیز جاری است و لیکن بعون الله تعالی ما را حاجتی با جواب به فرض محالات و تعلیقات مشابهه بر ان نیست
با اینکه با و اینکه در مکه بودند تا آخر قطع نظر از اشتمالش بر وجوه از مکابره و مغالطه بعیده و آداب مناظره نا موجه و تعلیقات شنیعه
چه مستند چه غیر مستند بعد از اتمام دلایل و براهین برای اثبات مدعا قطعی از براهین عقلیه قطعیه و قواعد علم میزان مبرهن است بطلان آن
و اینکه سعدی که در تعلیقات نزاع ... مذکور است همه کذب و افتراء محض است و یا سر آن همگی دروغ است چه از تواریخ و سیر و از خبر و آثار و قصص و حکایات
بسیار از بعد خلاف دعاوی مزبوره مشهود و در افواه و السنه طوایف امم مذکور و در میانه خلق معلوم نه تنها بلکه در عجم معروف و مشهور است
توبیخ و تفضیح به شرمی نکرده دروغ گوئی با ننگ که دعوی قطعی می نماید دروغ کذائی را می گوید که بعد از آنکه به مدینه آمدند تا امروز هیچکس را از عرب ملی الشیمه که
و تحمیر پیغمبر است
اظهار نماید که قرآن معجزه نیست ای بی شرم بی حیا چه دعوی مینمائی پس این همه خونریزیهای معروفه و جنگهای مشهوره متواتره و انکارهای منکره از عرب
از اشراف عرب بعد از هجرت آنحضرت از مکه حتی بعد از رحلت آنحضرت با عترت طاهره با حضرت مرتضی علی و بتول فاطمه صلوات الله علیهم
چه بعد از رحلت
علی اعلائهم و انا اعدائهم و حرب المحاربه جملوه همه غزوات بعد از هجرت چه قبل از رحلت و وقایع معروفه که از منبع کینه دیرینه و عصبیت جاهلیت
اشراف عرب با پستی سجیه و خوشش و تردستی نمودار کی واز چه جهت ظهور دارای اتای با داری اگر خبر از کار نداری چرا بیهوده دخل و تصرف در منقولات
بیجا مینمائی و اگر واقف از احوال ایام گذشته باشی چرا این همه خود را مفتضح و رسوا مینمائی در معقولات جز از اشتات تو بسیار از اربی لطف و لکن
این همه بیهوده سرائی و کاز باجواز اندر در مجربات جرئت و جرئت می او ابدی قضا را چه چاره و قدر را چه معالجه تقاص از قضای و قضای قدری که مرا
چون از گذشته ما بر وجه غیب ابتلا عالم معارضه امراض اعراض فاسده انسانی باز است **وجه هشتم** بیهوده سرائی و هرزه درائی بر آنکه گفته است و اگر سر ما ایم که خواستند مثل آن را بیاورند و نتوانستند بازنا ثابت نمیشود که معجزه باشد زیرا که عادت جاری شده که در همه
کتابت از سلف که متوز مثال آن نیاورد و اند مثال کتب هیرودیس و یونانی و حساب و ریاضی و همچنین در بسیار و در بسیاری از صنایع
که در زمان سابق احداث شده است که مثال آن را با وجودی که بسیار از مردم خواستند لکن فقط آنکه نسبت بآن صنایع کم کسب اعتقاد بآن نیست
در صدد اتیان مثال آن بر آمده و چون این ثابت شد که ممکن است نتوانستند مثل آن را آورد با معجزه نیست پس معلوم میشود که اگر در قرآن
مکرر واقع شده است که اگر قرآن معجزه نیست بیاورید مثال آن را چگونه است اینهمه طرفه حکایات عجیب بیهوده سرائی هرزه درائی مهووره است
که دروغگو را حافظه نیست بیشتر این در باب معجزه خود بموجبیه ... و خود عاجز مانده بالاخره اعتراف و التزام نموده که ... دیگر ما ...

تا وقتی

نکرده است چه معجزه که خارق عادت کلی است با اصادق است و همین است لبس آن را در جای دیگر هم بموجب حمای مصمون کذب مشحون نظیر آنچه در تعلیق
و تشنیع معجزه اعتراف کرده بود و بر همه اشیاء و امر ده راه مؤاخذه ما گشودیم و کنون مکرر کردیم اما اولا پس بنا بر اعتراف و التزام گذشته او هر یک از ان کتابها
و السنه سلف و هر یک از این صنایع محدثه در سلف با وجود صد رسالی سبب در اتیان بمثال آنها از خلف و ممکن نشدن آن از اول و دون مثال انطباق اولی چه معجزه
صادق و صاحب معجزه بودن صاحب کتاب بر اول و صاحب صنعت مزبوره بر وجه اخص و اولی بالتعریف و تشخیص و تحقیق و تدقیق او در حد معجزه و با تصحیح
کتابها بکفایت نمودن همان اندازه موافق و مطابق است در این صورت پس معجزه بودن قرآن نیز حسب آنچه تشخیص داد بر وجه اولی و اخص مطابق و قرآن با آن
و صنایع در وجه معجزه بودن موافق است خلاصه تناقض و تضاد واضح در مرتبه بیهوده اینجا بیهوده گوئی نباشد الحق هیچ گونه از قبح جاهل در ثبوت
در مقال را از جهت افراط و کستاخی زبان درازی بیان فت که از عالم غیب لاینزال وهم بر انصراف او لایق است و اما ثانیا پس میتوان دید که
مزبوره و صنایع مزبوره بتعلیم و تعلم بشری منوط و بتصنع و تفکر و تتبع و تدبر که مبتنی اندیشه سجیه فطرت آدمی است منوط و مستند و مولوداتی کافی
مجمع مجامع علومیکه از حیطه احاطه ادراک بشر بیرون و مرجع جوامع فنونیکه از حد قوه بشر افزون و مجمعه اصول مدارک و ماخذ احوال کلیه ما کان و ما یکون است
با وجود امی بودن آنحضرت و نشو و نما یافتن در کشور طغیان مستولان جهالت و غلبه جنود نادانی و جهالت و ضلالت بدیهی و بیّن است که منزل از نزد
حضرت بیچون است و از حیطه احتمال طاقت بشر بیرون و از اندازه تحمل قوه فکریه او برتر نیست تعلیم و تعلم بشری و تصنع فکری هزاران هزار
مرتبه الی غیر النهایه افزون است و این دعوی در نزد علمای خاص به تعلیل اداء انه براهین باهره حکمیه و حجج بالغه عقلیه بر نبوت و صدق آن حضرت خیر
من اتت صلی الله علیه و آله الوارثین کلها از تواتر حسب و نظر فرقا را بعثت و صدق مشحون بشرف نبوت و اثبات قرین و تشرف وضوح و انقطاع مفرط است
دگر بسبب طامعین لطیف بدون استناد با خبار و آثار ماثوره از معادن حکمت و عصمت و بدون تمسک بنقل حقایق حال از مصادر علوم حقیقیه
مکشفه نیز و لایات احوصله فطانتهای بشریه بیرون و از اندازه قوه طاقت و استعداد بشری افزون است ... بر به نظم عجیب ... فصاحت و بلاغت
و طرز غریب ... نظم و جزالت ترتیب و ترکیب ... آنکه با امی بودن حضرات ختمی مرتبت ... است ... مزبوره
و صنایع مذکوره از یونانیه و غیر یونانیه چون فضل کمال ... بهیچ وجه فارق هر یک ... عاجز ... درماندگی ... جاهل
و نیز آنکه ... در کتب ... است ... تواتر ... است وجود کتب صنوف و صنایع مزبوره از حلیه
... اشکال با سلوب اصحاب اعتزال ... برکنده ... اصحاب جدال و ارباب قیل و قال ... از مقال ...

چه رتبه کمال فرماید یا به جلالش [illegible] بر تر که هر کس سخن [illegible] تواند رسید و با از کلامی که [illegible] کلی تواند [illegible] [illegible] الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس

در تعرض شبهاتی با شکال مشهوری که حلش زیاده از حوصله [illegible] جمهوری است [illegible] که ایراد عقده کهنه [illegible] نمود در طریق بیان

عقده کهنه و مشکل دیرینه را دست آویز خود ساخته شبهه طفره ای که [illegible] شیاطین [illegible] بیان هرزه [illegible] از قرآن

با وجود اقران آن بتحدی [illegible] در صورتیکه [illegible] پیغمبر [illegible] خدا [illegible] قرآن [illegible] و تحدی کند [illegible] دیگری

نشان آن را جاری نماید و کذب او را اظهار سازد زیرا که اجرای معجزه بر ید کاذب محال است [illegible] مسئله [illegible] بر خدا واجب است که خلق را

هر قسم باشد نگذارد [illegible] و این مقدمه مسلم نیست [illegible] اینکه [illegible] پیغمبر کاذب چون زردشت و دیگران رواج داد و همچنین

بت پرستی [illegible] اجرای معجزه بر ید کاذب [illegible] معجزه [illegible] باشد [illegible]

که خرق عادت [illegible] معجزه بر ید کاذب جاری ساخته است

الطفرة [illegible] بر خلاف [illegible] اعتراضات گذشته و بسیاری [illegible]

آداب [illegible] از قاعده [illegible]

[illegible] ارباب کمال است ولیکن چون ماده این طفره

از عهد قدیم [illegible] عقده صعب الانحلال [illegible] ضوابط و قواعد [illegible] جمهوری [illegible] نگشته

[illegible] تحقیق [illegible] عقده کهنه [illegible]

نگشته است که علم رسمی [illegible] انتهای

[illegible] تحقیق [illegible] بیان حق [illegible]

[illegible] لطف [illegible] خداست [illegible] راه هدی و طالبان حقیقت

سالکان طریقت [illegible] صعب الانحلال [illegible] الاشکال

بعنایة الله تبارک و تعالی [illegible] الحلال

اشکال صعب الانحلال [illegible] عقده خواهد گشود

ممنون [illegible]

ممنون [illegible] [illegible] بیان [illegible] لطف [illegible] حضرت حق عزّ و علا [illegible]

بر وجه اختصار [illegible] اشکال [illegible] افلاک [illegible]

و نجات [illegible] عالم انوار [illegible] جواهر [illegible] کمالات [illegible] ملکوت سموات جهان

و جبروت [illegible] قدرت [illegible] وجود [illegible] باراده و اختیار بنده [illegible]

بواسطه [illegible] اختیار [illegible] قدرت و اختیار [illegible] بواسطه اراده و اختیار بنده مربوط و مشروط [illegible]

بدون توسط قدرت و استطاعت عباد [illegible] اراده بندگان از حیز امکان بیرون [illegible] قسم [illegible]

موجود [illegible] از جانب خدا [illegible] موصوف [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] افعال اختیاریه عباد [illegible] الهی [illegible] توحید [illegible]

[illegible] سموات [illegible] جبروت [illegible] و غیر ذلک [illegible] اصطلاحات

[illegible] الفاظ و عبارات موصوف [illegible] قسم اول [illegible] قدرت [illegible] براهین [illegible]

آن قدرت [illegible] ذات [illegible] لطف [illegible] قدرت [illegible] صفات [illegible] و اسمای حسنی [illegible]

حق عزّ و علا [illegible] بندگان خدا [illegible] قدرت و اختیار بندگان [illegible] قدرت [illegible] اختیار [illegible]

در [illegible] بندگان وجود [illegible] از حیز امکان [illegible] اختیار [illegible] موجب [illegible]

و جوب [illegible] بنده [illegible] وجود [illegible] موجب [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] جنود [illegible] جنود [illegible] اعیان

[illegible] ملاحظه احوال [illegible] ملاحظه [illegible] که از طرفی [illegible]

[illegible] ظاهر و هویدا است لیوم ترى فيه صبح [illegible] الالباب

[illegible] طاعات و مجاهده [illegible] ملکات [illegible]

ملکات [illegible] اعراض [illegible] معالجه [illegible] بقلب سلیم [illegible] لطیفه

کو بات و از آنجاست که لیلی و حی الهی نفی و لکن لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی محکی است چه درین آیه فقره شریفه لا اکراه فی الدین را
سوی وجه وجوب قسم ثانی ذرت در مجاهدات و شریفه قد تبین الرشد من الغی از شر لزوم قسم اول کو بات عبرة اولی الابصار عبرت دیده عبرت
و غایت و مجاهدات و کمال فصاحت و بلاغت عذوبت نظم کلام نکرد و قرآن سخن بغایت انتظام [illegible] سخن را به ده کلمه از کلام و جارت جامع فصاحت
و بلاغت نظام عذوبت و جزالت انتظام بجا فرمود و عقده صعب صعبه [illegible] را بیک بار و شار کشود معجزه همه هست و اعجاز در
که در فصاحت و دلایل معجزات فی لیالی [illegible] مطوی است تعجب کل تعجب [illegible] و [illegible] ان اگر کسی [illegible]
فاجه شان و جلالت این تقدیس چه قدر و کمال شان این فافهم و اغتنم اگر تو با فهمی قدر بدانکه در [illegible] از کلام جمهوری الفاظ جه حکمت
رسم جمهوری چه کلام رسمی نظام جمهوری این نمط از بیان تام مشتمل نیست و در کتاب [illegible] جمهوری و مجموع [illegible] در کشف این معانی [illegible] این اجتناب
شرح و بیان نیست بعد از فراغ از متن آنچه گفته شد و [illegible] دعاء که گفته شد ما موجه [illegible] سخن [illegible] این معقد [illegible] نیست اولا بجهة آنکه [illegible]
بیغمبری کلام جز در زمان [illegible] رواج دارد و [illegible] را داعی نیست [illegible] در عهد [illegible] و [illegible]
از بنده لزوم [illegible] آنکه سی الهی بیت و بدیهی است زیراکه تکلیف مالایطاق و مامور بودن مکلف بامر ممتنع از آن با اتفاق [illegible]
اکنون نظم [illegible] بیرون است که جبر بر ترک معصیت و ارتکاب طاعت سخن نیست [illegible] باید خدا انکار کند بنده [illegible] و [illegible]
نماید سخن [illegible] که ما کنون [illegible] نهاده و [illegible] که ما حال [illegible] گفته شد [illegible] رواج ادیان باطله [illegible] در [illegible]
ان منه بر این [illegible] از جانب خدا [illegible] انبیا و اولیا [illegible] روشن [illegible] راه هدی و تمام شد حجت [illegible] حضرت حق [illegible]
اسلام و [illegible] اتباع اهوس [illegible] تعصب [illegible] و [illegible]
شهوت [illegible] از [illegible] بر آن [illegible] اختیار [illegible]
انبیا و اولیا [illegible] و اولیا خدا [illegible] تمام [illegible]
پیغمبری اسلام و [illegible] از طریق هدی [illegible] غلط [illegible] علم تحقیق [illegible] معجزه [illegible]
کلام [illegible] در فضیلت [illegible] و [illegible] مذکوره موصوفه بغایت [illegible]
ذیلا و حسن توضیح جواب [illegible] و [illegible] آن گذشته [illegible] رحمه الله علیه واما تعرض بمضامین خصم [illegible]

ودانا فرقا

مقصود اقوی بودن معجزه قرآن از معجزات سایر انبیا بجهت باقی بودن قرآن همیشه و مفقود بودن معجزات دیگر پس [illegible] تحقیق اینست که
اقوی بودن اعجاز قرآن بجهت شریفه [illegible] و نکات لطیفه [illegible] گذشته است [illegible] بر [illegible] چون ختم کلام الهی [illegible]
و ضوابط علوم [illegible] و مطوی بودن [illegible] ما کان و ما یکون [illegible] و مجمع [illegible] قرآن [illegible] اعجاز
بودن [illegible] معروف [illegible] از اولی الابصار [illegible] قدیم و حادث [illegible] از قرآن و [illegible]
ان [illegible] و غیر ذلک من الفضایل و الکمالات [illegible] در این دعوی [illegible] خصم [illegible]
و [illegible] بودن [illegible] از معجزات دیگران بلکه از معجزات غیر قرآن [illegible]
و از اینجا که شنیده [illegible] بودن همیشه [illegible] نقص [illegible] در [illegible]
[illegible] و در [illegible] معجزات [illegible] بر این وجه توجه کرده است رحمه الله علیه و اما تعرض [illegible] خصم [illegible]
پس آنچه اگر گویند که معجز قرآن چون [illegible] سایر معجزات [illegible] اقوی بودن [illegible]
غایة آن است [illegible] معجزه آنست که [illegible] قرآن اکثر عوام [illegible] که درک معجزه [illegible] خواص [illegible]
را به [illegible] معجزه قرآن [illegible] زیرا که هر معجزه که اکثر مردم ندانند [illegible] معجزه [illegible]
بازی [illegible] غلط و [illegible] مغالطه [illegible] آن [illegible]
ظاهر [illegible] و اندرون [illegible] اقوی بودن قرآن [illegible] جمهوری [illegible]
علمای جمهور [illegible] مطلوب و مرغوب [illegible] اگرچه [illegible] که در غایت ظهور [illegible]
[illegible] جه عقد [illegible] برهان [illegible] غلط و خطا [illegible] برهان [illegible]
و احساس [illegible] اختصاص دارد [illegible] معدوم [illegible] و [illegible] احکام
بخلاف [illegible] غلط [illegible] از کمال [illegible]
در [illegible] که [illegible] اگر [illegible] پیغمبری [illegible]
عوام [illegible] انتظام [illegible] و اصلاح [illegible] و اصلاح [illegible] خواص [illegible]

کمال از اقتدای بهیدای ارباب دانش و بینش بهره [illegible] تشبیه غیب بکعب جوانان جاهل و صبیان اطفال را در سیر بی پیران [illegible]
دیده و مادران و پدران تجربه [illegible] باعث همین سبحه فطرت [illegible] همین سبحه و سنت دستور تجربه بموجب حکمت بالغه ربانی در حیوانات جوان چه بهایم
چه سبع چه طیور جاریست چگونه چنین نیست که [illegible] ابنای عوام از رجوع بخواص ناچار شود و راهنمای راه هدی عوام را اقتدای بخواص در کار [illegible]
انعام و الزام بعلاوه اینکه رسیدن دست و درک [illegible] بدین جلال اعجاز قرآنی موجب نقص معجزات [illegible] است که این نارسایی ناشی از کوتاهی دست [illegible]
نارسایی [illegible] که خاصه عامی و ناشی از صحبت [illegible] و دیگر از مقامات گفته [illegible] هرچه حجت از قامت نارسا [illegible] اندام [illegible]
بر بالای کسی کوتاه نیست زیاده [illegible] زیاده بر اینکه قرآن مجموعه معجزات عقلیه و حسیه و مجمع انواع خوارق عادات است [illegible]
و سوره [illegible] که از [illegible] مشهود [illegible] دیده [illegible] از [illegible] رسیده [illegible] بخصوص فصاحت و بلاغت [illegible] نظم و حرف
نظم و اسلوب [illegible] افواه و السنه [illegible] شهره گردیده [illegible] بخصوص [illegible] که امی بودن [illegible]
عرب با فصاحت و بلاغت [illegible] بودن بطریق اولی [illegible] از وجوه اعجاز قرآن [illegible] اعجاز قرآن را باعتبار
بودن [illegible] رحمه الله [illegible] اما [illegible] خصم [illegible] آن [illegible] اگر گویند [illegible] معجزه بودن قرآن را
بر معجزه [illegible] علوم مذکوره و حکم مذکوره [illegible] آن کریم اما اشتمالش بر مغیبات [illegible] از قبیل
الم غلبت الروم و دیگر وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم [illegible] واضح است که اتفاق مفسرین [illegible]
و نزول آنها اختلاف نموده اند که حال از آنها [illegible] این اختلاف [illegible] اما اشتمالش بر علوم مذکوره و حکم مزبوره و سایر
بر متتبع ظاهر است که بسیاری از کتب [illegible] که متشابه [illegible] بر اینکه قرآن از جانب [illegible]
[illegible] و جه اعجاز قرآن [illegible] اصحاب [illegible] آن [illegible]
و چیزه [illegible] صورت [illegible] و رفع [illegible] تشبید [illegible]
تا [illegible] تشبیدات [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
تشبید [illegible] ارباب بصیرت [illegible] حضرت [illegible]

الفصاح

انفصاح و انکشاف یافته که [illegible] قرآن [illegible] اسلام [illegible] علم توحید و کتب سماویه نازله از نزد حضرت پروردگار
و بعد از سرزمین عرب و عجم [illegible] کفار [illegible] آفتاب [illegible] خورشید [illegible]
و [illegible] اوقات [illegible] اجبار [illegible] عوام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] احوال امکان [illegible]
احوال امکان [illegible] احوال انبیا و اولیا [illegible] احوال [illegible] احوال [illegible] خدا
و احوال [illegible] دعوی [illegible] دعوی کفار [illegible]
این است که [illegible] اعتراف [illegible] شبهه [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] دعاوی
[illegible] زیرا که دعوی کفار [illegible]
در قراءت [illegible] نزول آیات [illegible] اخبار [illegible] از قراءت [illegible] مقصد
از [illegible] معجزه [illegible] شبهه [illegible] معجزه
مستند [illegible] اختلاف [illegible] اتفاق [illegible] معجزه بودن و اتفاق بر معجزه بودن [illegible]
مطلق اختلاف [illegible] معجزه بودن [illegible] زیاده [illegible] دفع [illegible] اختلاف [illegible]
اصحاب [illegible] امامیه اثنی عشریه غیر معتبر [illegible] اعتبار و اعتماد [illegible] ساقط [illegible] احکام
بودن [illegible] طایفه [illegible] اعتماد [illegible] اخبار [illegible]
ماثوره از اهل بیت نبوت و رسالت [illegible] ولایت حضرت [illegible] الوثقای [illegible]
ولایت و وراثت و خلافت آنحضرت صلی الله علیه و آله الوالایمان [illegible] اعلم
[illegible] اختلاف [illegible] اخبار [illegible] مذکوره برای [illegible] خصم [illegible]
و [illegible] قاعده و ضابطه [illegible]

در این باب بر غایت فلاده و مراعات ضابطه عقدها میکنیم فاقول عنه فی انتخاب بسم الله الرحمن الرحیم الم غلبت الروم غلبتها فارس فی ادنی الارض فی ادی

نا دنی ارض العرب منهم او ادنی ارضهم من العرب وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد فیه ما قبل کونهم غالبین و هو وقت

کونهم مغلوبین و من بعد کونهم مغلوبین و هو وقت کونهم غالبین ای له الامر حین غلبوا و حین یغلبون لیس شیء منها الا بقضائه و فی الخرایج عن الزکی علیه السلم

انه سئل عنه فقال له الامر من قبل ان یامر به و له الامر من بعد ان یامر به بقضی بما یشاء و الظهر عن ابی عبد الله له الامر من قبل ان یامر و من بعد ان یقضی بما یشاء

و یومئذ و یوم تغلب الروم یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء فینصر هولاء تارة و هولاء اخری و هو العزیز الرحیم ینتقم من عباده بالنصر علیهم تارة و یتفضل

علیهم بنصرهم اخری قیل غلبت فارس الروم و ظهروا علیهم علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ففرح بذلک کفار قریش من حیث ان اهل فارس کفار لم یکونوا

اهل کتاب و ساء ذلک المسلمین و کان بیت المقدس لاهل الروم کالکعبة للمسلمین فدفعهم فارس عنه ثم ظهرت الروم علی فارس یوم الحدیبیة و فی الکافی عن ابی جعفر

انه سئل عن هذه الآیة فقال ان لها تاویلا لا یعلمه الا الله و الراسخون فی العلم من المحمدین ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما هاجر الی المدینة و اظهر الاسلام کتب الی

ملک الروم فعظم کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و اکرم رسوله و اما ملک فارس فانه استخف بکتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و مزقه و استخف برسوله و کان ملک فارس یومئذ یقاتل ملک

الروم و کان المسلمون یهوون ان یغلب ملک الروم ملک فارس و کانوا لناحیته ارجی منهم لملک فارس فلما غلب ملک فارس ملک الروم کره ذلک

المسلمون و اغتموا به فانزل الله بذلک کتابا الم غلبت الروم فی ادنی الارض یعنی غلبتها فارس فی ادنی الارض و هی الشامات و ما حولها و هم یعنی فارس

من بعد غلبهم الروم سیغلبون یعنی یغلبهم المسلمون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء قال فلما غزا المسلمون فارس

و افتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عز و جل قیل الیس الله تعالی یقول فی بضع سنین و قد مضی للمؤمنین سنون کثیرة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و فی امارة ابی بکر و انما غلب المؤمنون

فارس فی امارة عمر فقال الم اقل لک ان لهذا تاویلا و تفسیرا و القرآن ناسخ و منسوخ اما تسمع لقول الله تعالی لله الامر من قبل و من بعد یعنی الیه المشیة فی القول

ان یوخر ما قدم و یقدم ما اخر فی القول الی یوم یحتم القضاء بنزول النصر فیه علی المؤمنین و ذلک قوله عز و جل و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ای یوم یحتم

القضاء بالنصر و القمی عنه علیه السلم مثله الا انه لم یذکر قوله یعنی یغلبهم المسلمون و لا قوله فلما غزا المسلمون الی قوله بنصر الله و بنا آثار و انبایی علی قراءة سیغلبون بضم

الیاء مع ضم غلبت و فی الشواذ غلبت بالفتح و سیغلبون بالضم و علیه بناء ما فی الکشف انه لابن میثم قال القد سمعنا من طریق اهل البیت علیهم السلم

و اسرارهم و علومهم التی خرجت منهم الی علماء شیعتهم ان قوما ینسبون من قریش و لیسوا من قریش بحقیقة النسب و هذا لا یعرفه الا معدن النبوة و ورثة علم

الرسالة و ذلک مثل بنی امیة ذکروا انهم لیسوا من قریش و ان اصلهم من الروم و فیهم تاویل هذه الآیة الم غلبت الروم معناه انهم غلبوا علی الملک و سیغلبهم علی ذلک

البأس

البأس فظهر ان الاختلاف فی القراءة و التفسیر و التاویل لا یوجب سلب اشتمال القرآن علی الاخبار بالغیب فیه علی کل وجه من القراءة و التفسیر و التاویل یکون معجزا

عن الغیب معجز ابلا شک و ریب فیه لطالب الحق الی سواء السبیل و هذا الوجه من الاختلاف لا یوجب نقصا و لا ضعفا و وهنا فی الاعجاز بل بسبب النقض ترید

عند من کان له قلب او القی السمع و هو شهید اذ القراءات المختلفة و ان لم یکن الاجتماع و دفعة الزمان الدائرة الا بلة الذی یمتنع اجتماع اجزائها المتشابهة

المتفرقة فضلا عن اجتماع الامور المتضادة کالقراءات المختلفة المتخالفة لغیر الملتفت الیه و لکنها تجتمع فی عین الوجود و الاختلاف صقع من الدهر صقع الکل لا زمنه

و الامکنة و یمکن الاجتماع فی التجلی و رفع الحجب و ما یطوی السماء کطی السجل للکتب بحیث تسمع تلک القراءات المتخالفة المتضادة منه کسمعة واحدة و لعظة

من زمن کل منها عن الاخری کما هو شان المحشر و النشرة و الآخرة و بهذا الوجه الشریف اللطیف یوجه الجمع بین تلک الروایات و اثباتها ارادة من معدن الحکمة

العصمة و اولیاء المعرفة و ورثة الولایة و النبوة علیهم افضل السلام و التحیة من الله تعالی فی کل ساعة فالکشف بنور تجلی الولایة حقیقة حال اختلاف التفاسیر و القراءة بحیث

لم یبق معه مجال ریب و شبهة فی انه موجب لمزید الاعجاز و المعجزة لا سبب لعدم الآیة و هذا الذی اومانا الیه و اظهرنا لک من الفواید المکنونة و من الله الاسرار المخزونة و

المکنونة الممنوعة عن غیر اهلها المستورة بشرافة و اللطف فعلیک بالتلطف لفهمه و البحث عنه و بهجاین در صورت وقوع اختلاف در قراءات و تفاسیر و روایات

مرجع و مآب همه باب و زرو اصحاب عصمت و اعتبار و ارباب بصیرت و استبصار زدوده علی ای امامت علیهم السلم است و ما انفق علیه الکل از شیعتهم

چنانکه شعاع رای اقدس ائمه ثابت است اتحاد و عناد و بنده الزام است و نیس نمودن مدعی بلید قرآن مجید را به سببی از کفر و حکمای

روزگار با مثل از و طبقات و اهل دیده کوری فطرت و دوری از ساحت عصمت و عترت و ما نشأ از افراط و رشحه دنیمه عناد و استکبار و غلط

و مرج شیطنت و ملاذ و مدار سوفسطا عبارت است و دیش قرآن را یکی از کفر ما مدار و یکی حکمای متعینین از مشکوة انوار افاضات ائمه کبار اولیای

حکمت و معرفت مدار و قیاس اول در شد چون قیاس سراب بر حقیقت شراب و قیاس ثانی در شد چون قیاس حصا به سحاب است اما جواب غافر و کلی گذشته

از هر گونه از شبهه های مشکله و عقدهای معضله و جای از هرگونه از تعرضات ردی و از معقوله از بیهوده سرائیهای سوفسطائیه بسیج جوابات و شبهات

معتضدات حجج بالغه و براهین باهره ساطعه ظاهر و هویدا است و رجوع باستقصای اقامة الحجة و البرهان علی کون القرآن حقا کلام الله الملک العلام از لسان

و مجمع المجامع العلوم کلها و مرجع الجلیة و فقهاء الشرع فی بالغه تها ابادی و پیدا است جواب عامی جمهوری خاصی منهوری در خور الزام و اسکات از هر گونه

و در خور تعرضات و تو هات ناشی از فرط عنادت و کودنی غیر او از مجادله نکته سنجی در خور غیر اثبات تعرضات ناشی از بحث و فحص در حقائق طلبی

آنحضرت صلی الله علیه و آله در بجو جهه طبقات کور و ب بیش لغو و نما با فانی الحکمی نزلت بر بید جوه و دیگر که باسلوب اصحاب حزم صورت نظر بعد کرده بر رفته است

باری چون وکفایت نمانست دفع حجاب دفع احتجاب ایراد یکه از جانب اسلامیان در تایید و تقویت و تشیید معجزات حضرت ختمی شده جمیع اینها بجهة متواتر
بودن معجزات پیغمبر است چون حضرت موسی و حضرت عیسی بعلت متواتر نبودن اینها ایراد نمود و آن ایراد مزبور از جهة متواتر بودن یا نازل منزله متواتر
بودن معجزات موسویه و عیسویه ایراد راجع و باین جهت عمل نمود و برعلم و کمان خود ایراد و رفع بالمعارضه است بپای خود عقدها کشوده گرچه در ایراد مزبور رد
ایراد بوجه مذکور مورد تعرض و اعتراض و مواخذه کاراز اعاظم ایست ولیکن چون بعنایة الله تعالی ما اکنون در طرق تفضیلات جمیع بعد از کشف نقاب
از جمال آفتاب کمال حضرت ختمی مقامات و فایقیت آنحضرت بهمه حجت چه در نبوت و ولایت چه در اعجاز و معجزات و اثبات مجمعیت در حقیقت آن
مرتبت و بهمه مراتب کلیه فنون فضایل و کمالات حاجتی بدین اسلوب مرغوب صواب نیست و بدین نظر از توجیه ناموجه و توجیه اصلاحیت منفور
و منزلت که با وجود آن نیز نامعقول است معهذا ظاهر است که اکنون در بعضی از معجزات نبوی و موسوی بخصوص متواتره قرآنیه با جمال از معجزات حضرت
ختمی شده در باب خصوص تواتر منوی است چه اکنون از برکات ظهور بعثت با هر النور آنحضرت ختمی و بنور نبوت تامی انبیا و ولایت تامی اولیا و درجات
و مقامات و آیات و معجزات و حجج و بینات همه ثابت علی الحضرة الختمیة و آله الوارثین لکمالاته علیهم صلوات الله الملک المنان در وضوح و ظهور آفتاب
در رابعه السماء است در واقع و نفس الامر اکنون از جانب سلف بوجه مزبور رفع در میانه این و کلمه از معجزات که ازینقسم فرض کنیم در ورد بمنزلۀ
و بیان و قطع نظر از ملاحظه واقع و نفس الامر نموده معجزات موسویه و عیسویه در نزد نصاری متواتر و معجزات موسویه در نزد یهود به مرتبه تواتر و معجزات
با هرات و آیات و بینات ظاهرات ختمیه به مرتبه در نزد این فرقه غیر مسلم و با دعای که آنچه ایشان را الفتح معنای آن باشد از درجه تواتر خارج است بلی
نفس الامر چون نور وجود منبع کرد حضرت ختمی مستور را آیة الآیات و بینة البینات و حجة الحجج البالغات و برهان البراهین الباهرات و معجز الآیات و مرجع
آمده است و در این رساله و جز آن از آنچه بعنایة الله تعالی و مزید تایید و حسن توفیقه تاکنون از بیانات با هزة الدلالات مبرهن و وضوح و ظهور آن رسیده است
منزلت و ذوات المعجزه سایر انبیا و آیات و بینات انبیا و سایر ذوات ختمی سمات آنحضرت و آیات و بینات مظهر و منزلت و آیات و مظاهرات و آیات تکلمونه از
مجتهدان تحکم و در و در بنای تمامی مسلمان اسلامیان اعتراض با عتنوه و در خصم مبنورین و استبکار مضطر کشته مرکب بی مکر تمسک و تعرض بمزید را جواز که خود
برابر با کثرت و غرور و رست و مجمع کشته است و عززیز من هر دیاری راه با دوا هر شهر برا شهر اه است هر راهی راهبر راه و داری است مطلب باطل بزرگی را
با رسته اینگونه از احتجاج و ابتداع بر ابطال مطالب رهبر تایید و بصلاح نیست اسمعیلیان که با عروج نا نه بر بام خوانند معراج خاصه آنان
رونق کاتب بدنام شاملی هر راهی گرو ماند و از راه رفیق دراین دعوی شعار ره و در راه دستانها و دستان است که کار رهبر بیگانه استاد و خواز قضا نیستی

کفتیم

کفتیم والسلام علی من اتبع الهدی رجب للسنة ثالث و اما الغرض و اعتراض سرا پا غشاش کثیر الاغماض باز و هم خصم بدرسم ویدیکی هم سرا سرهم
که سببا و در هم برهم است پس آن اینست و اگر گویند بر اثبات سایر معجزات معجزه جز قرآن فقط متواتر لفظی و تواتر معنوی است اما در جواب میگوییم
معروف بقرینه یعنی جز از معجزات سایر انبیا داده است و خود نیز ادعای پیغمبری نموده است پس باید که خود معجزه نداشته باشد اگر گویم او خود که قرآن را
معجزه خود قرار داده بود و دیگر احتیاج بمعجزه دیگر نداشت و تا جایی که در قرآن در چند جا ذکر نموده است که بر متتبع واضح میشود که غیر از قرآن دیگر معجز
نداشته است از آن جمله است که چند آیه در سوره اسری و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و در سوره انعام و اقسموا بالله جهد ایمانهم
لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله و ما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلب افئدتهم و ابصارهم و در سوره انعام و اذا جاءتهم آیة
قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته و در سوره اسری در جایی که طلب معجزه از او مینمودند در مقام عناد گفت قل
سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا و در سوره انعام در جایی که مردم میگفتند که قرآن از قبیل اضغاث و احلام و شعر است میگفتند فلیأتنا بآیة کما ارسل
الاولون در جواب گفت ما آمنت من قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون و از این قبیل بسیار است که بنابر تفسیر مفسرین دلالت میکند که معجزه نیاورد و
آنحضرت از راه رحم بود زیرا که میدانست اگر بیاورد و باز تبعیت ایمان نخواهند آورد و مستحق عذاب خواهند شد اما در جواب از تواتر لفظی گوییم که علم تکه
قرآن از جهت آنکه ملکت و تواتر نیست که بعهد ما هم درست ما ثبت شده است از اخبار مسلمین و اگر علم ما هم بعلت اخبار مسلمین باشد از برای
بدارد زیرا که هزاران هزار رسیده که کتاب تالیف نموده اند لیکن در سایر معجزات بالفعل ثابت که قول مسلمین را که مدعی میباشند قبول نداریم
کان تبدیل این مایه چه تبدیل دین باتفاق مدعیان نمیتوان نمود اما در جواب تواتر معنوی یعنی از اخبار متعدده بنا قوم علم حاصل شود پس
کثیرة که هنوز از معجزات را جمیعه در کتابهای خود تا امروز نوشته اند و همان جهانرا از برای پیغمبر بیست خود هر آنچه بلکه ما نقل کنیم که
انبیا پیغمبر بودند و حال اینکه چنین نیست و اگر گویند همه را چنین باشد پیغمبر هیچ پیغمبر ثابت نمیشود ما گوییم که از برای دانستن صدق اخبار معجزات
و شرط ضرورت اول آنکه در عهد آن پیغمبر خود در کتابش یا کتاب مصاحبانش نوشته و مشهور شده باشد و از قراین هم معلوم شود که در همان عصر شهرت
داشته است چنانکه بر سر تلبیس کرده اند و جناب محمد که قرآن را معجزه میدانست چند جا ذکر نموده است الکه مذهبهای مدید بعد از آن
این طبقه بلکه طبقات دیگر چیزی بنوشته اند با خلاف کثیر زیرا که اگر در همان عهد میدانستند میتوانستند دروغ نوشته شهرت نیافت بخلاف معجزات
و دیگر آنکه تکذیب کنند و برخلافش معروف شد لیکن حال چون تفحص میکنیم نقل معجزات را میکنند و همین دیگران از قبیل نقل ثانی قسم اول

علم قطعی حاصل شود ان تحقق صاحب معجزه بودن
اگر علم بخصوصیات معجزه حاصل شود گوییم
اگر چنین باشد که از اخبار متعدده بیاید

سابراین شروط نادانست که از هرکی باشد خبر بر کسی بواسطهٔ اعتقاد و عقیده جبر نمایند تا اگر بر شخصی واضح شود آنچه در خصوص معجزات داشتند

دروغ است و اندر خلاف آن خبری نرسید و حال آنکه در آن شک و تهمت نبوده و همچنین زیرا که اگر کسی چنین خبری بگوید یا نرسید بر ذی عقل که

حاکم شرع را اجابت باید داد و اعتقاد دهند که جهالت و شرع جایز است و اوراکنند لکن از قبیل تکلیف و تکذیب و احتراز نمودن از آن و اولادان و وحش

نمودن مردم باد و کاری چند با وی خواهند نمود که هر گز جرأت ابراز این مطلب را نباید که بگوید یا نرسید بخلاف ما براد بیان که هر چه خواهند می نویسند

و ارکان باشند او حتی نرسد و اگر گویند اگر از هر یکی از این دلالات علما جماعت شود تا افهام بعضی به بعضی افزوده علم نمی آید بر سبیل که ایام می توانند که گفته

مجنون بمنزلهٔ عاقلی باشند یا چند مرده بمنزلهٔ زنده توانند شد و گویند که خبری که از جمیع جماعت شده از هر یک جماعت نقل کنیم که اگر بر هر یک از ایشان

و جمله فایده خبر متواتر شود توقف بکلی فایده مترتب می شود که بر هر یک علیحده اما حال خبرین نیست بلکه از قبیل ضم معدوم بمعدوم است پس در ضعف

القدر معلوم می شود که پیغمبر برایشان آورده و به محمد صلی الله علیه و آله نیست لکن معلوم نمی شود که جز با لبت البته باد یکدیگر و اگر چه بهای نقل کردن بار است

انتهت عبارته بعینها پس برای اخوان صفا و طالبان راه هدی بایان و پیداست که اولا احتجاج بر ثبوت صدور معجزات غیر قرآنی از حضرت

ختمی مرتبت و استدلال بر ظهور اعجاز بسیار غیر قرآن و غیر انکار اعجاز آن از آن حضرت ختمی مرتبت مخصوص قصه شنیده بر وجهی که مدعی منکر حق بدیهی

گویا موجب جهالت و بربنیه مدعی غرق شده بتعاون و ابلهی و خواری بکلی سلطنت و لکن او مغیر خلط و مزج بر غلط ها بغایت چه شنیده چگونه از احتجاج

با کابر اصحاب بالضرورة مجرد تهمت و افترا است و من جهت نقل کل او عالم عاقلی از عقلای علمای اسلام چه جای اکابر و بزرگان و از

بدیهیات گوی این بلسبب بر درین تهمت مراتب بلی عجب نیست که بوالفضول جاهل که تسمیه بسیم مات از فرط فضولی باقای بازاری معرکه گیر

آراسته باشد و این احتجاج از فضلا و فضولیان بوالفضول بر خواسته باشد بلی آنکه در اثبات معجزات غیر قرآنی حضرت ختمی مرتبت از اسلوب بسیار ایشان مطلوب نجابت

مرغوب اکابر سلف معروف و اعجاز خلف عن خلف گشته چنانچه مذهب متمرس آن بود که سابقا از کتاب مستطاب مجلی نقل شده و هو هذا انما یثبت انه صادق

اذا ثبت بالمعجزة علی دعواه و ذلک معلوم تواترا فان المسلمین علی اختلاف طبقاتهم یروون معجزاته حتی انهم ضبطوا منها ما ینیف علی الالف والاحاد منها

لم تکن متواترة الا ان مجموعها بلغ حدا لا یمکن انکاره و اذا نقل منها القران الی غیر ذلک من الکلام منه فیه البته و هذا انما هو مقصد کلام اصحاب الاسلام و الکبار من

العظام و المشایخ الفخام فی هذا المقام و اطبق علیه السنة الاصحاب سلفا و خلفا فی الکشف عن هذا المهم المهتم البالغ فی الاهتمام و این ذلک من هذا

و ذلک الوجه السقیم الذی اورده بفهمه السقیم عن اصحاب الاسلام الزاما لهم و تسهیلا للالزام و ما اورده فی اواخر کلامه المخترع من تدریج المعجزات بنهایها

بتقیضیة الافهام ان لم یبلغ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

تقیضیه الافهام انما ترجع المعتبرة منها الی الوجه المذکور فی المحاجة الی الوجه الموروث من الاکابر و الاجلة من العلماء الی التشییع تقضیه احتیاج السبیل الی المجانین

و الجمع بین الاموات الخارج عن المناسبة و الملائمة الی اخر ما ذکره الکلام کلامه منا من سیاق المغلطة ان اراد منه ما حاده علیه و اوما الیه من تقضیة الافهام الذی

نکلم مرادا فی المقام و مقصودا منها الاکابر اصحاب العظام کما شرحه توضیحا و کرره تهدیدا بعید هذا فهو مجرد تصرف و تغلیط و مغالطة و توجیه خلطا و مزج الی الاوهام العامیة

کاشفة عن الافراط فی المکر و الشیطنة بل مجرد تصور تخییل کما هو منصب طائفة من السحرة من اصحاب صنعة الشعبذة التخییلیة و ان اراد غیر ما کان مراد اجلة السلف

و یکون مقصود الاعزة الخلف فهو مما یبتنی علیه غایة البیان کما هو ظاهر من کلامه بل صریح عبارته فی بیان مرامه فهو و ان کان وارد او الوجه و متوجها لکنه لیس

مما خطر ولا خطر ببال احد من اجلة السلف و اعزة الخلف فضلا عن ان یکون مراد الهم و علی هذا الوجه من الارادة لا یکون بناء کلامه علی توجیه المغلطة و الخلط

و المزج علی الاوهام العامیة و مبنیا علی الافراط فی المکر و الشیطنة و لکن انما تعرضنا له الان بالدفع و المعارضة علی ما یقتضیه سیاق احتجاجه بالاحادیث الفخام و نبا

و بیان سیاق ما جری علیه الکلام فی المقام من تقدیم الاهم فالاهم المهتم فی المقام لو مقامات فی الکلام مقام اصلاح المراد و المرام و اتمام کلامه المحبة لاصحاب العظام

و لیس منصب الیوم المعترض لکل رطب و یابس خلط و صدر عن اوهام العوام الذین لا یعرفون التمر من الجمر کالبهائم و الانعام و سنالقصد و نصحح کل ما صدر عن اولئک

الانعام من کان او سیما من الکلام کما ظهر ما مضی و سیکشف کل ذلک ما سیأتی فی غایته باذن الله تعالی و لی النعمة و الهدایة للانام و اما ثانیا پس خلاصه

مفصل کلام مجمل اصحاب درین باب اینست که مطلق اعجاز و معجزات حضرت ختمی مرتبت بر دو گونه است قرآنیه و بوجوه خاصه خاص و عام بر صرح اسلوب بوجوه

مشهوری مشترک میانه خاص و جمهوری و غیر قرآنیه مخصوص بنص صریح قرآنی و مخصوص غیر از کلام مجید است چه غیر مخصوص بنص حد تواتر چه مخصوص بسر حد

تواتر رسیده باشد چه بحسب خصوص سند تواتر نگردیده باشد ولیکن در همه مراتب با غالب الا ما نذر متصل به تصریح از معاد عصمت آل ختمی کمال صلی الله علیه و آله اعنی

الوار ثین لکماله صورت تصحیح پذیرفته غالب بدرجه تواتر و شهرت و استفاضه رسیده است اما کشف نقاب احتجاب از چهره دلکش ولی آرای

معجزات قرآنیه پس ان بمزید توفیق رب باید رسانید بهمه وجوه و جهتها از روی تحقیق و را بر سالهٔ نمی‌توان تحقیق یافته که موضع ایراد آن تمام بسط در شک و شبهه

مانده باشد و اما معجزات غیر قرآنیه پس مخصوص از انها منصوص صریح کلام معجز نظام ربانی است چون شق القمر که بصریح نص قرآنی در سوره قمر متواتر است و در صدر سوره

مزبوره مصدر و در کریمهٔ اقتربت الساعة و انشق القمر موفر است فی المجمع عن ابن عباس اجتمع المشرکون الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا ان کنت صادقا

فشق لنا القمر فرقتین فقال لهم ان فعلت تؤمنون قالوا نعم و کانت لیلة بدر فسأل ربه ان یعطیه ما قالوا فانشق القمر فرقتین و رسول الله صلی الله علیه و آله ینادی

یا فلان یا فلان اشهدوا و عن جبیر بن مطعم انشق القمر علی عهد رسول الله حتی صار فرقتین علی هذا الجبل و علی هذا الجبل فقال الناس سحرنا محمد

رجل ان کان منکم لم یلبث الناس الا انتهی قول فهذا امر ما یکشف عنه کریمة وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر در سوره متضمنه نبلک الکرامة و حوت

و جه حارث بن عمرو فهری و دو قصه نعمان بن حارث فهری که گویند و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم

و ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون در سوره انفال موجب انکه در خبرت ... و سئل کفه سال سائل بعذاب واقع للکافرین

لیس له دافع نیز موجب انکه در خبرت ... کاشفات فی الکافی عن ابی بصیر قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس اذ اقبل امیر المؤمنین علیه السلام

فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ان فیک شبها من عیسی بن مریم ولولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک قولا لا تمر بملأ

من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یلتمسون بذلک البرکة قال فغضب الاعرابیان والمغیرة بن شعبة وعدة من قریش معهم فقالوا ما رضی ان یضرب لابن عمه

مثلا الا عیسی بن مریم فانزل الله علی نبیه فقال ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان

هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم یعنی من بنی هاشم ملائکة فی الارض یخلفون قال فغضب الحارث بن عمرو الفهری فقال اللهم

ان کان هذا هو الحق من عندک ان بنی هاشم یتوارثون هرقلا بعد هرقل فارسل علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فانزل الله علیه مقالة الحارث

ونزلت هذه الآیة وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ثم قال له یا ابن عمرو اما تبت واما رحلت فدعا براحلته فرکبها فلما

صار بظهر المدینة اتته جندلة فرضخت هامته فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لمن حوله من المنافقین انطلقوا الی صاحبکم فقد اتاه ما استفتح به قال

الله عز وجل واستفتحوا وخاب کل جبار عنید وفی المجمع عن الصادق عن آبائه علیهم السلام لما نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام یوم غدیر خم قال

من کنت مولاه فعلی مولاه طار ذلک فی البلاد فقدم علی النبی صلی الله علیه و آله النعمان بن الحارث الفهری فقال امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله وامرتنا

بالجهاد والحج والصوم والصلوة والزکوة فقبلناها ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک او امر من عند الله فقال والله الذی لا اله

الا هو ان هذا من الله فولی النعمان بن الحارث وهو یقول اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء فرماه الله بحجر علی راسه فقتله وانزل الله

تعالی سال سائل بعذاب واقع و در اسماء معجزه ... و انکه از جمله معجزات شق قمر را ... واقعه اگرچه در نظر ... طاهر

و منافی است ولیکن در نظر ... [illegible] ... معجزه ... قوم را باراده و چرا

حضرت رسالت پناهی ... اراده الهی ... مقارنه و مقابله ... [illegible] ... انشقاق قمر را با مطار حجاره و جود

سر بخیدن نقاد در میانه است فهم ... الله ... درباره این دو گونه از وقایع ... در نزد عبرت ... بدیده اصحاب بصیرة

ونوص

و نوص کشف انها در حوصله ضبط این رساله و حیزه نباید ولیکن اینها و نه از که رف اصحاب عبرت و ارباب بصیرة را در طریقه و ضابطه کشف ان انها نکات

و ذکر این مطالب نه از جهت الزام خصم حیران که تمام غرض ما از بیان انها حیرت است بلکه اصحاب عبرت و بصیرة و طالب حق و تحقیق را ازدیاد اعانت و زیادت

بصیرة و دانایی مذکور لابد است و اما قصه شبهه عدم امکان انشقاق قمر علما مشهور سبب عدم امکان خرق و التیام و انفصال اجرام فلکیه و امتناع و استحاله خرق

و التیام در فلکیات با لحقیقه در فلکیه چه گونه پس در نصوص دلایل اینجا برادر که در تحقیق مقام محل حظ و این اشکال مثبت امثال و نحو

المثال محال نقض در نظریات و عقلیات که لزوم ان از باب بیست و شکوک شبهه از عقاید دینیه و عقاید جز و باب بر و سرا و در لها عظیمه

کلیه ملکه سکینه و طمانینه ... و خد و آنکه ... اصحاب ما در مسلک ... اسناد انها در ابطال مسئله

هر چند حکما به ... ابر ... او در باب معراج و قرآن از انشقاق قمر و نزول ملائکه از ... نافذ

و امثال و خیالات ... صاحب ... معراج جسمانی و انشقاق قمر ... و نظر ایشان در این مسئله مستغرق در وقت ... استحاله

خرق و التیام در فلکیات را بفلک محدد جهات که محدد جهات منحصر دیدند فلک الافلاک و منحصر دیدند دلایل استحاله خرق و التیام را بمحدد جهات ... بلکه

محال اجسام ... استحاله ... مراد از فلکیت ... بر وجه کلیت است و تخصیص استحاله بفلک الافلاک محض

خطا است ... در کتب مقاصد ... مشهور ... معراج جسمانی ... انشقاق قمر ... ثابت ...

هر چند ... که ... عقدها ... بر ... که عقلا ... این حل عقده در خصوص

شق القمر ... معجزات ... توجیه ... احتمال الفرق ... انشقاق قمر ... مثلا در جای

دوام ... تحقیق ... معاد ... کتاب ... که مراد ... مشهور

یادگار ... این نکته ... این دو ... در دانه ... مشهور ... در ... علم در زمانه در عقاید است

اولا در منزله جهات ... و خبر ... ارکان عقاید دینیه گفته است ... معنی الصدق ... قوم اشکال

و لجاجت ... انکار ... او ... معاملات ... نفوس ... انبیاء ... اشکال ... آن

کردن است و در مسلک ... عناد ... معارضه ... خصم داد ... التزام و اعتراف ... معجزه ... خیال است

مشترک است در نزد ... بمنزله ... گفته ... جسم ... علمای ... تفرقه ... رخس شک نبود

و ساحری و مباینة الفرق در ان بمجرد اراده از جهة قوت قوة ملکوتیة و غلبة جنبة ملکوتیة بر جنبة ناسوتیة نسبتیه اینها در کار است و حقیقة که نفس

انسانی بجهت قدسیة شان بدرجه رفیعه ربانیت بمجرد القوة و اراده بر وجه ایجاب تصرف در مواد کاینات مینماید و تصرف در حس حضار از برای منقوله

تصرف در مواد خارجیت خارج از حوصله درک اهل از علمای نامدار در کار است و شاهد بر این معنی است اینکه در محاجه جاحظ از ذریش که قصه محاجه

و معارضه و محاجه زنان بزودی نشانه الله تعالی بر شیعه بیان کشیده خواهات عبد الله بن ابی امیه مخزومی با حضرت ختمی صلی الله علیه و آله که محاجه مینماید و بعد

الادب و افرط فی الاداء و قال ما قال فی المحاجة قال لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا الی آخره حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه من الله العزیز الحکیم الی عبد الله بن

امیة المخزومی من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب فانه رسولی فصدقوه و مقالته من عندی ثم لا ادری یا محمد اذا فعلت هذا کله او من لک

لا او من لک بل لو رفعتنا الی السماء و فتحت ابوابها و ادخلتناها لقلنا انما سکرت ابصارنا و سحرنا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله القرشی من کلامک

قال آخر القصة کما سیجیء ان شاء الله تعالی و هذا اعنی قوله بل لو رفعتنا الی قوله انما سکرت ابصارنا و سحرنا منه لعنه الله ناظر الیه و الی ما فی قوله تعالی و لو

فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون و الصید فیه لهذا ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر

فما کان الآن فیه من قصة شق القمر و الصید فیه و تصحیح قوله هذا بعینه ما افاده هذا العلامة الفهامة قدس الله روحه نظرا الیه حتی ان تلک العقدة من القول بالتصرف

فی الحس المشترک یعجب من تلک المسئلة الحقة دون المعجزة المعروفة بنص القرآن الظاهر فی انشقاق نفس القمر کما کشف عنه قوله تعالی اقتربت الساعة

و انشق القمر و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر کیف لا فلو کان کذلک لما ینبغی ان یقع انشقاق القمر فی البصر او یقع انشقاق صورة القمر او غیر ذلک

مما یلیهم هذا الدعوی فی کل ذلک سیما غیر ما ظهر او ما او تلا من انه یکاد ان یکون خروجا عما اجتمع علیه کل الامة و کان ضروریا فی الملة

الحمدیة و ثانیا من جهة کونه تفسیرا و تفهیما بوجه ما لدعوی الخصم من کونه تسکیر البصر غیر واقع فی الخارج عن صقع النظر و لا یبعد

ان ما فی نفس الآیة الی قوله سحر مستمر صریح فیما ذکرنا الا ان انشقاق نفس القمر فی الخارج عن صقع البصر و انما قلنا انه یکاد ان یکون خروجا

عما کان ضروریا لانه یکون خروجا لمکان الشبهة فان الخروج عما هو من الضروریات اذا کان مستندا الی الشبهة لا یتمکن صاحب الشبهة

و دفعها عن نفسه و الخروج عنها لیس موجبا لخلود العذاب و تسرمد العقاب بل العبد معه معاملة الکفر و الشرک فی باب من الابواب علی ما اتفق

علیه محققوا اصحاب الاصول فی هذا الباب لکن الحق ان صدور مثل ذلک عن امثال هذا المحقق العلامة الفهامة البالغ فی الورع و التقوی الکامل

فی العلم و العمل مع دون رعایة الاحتیاط و الانکار مع مجرد انقداح الشبهة و عدم الالتفات الی الشبهة بعید جدا او غریب قطعا بل لا ثم تم

بالایمان

بالایمان بالاحکام و الافعال المجملة اذ العقد الصمیم القلب علی ما هو قول آل محمد صلی الله علیه و آله بان یقول بما هو قولهم من الاجمال یکفی فی الایمان و لقد کان

من الاصحاب یعرفون و یکنون به فی کل رکن من الارکان و فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابیه علیهما السلام من سره ان یستکمل الایمان فلیقل

القول منی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد فیما اسروا و فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی الا قد قیده ابن لقی و احقاق و بیدها قرنا هذه الاسطر و بعضها مما وجدنا فی

مرکبا بها طلبا ذلک الکتاب المستطاب من الطلاب فی نسخة منه بعض من اجلة الاصحاب فوجب ابدا ما وجدنا انه قدس الله روحه و نور ضریحه قال فیه

بالفارسیة و اما معجزات و خوارق عادات که از مقوله فعل و ترک باشد و تا ثیرات آن خارقیت تا له از خواص نفس مذکور است چه هر گاه نسبت

بمجاوده کاینات بمرتبه باشد که هر چه تصور کند در و حادث شود هر صورتی که اراده نماید آن کند از ازاله زایل شود پس برای امراض و ازاله عمی

و احداث صحت و افاده بصر و امثال اینها بمجرد التصور قربی که هر آینه باذن الله تعالی متحقق شود و همچنین بتبرید سنگ و تسخیر

و اشباع جایع و احضار غایب چنانکه در اتیان عرش بلقیس اشاره بیان الله تعالی و صامت چنانکه در حنین جذع و تسبیح

الی غیر ذلک و در نطق ابطال و صامت تواند بود که تاثیر و التصرف نبی نظر متخیله حاضران متحقق شود و اثر زبان حال که مثال مخصوصه در حیال

صورت لفظ و صوت که اثر زبان قال است بر هر دلیل حال امعارفت نبی که سطوانه رانا له بشنوند و معنی دلالة عقلیة مخلوقات که حجات نیز

از انهاست بر وجود و عظمت و جلال صانع تسبیح استماع کنند پس خرق عادات در صدور اینها نظر باستماع تسبیح عقلا و خیال حاضرا باشد

نه نظر بصد ور خیال با و تسبیح از جمله جذع و حصات و همچنین در احضار غایب تواند بود که اینجا نظر بتیا دیه صورت سریر شکلا بنحوی که واقع نبوده

در حس مشترک حاضران بوده باشد بنوعی که مشاهده شود و از اعظم معجزات فعلیه احیای موتی است آن تواند بود که تصرف در بدن میت بوده باشد و نفسه

بنوعی که قابل تعلق روح شود و تواند بود که بتصرف در متخیله و حس مشترک حاضران باشد بنحوی که نفس ناطقه مفارقه متمثل شود و مشاهده کردد

و نیز از آن جمله شق قمر و خرق افلاک است و آن بتصرف در حس مشترک قریبتر است اگر چه وقوع آن در خارج نیز ممکن است چه خرق افلاک و عدم

جهات ممتنع عقلانیت بلکه ممتنع عادیست و بهمین توجیه میتوان جمیع اجزای قضیه معراج مستلزم خرق محدود جهات نیست و انفعال

که مخصوص ماده کاینات است انفعال کلی است که از راه اسباب مادیه و امور طبیعیه نه مغیر مطلق قبول اشهر عادات ابدا و هنا من کلامه رفع الله

مقامه مقصد قدره و شانه و علی الله سبحانه مکانه و نفع ولقد اصاب عن وجوه و صلح و احتال من ضروب و فنون و السنة الحق و الکلام فی مطلق

الافلاک عند طلاب الحکمة و اصحاب الحکمة الفلسفیة و العلوم الحقیقیة مما لا کلام فیه و لا ریب و لا ریبة و لکن الشبهة کیف لا و ما بین بینه اسنی النعا

بمرتبة الاستكمال التي قد اشرنا اليها ولیس لذا التي طلبها منحصرة في تجدد جهات ولا محتاجة اليه ام دام المعجزة الانشقاقية والمعراج الجسمانية ارفع

واجل من ان يحتاج الى صحة الخرق والالتيام في الاجرام الفلكية كما ستقف منا في حل هذه العقدة القمرية المنحلة عندنا بضرب من التجددات الجوهرية الالهية

ولوجه من الانفعالات الطبيعية المستندة الى تجدد الطبيعة بهستية ذاتا مع حصول اتصال التجددي المعروف بالحركة الجوهرية من غير ان يتحقق بينهما

خرق والتيام وكذلك تصحيح امر المعراج الجسماني لا يحتاج الى التزام صحة خرق والتيام في الافلاك التي هي غير المتجددة الجهات والتصرف في الحس المشترك

بحجة التصور والا فالقمر وان كانت خرقا للعادة ومعجزة شاهقة ولكن الامر في تسبيح الجمادات كالحصاة ونطق الصامتات ونظائرها كالجماد

القاؤه على الظاهر والتنزيه واوثق واقرب الى الاصلاح والبعد عن الآفات ونعم هذا الجناب في ضرب من التصرف في مواد الكائنات بحمل الالقاء من جهة غلبة جنبة

وقوت قوة قهر الجنبة ان حوزته منقطع لیس اي حال برادر الصورت الصالح والقاء كه كمون بوده كه حل اين عقده چي حظ وحذر بتوجه

منتشر كردن وبنماند آن از تاويلات دكر بروفت خصم افزودن وبنزله بحجب بدين خصم دادن است وازقاعده وقانون دين دوري از

اتقان واحكام اركان ايمان واسلام تعدي نمودن وبيرون رفتن است اي طالب تحقيق از روي بصيرت بدانكه ما در تحقيق وحل حقيقی بعيد

وحل انعقاده مستصعب الانحلال بالغ درانتقال الحق كه بحقق حقيقی حدوث كلية عالم چه فلكي چه عنصري چه زماني چه جسماني بروجهی كه دستبر

كنندي برسم حركت جوهري ادوار تحقيق وتصديق آن از اركان عقايد دينيه واصول اسلاميه وايمانيه است چون انزال كتب دارك

وحاصل نمودن نجات وعروج بملكوت سموات ومجاهدات وعبادات وكلية امور واركان معادية چه جسمانية چه روحانية واهر ...

چه جسماني چه روحاني وبسياري از اركان واصول اسلام چون حدوث زمان ومكان ورنايي واسما كما نطق عنه صريح الوحي من القرآن وما كان فيه الطويل

از قول باستمرار بكندي وحركت جوهرها بوجب ايمن بامره وحيه بالغه قاهره مخلص ومغري نيست ودر قول بفناي كلية عالم امكاني بنفخة اولى

دربر باشدن بنامه ... طامة كبرى وكشف مضمون قوله لمن الملك اليوم لله الواحد القهار از قول بتجدد جوهري لابدونا چار است وتكاملات

وترقيات وسيرها وسلوك ساكنان بقرب حضرت غاية الغايات چه استكمالات علوية درملكية وفلكية چه ترقيات وتنزلات سفلية از جمادية

ونباتية وغير نباتية از حيوانية حيوانية وحيوانية انسانية چه ربانية چه غير ربانية چه نورانية چه ظلمانية در همه مراتب نوره وحركت

جوهري ملاك ومدار است كشف وانارة خروج جوهرها از ... در عالم ... از قوه بفعليت كمالات بحركات ... كمالات جوهرها از حقوله

ما بالغيرية ... بالغير بالضرورة مستند بما بالذات ... طبيعة در ... نجاة ... وتعدد ... مجبول بر ... وتجدد

جوهر وطبايع جوهريات است چه بر ظاهر است كه لوازم وتوابع طبيعية چون حرارة نارية وبعيت صورة وغيرها تابعند بثبات

ملزومات متبوعات ومتغيرند بتغير متبوعات ملزومات بضرب من النسبية وثبات وتغير ملزومات طبيعية بضرب من تجوز است زيرا

كه جوهريه در جمانه منبونه صفتيه وان غرایبه است وفاقه منبوت صفتيه موجود بودن متبوع بالاصالة وموجود بودن لازم وتابع بتبعيت وجود

ملزوم ومتبوع ورد درجه ثانية وبضرب من التجوز والتبعية است ولضرب آخر من التوفيق في باب التغير والحركة ثبت ان الحركة الجوهرية عين

العرضية وهو ان الحركة الجوهرية دهرية والعرضية زمانية وتلك في صقع الملكوت وهذه في صقع الناسوت وهناك نشأة الحشر والنشر وههنا

النشر من طرف الحشر ونسبة التجدد الدهري الى الزماني نسبة الاطلاق الى التجدد والتقييد وبعبارة اخرى انها هي نسبة الطبيعي الى التعليمي

والتعليمي هو ان الحركة الدهرية ما قبل الزمان ويكون الزمان متقوما فيها بالدهر تقوم القوام الظلي بالقوام الاصلي والاصلي موجود بالاصالة

والظلي موجود بالتبعية ولكن بضرب من النسبة وان المخلص الاظهر از اين ابيان وبيان است كه در حركات صفتية ... ادوار علويه

متجدد بالاصالة ومتحرك بالذات ومتغير بالجملة صور نوعية جوهرية فلكية وكوكبية است وحركات وضع وتوابع ولواحق وصفات متبعيت

تجددات وتغيرات ثانية خارجية طبايع وصور نوعية فلكيات وازانجا وجه حل عقدة مستصعبة كه شبهة صعبة مزيد تاييد وحسن توفيق

حضرت حق عز وعلا منكشف وهويدا است چه انشقاق فرض قمر در اين صورت از مصدر عنايات ازلية بروجهي كه تجدد جوهري بانوجاد استقلالي

انفصالي جاري نه جسماني بانفصال بر اتصالي صوري نه صورت انفصال بر انفصال طاري است حال صورت انفصالية انشقاق والتيام صورت اتصالية

صورت انفصالية على نعت الاتصال حسب اقتراح قوم لئام واعداب كفر وضلال انوجاد وبر برزخية بانشقاق والتيام صورت انفصالية

على نعت الانفصال ودر نماهای بروجه مزبور تكون وانوجاد يافته است در اين صورت انشقاقي صورت اتصاليه اوليه منظور باين نوع

الاتصالي قسري ومعروض انفصال غير طبيعي است بلكه بروجه تجدد جوهري بر مجراي طبيعي از مصدر عنايات ازلي بمجرد اراده وعلت فاعل كه مناسب

طباع معلولات متنافية ومتنافيت جاري است ودر سنوح مزبور انوجاد وصورت انشقاقية انفصالية والتيام وانفصالش وجهان او جاري

صورت انفصالية ثانوية ودر همه مراتب انوجادات والتيامات على نعت الاتصال بر مجراي طبيعت است كه انه خرق والتيام عرض خلاف طبيعي

طاري انفصال وانفصال قسري است كه ابطال فلك بروجه كلي متناقض ومنافات است هذا من الغوامض المكنونة الالهية والفرائد المكنونة المخزونة

الربانية التي اطلع عليه احد من الاوائل وكشف عنها عليها غيراصحاب الراسخة والولاية وحامل الحكمة والمعرفة على انه كما ترى تفصيل المسألة

الحکمة الجوهریة ممن تقدم منا من سلاطین الحکمة وکل النتیجة التی استخرجناها واظهرناها انما هو حسب اللطف من خصائص الوقت التی اختصنا الله تعالی

ولی الهدایة بالهامه والکشف عن ابهامه فلنرجع الی ما کنا بصدده بهذا بالاصالة واما مسئلهٔ اخبار غیر منصوص نقص قرآن در جملهٔ معجزات غیر قرآنیه

پس از اصحاب خلاصه و محرر سخن در این باب اینست که اگرچه هر یک از این معجزات [illegible] بخصوصه بدرجهٔ تواتر نرسیده متواتر بلکه

باشد ولیکن چون [illegible] که مطلق اعجاز غیر قرآنیات بملاحظهٔ عدد مجموع رواة آن حال که اگر افزون از عدد معتبر در حد تواتر نباشد بالضرورة

و مطابق آن اقلا بلکه بر حد تواتر رسیده است چه بسیاری از وقایع و حادثه‌هاست که در زمان گذشته در اقلیمی از اقالیم صورت [illegible]

بر زبر رفته باشد و در هر ملکی از ممالک آن اقلیم خصوص بعضی از آن سوانح اختلاف وقوع یافته باشد و هر سلسله از رواة وقایع مزبوره جز از دفعه

محققه بملکی که موطن ایشان است داده باشد و هزار دفعه مثلا بیش بوده باشد و هر سلسله از رواة مخبره بواقعه از آن وقایع اتفاقیه اگرچه در عدد [illegible] عدد

معتبر در حد تواتر بوده باشد ولیکن مجموع هزار سلسله مثلا از عدد معتبر در تواتر اگرچه چندان زیاده نباشد البته برابر بالبدیهه [illegible] در این [illegible]

بالضرورة حکم مینمائیم که اگرچه بخصوص هر واقعه از این وقایع مرتبه جز از وقوع در آن اقلیم بر حد تواتر نرسیده است ولیکن جواز

سانحهٔ [illegible] در آن اقلیم در نزد ما از حد تواتر گذشته است بدیهی الوقوع گردیده است [illegible] مدار [illegible] اینست که خصوصیات از قدر مشترک

[illegible] از مطلق بر نتواند بود و بوجه دیگر تقریر این دعوی اینست که حکم کل افرادی با حکم کل مجموعی اجتماع در صدق و

بر وجه کلی [illegible] و مثال کذب کل افرادی ملازم صدق کل مجموعی تواتر بود و بر عکس نیز صدق خواهد نمود چه هر یک [illegible] عقده [illegible]

مثلا [illegible] همه [illegible] با هم [illegible] نتوانند نمود و بر عکس [illegible] همه جماعت را [illegible] نمود و هر یک را [illegible] تواند [illegible] این دعوی را

با جمیع [illegible] دعوی [illegible] باجتماع اموات [illegible] دعوی [illegible] وجود زنده [illegible] ممکن گردن

بلا جمیع [illegible] معجزه است که عادت عامه عقلا [illegible] در انکار [illegible] از [illegible] و معارضه بر وجه کلی [illegible]

قیاس [illegible] با اموات [illegible] جنون [illegible] مصدوع [illegible] و برهان بودن بر [illegible]

[illegible] از [illegible] عقلا [illegible] از صورت ادراک بدیهیات بلکه از صورت حیات [illegible]

[illegible] بلکه بدیهی اولی است که [illegible] زندگی [illegible] اگر در شهری هزار محله

در هر محله [illegible] بخصوص مرده یا دیوانه [illegible] از هر محله هزار نفر یا بیشتر [illegible] جز از جنون و یا مردن فلان و بهمان [illegible]

در این صورت [illegible] شهر

در این صورت [illegible] شهر [illegible] از خصوصیات [illegible] در حقیقت هزار هزار نفر [illegible] زیاده از عدد معتبر در حد تواتر مثلا بر [illegible]

جز از عدد [illegible] جنون [illegible] در آن بلده قطع نظر از ملاحظهٔ خصوصیات محله بالضروره داده اند در این صورت که خبر هر سلسله [illegible]

جنون [illegible] از موت فلان بخصوصه که تواتر نرسیده باشد ولیکن خبر دادن هزار سلسله از [illegible] عارضه جنون [illegible] مثلا در آن بلده بالضروره

از حد تواتر گذشته [illegible] متواتر گردیده است هذا ظاهر جدا [illegible] ای [illegible] ادب [illegible]

الصفة [illegible] العجب کل العجب که در این جزو از زمانه چگونه [illegible] تفصیل کنند [illegible] جنبه [illegible]

کلفت [illegible] از فهم و تفصیل [illegible] با همه [illegible] اهل [illegible] عقد دین و ملت [illegible] از جهد

و معاد و نه از [illegible] طریق هدایت و ارشاد و نه از کیفیت اصلاح و قلع و قمع [illegible] فساد و نه از کیفیت مجاهده و جهاد در طریق [illegible]

[illegible] از [illegible] آیات و بینات [illegible] و دلایات [illegible] و کنوز [illegible] با [illegible]

باهرات قرآنیه و غیر قرآنیه در مباحث و مدارس [illegible] از علوم حقیقیه و حکمت صحیحه [illegible] از انبیا و اولیا و اصول حقایق

و معارف باقیه و ارکان حقایق و دقایق و رقایق [illegible] از علمای اهل بیت نبوت و ولایت علیهم صلوات الله [illegible]

و اصحاب علم [illegible] حقیقیه و حقایق و معارف باقیه و اصول ارکان ایمانیه را [illegible] دلهای ارباب صدق و صفا

ولایت [illegible] حکمت و معرفت [illegible] و دلهای طلاب [illegible] از طریق صلاح و صواب [illegible] نظم

واجب الانتظام لازم الا [illegible] اصول و ارکان [illegible] از نظرها [illegible] تنظیم امر فروع با اصول و اصلاح [illegible]

[illegible] نموده تمامی همت را در جلب قلوب اصحاب جاه و ارباب ثروت [illegible] در حقیقت [illegible]

و حرمت [illegible] و دقت [illegible] کاسته [illegible] عوام کالانعام [illegible]

[illegible] دین و دخل [illegible] و معاد [illegible] صد [illegible] النبوة و الولایة [illegible] العلم [illegible]

عادله [illegible] و حکمه بالغه [illegible] که [illegible] مطلوب [illegible] و سلوک [illegible]

مهر درخشنده [illegible] تعریض فیض توبیخ و تشنیع جان برادر [illegible] که [illegible] جهل

[illegible] خود را [illegible] اهل حق [illegible] مقدار [illegible] در معرکه [illegible]

لوای شهرت در بروج دین اسلام و در کیش و آیین اسلام و در میانه خاص و عام برافراشت با اینهمه سعد ضیا و کمال نام و نشان در روزگار برای خویش
بیادگار در نزد یاران با تنگ و عار گذاشت اگر در خانه کار یکی برخورد و بر دیگر در حقیقت نبرد راستی و درستی و کمال قوت از زر دستی بدو نشان ضعف
و عاجزی او نیست حل عقده می تواند نمود از روی ربط مبادی مدارک عقده می تواند در حقیقت کنند با دری میر ضیا با اینهمه بیهوده سرانداز
حاصل اینهمه جلوه می نمود و کوی شهرت و اشتهار از معرکه مجادله و جدال با اصحاب قیل و قال می برد هر چه از شدت در دل خیال که بنیاد و هم
و کمال بر باد رفت بنای فضیلت و معرفت بار از صرصر حادثه بدعت متعلق بیخبران از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت بنیان و بنیاد رفت
خلف ما لی در میانه طلاب بیخبر از مبدء و معاد شهرت در شهر و دیار دهد به باب مرجع و مآب طلاب آمده و مطلوب مرغوب و اصحاب گشته سلف
صالح بکبر و هوس شده با مره از یاد رفت تا الم اثر شدت نداد و تیش اهم شرری نمانده چه بگویم که از احوال الم دل دیگری خبری نداد دیار رونقی
متاع فهم و معرفت کسادی بازار کمال و ادب است که بازار بی ربطی و بی سوادی و عدم فضیلت و کمال رواج گرفت و کمال فضیلت
منفعت آمد ای جان برادر اگر گواهی بده الله که بازار بی ربطی به چه مرتبه رواج گرفته است که با دری با اینهمه بی ربطی در مجادله و جدال با یاران
بحران علم بیمحابا دست در قبضه شمشیر مجادله و جنجال گرفت سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله گریخ بار در کوی ما نیاوه کردن نمایم
الحکم لله تلاوة من القرآن رجم الشیطان و اما سخن از آیات بینات که خصم بدرسم از روی وهم و گمان با برسم خلط و مرج محض نمود در تعدد
امکان اجتماع از آنها بر ندانستن حضرت ختمی منزلت صلی الله علیه و آله الواتین که آن معجزه غیر از قرآن نمود دلیل بدان ای طالب حق
از روی بصیرت و برهان که علاوه و مراد از آیات بینات است که از آن آیات موجب انقطاع قوم از روی صواب و نادانی موجب
نزول عذاب عاجل شده است که منافی ایمان است و اهلاک قوم با نزول عذاب عاجل شد که بر آنها و این قسم عادة ثابت نشد حکمت
حضرت حکیم علیم بی نشان است منوط انتفاع برود و بی شک الله تعالی مهر بر دل کفر بر خواهد نهاد و بر ایشان اظهار از این آیات معجزات
خاصه معلوم است که اظهار این معجزات از آن آیات موجب نزول عذاب عاجل است اهلاک تمام قوم جاهل است بر خلاف آنکه معجزات
غیر قرآنیه منحصر نیست بهمین گونه از معجزات که موجب نزول عذاب عاجل اند و موجب نزول عذاب عاجل در این قسم باطل است علاوه
سخن و دانسته این امر که نفی خاص لازم ندارد نفی عام را و اهمیت او را خود دیده است و تا با حاصل خاص و عام را کنون شرح این قصه را
در دو بیت خاتم نزول و اثر سوره نبی آمده است و ما منعنا الآیة فاسألها به الآیة بنحو مقرر و ما نور بر گشته تحریر و تقریر بیک نام دو از آیات دیگر

و ملاما و فضیلت جهان ادمیت و فهم و معرفت
تا تنها امی منفعت ... سطت اله
صح

برادر ابهام

نیز در ابهام مشتبه و متعلق گشته اغاز سخن از مراد و مرام بانجام رسید و بنشد فی الحقیقة و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و الا
ان کذب بها الاولون الا تکذیب الاولین الذین هم امثالهم کعاد و ثمود و امثال او رسلت لکذبوا بها کما کذب اولئک و استوجبوا العذاب العاجل
و المستاصل و مضی حکمه سبحانه و تعالی ان لا نعذبهم بعذاب الاستیصال تشریفا لنبیه صلی الله علیه و آله کما قال و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و النهی
علی الاتیان بمعجزات مقترحه و مراد با آیتهم آیه قبل چنین بیان فرمود ان الله یقول و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و لکن اذا
ارسلنا الی قریة آیة فلم یؤمنوا بها اهلکناهم فلذلک اخرنا عن قومک الآیات انتهی از اینجا ظاهر و هویدا است که مراد از این آیه معجزات مقترحه است
اقتراح قوم اگر ظاهر کرده شود و دیده شود و ایمان موجب آیات باهره و حجت بالغه ظاهر و هیچ نیاورند چون قوم عاد و ثمود مثلا بر تمرد و ابا
و عناد و استکبار خود کما کان بر جا باشند با بر تمرد و استکبار بیفزایند مستوجب عذاب بر وجه استیصال میگردند و معجزات غیر از اقتراح
بر استحقاق حق و نفرت نقض دعوی و نفرت لزوم تحدی مخصوص است که باید تمامی معجزات غیر قرآن بر فرض صدور و ظهور موجب ظهور
نزول عذاب استیصالی بوده باشد کم منافی با حکمت بر دو و کمال اشتغال و منافی بر رفع عذاب استیصالی از امت حضرت ختمی کمال آمده باشد
ب معجز غیر قرآن که صورت ایمان قومی که طالب حق و حقیقت باشند که طلب آیات و تحدی از شأن ما و ... و صیانت معجزات
محض از برای بودن بر بصیرت است چنانکه کافه اصحاب ایمان چه عامه و چه خاصه است جد این قسم از ام سالفه از زمان ظهور طلب آیات تحدی از ایشان
در نزد دعوت پیغمبران و اوصیای پیغمبران محض از برای خلاص از مهلکه کفر و ضلالت و بودن در راه هدی بر بصیرت طلب بودند و در ظهور تحدی معجز
غیر قرآن چون سایر معجزات پیغمبران دیگر و سایر آیات بینات و حجج بالغات رهبران راه هدی بکسر بصیرت است نه عقلا عموم و شمول دارد و ابدا
اختصاص عقلا و نقلا بصورت مخصوصه با کتاب نزول عذاب استیصال امکان دارد و چگونه چنین نیست که اتفاق فریقین بر ظهور غیر از قرآن دلیل روشن این ادعا
هم باین است بر صدق دعوی تحدی و اثبات نبوت از ... در کلام الهی بمعجزات و بودن قرآن ختم کلام الهی بعد از آن شد بر اینها بر حجت دیگر
بالغه فاهره علی ما سلفنا غیره کنون بیانه ان الله تعالی تحدی بها فی التعلیة بقوله و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا و قرئ بالتخفیف من الارض ینبوعا
عینا فی ارض اعدادها لجاجا و تعنتا و اقترحا علیه من بعد الحجة ببلیغ اعجاز القرآن و انضمام غیره من الآیات المعجزات الیه او تکون لک جنة
من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا قطعا لعجزه و هو قوله تعالی ان نشا نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفا من السماء او تاتی
بالله و الملائکة قبیلا کفیلا او مقابلا ای یقابلون فان هم و تعاینهم او یکون لک بیت من زخرف

من وهب ... حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه فيه تصديقك قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا ...
... ان نتكلم ... قال ... هل كنت الا بشرا رسولا ... فما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى ...
... الآيات انما هي الى الله وهو العالم بالمصالح ... حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة ...
... وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ... كسفا ... او ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه ...

[illegible]

الى عبد الله بن ابي امية المخزومي ...

اما عبد الله بن ابي امية المخزومي ... بان يؤمنوا ... رسول الله ... قال ... ثم لا ادري ...
... الى السماء ... انما سكرت ابصارنا ... فقال رسول الله ...
... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... اللهم ...
... ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الاسواق لولا انزل اليه ملك ...

[illegible]

فابعث فينا مبعوثا مستنطقا قال بلى قال هل لك فيها نظرة قال لا قال فصرت بذلك ابنيا قال لا قال فكذلك لا يصير هذا حجة لمحمد لو فعله على نبوته فما هو

الا كقولك لن نؤمن لك حتى تقوم وتمشي على الارض حتى تاكل الطعام كما ياكل الناس واما قولك يا عبد الله او يكون لك جنة من نخيل وعنب فتاكل منها

وتطعمنا فتفجر الانهار خلالها تفجيرا اوليس لك ولاصحابك جنان من نخيل وعنب بالطائف تاكلون وتطعمون منها وتفجرون الانهار خلالها تفجيرا افصرتم

انبياء بهذا قالوا لا قال فما بال اقتراحكم على رسول الله اشياء لو كانت كما تقترحون لما دلت على صدقه بل لو تعاطاها لدل تعاطيه اياها على كذبه لانه

يحتج بما لا حجة فيه ويختدع الضعفاء عن عقولهم وادیانهم ورسول الله رب العالمين يجل ويرتفع عن هذا ثم قال رسول الله يا عبد الله واما قولك او تسقط السماء

كما زعمت علينا كسفا فانك قلت وان يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم فان في سقوط السماء عليكم هلاككم وموتكم فانما تريد بهذا من رسول الله رب العالمين

ان يهلكك ورسول رب العالمين ارحم بك من ذلك ولا يهلكك ولكنه يقيم عليك حجج الله وليس حجج الله لنبيه وحده على حسب اقتراح عباده لان العباد جهال بما يجوز

من الصلاح وبما لا يجوز منه من الفساد وقد يختلف اقتراحهم ويتضاد حتى يستحيل وقوعه ولو كان على اقتراحاتهم لجاز ان تقترح انت ان تسقط السماء عليكم

يقترح غيرك ان لا تسقط عليكم السماء بل ان ترفع الارض الى السماء وتقع عليها وكان ذلك يتضاد ويتنافى او يستحيل وقوعه والله لا يجري تدبيره على ما يلزم به المحال

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهل رايت يا عبد الله طبيبا كان دواؤه للمرضى على حسب اقتراحاتهم وانما يفعل بهم ما يعلم صلاحهم فيه احبه العليل او كرهه فانتم المرضى والله طبيبكم فان انقدتم لدوائه

شفاكم وان تمردتم عليه اسقمكم وبعد فمتى رايت يا عبد الله مدعي حق من قبل رجل اوجب عليه حاكم من حكامهم فيما مضى بينة على دعواه على حسب اقتراح

المدعى عليه اذا ما كان يثبت لاحد على احد دعوى ولا حق ولا كان بين ظالم ومظلوم ولا صادق وكاذب فرق ثم قال يا عبد الله واما قولك او تاتي بالله والملائكة قبيلا

يقابلونا ونعاينهم فان هذا من المحال الذي لا خفاء به ان ربنا عز وجل ليس كالمخلوقين يجيء ويذهب ويتحرك ويقابل شيئا حتى يؤتى به فقد سالتم بهذا

المحال وانما هذا الذي دعوت اليه صفة اصنامكم الضعيفة المنقوصة التي لا تسمع ولا تبصر ولا تعلم ولا تغني عنكم شيئا ولا عن احد يا عبد الله اوليس لك ضياع

وجنان بالطائف وعقار بمكة وقوام عليها قال بلى قال افتشاهد جميع احوالها بنفسك او بسفراء بينك وبين معامليك قال بالسفراء قال ارايت لو قال معاملوك

واكرتك وخدمك لسفرائك لا نصدقكم في هذه السفارة الا ان تاتونا بعبد الله بن ابي امية لنشاهده فنسمع ما تقولون عنه شفاها كنت تسوغهم هذا او كان يجوز لهم

عندك ذلك قال لا قال فما الذي يجب على سفرائك اليس ان ياتوهم عنك بعلامة صحيحة تدلهم على صدقهم قال بلى قال يا عبد الله ارايت سفيرك لو انه لما سمع منهم هذا عاد اليك فقال قم

معي فانهم قد اقترحوا علي مجيئك اليس يكون هذا لك مخالفا وتقول انما انت سفير لا امير قال بلى قال واما قولك يا عبد الله او يكون لك بيت من زخرف والزخرف الذهب

اما بلغك ان لعظيم مصر بيوتا من زخرف قال بلى قال افصار بذلك نبيا قال لا قال فكذلك لا يوجب لمحمد لو كان له نبوة ومحمد لا يغتنم جهلك بحجج الله واما قولك يا عبد الله او

ترقى في السماء

[illegible]

او ترقى في السماء ثم قلت ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه يا عبد الله الصعود الى السماء اصعب من النزول عنها واذا اعترفت على نفسك انك لن تؤمن

اذا صعدت فكذلك حكم النزول ثم قلت حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه ومن بعد ذلك لا ادري او من بك او لا او من بك فانت يا عبد الله مقر بانك تعاند حجة الله عليك فلا دواء لك الا تاديبه على يد اوليائه

من البشر او الملائكة الزبانية وقد انزل الله تعالى علي حكمة جامعة لبطلان كل ما اقترحته فقال الله تعالى قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا ما ابعد ربي عن ان يفعل الاشياء

على قدر ما يقترحه الجهال بما يجوز وبما لا يجوز وهل كنت الا بشرا رسولا لا يلزمني الا اقامة حجة الله التي اعطاني وليس لي ان امر على ربي ولا انهى ولا اشير فاكون كالرسول الذي

بعثه ملك الى قوم من مخالفيه فرجع اليه يامره ان يفعل بهم ما اقترحوه عليه [illegible] فان الايات والمعجزات التي نزلت فيها تلك

التي اقترحوها [illegible] طلبها عنادا ومنعت الحكمة الباعث عن صدورها ونزولها وصرفت الحكمة عن القوم نزول عذاب الاستيصال [illegible]

وعدم ايمان القوم [illegible] وليس المراد منها مطلق الايات والمعجزات [illegible]

ام لا كل ذلك ظاهر جدا [illegible] تلك الايات [illegible]

صدور [illegible] که علم به آنکه قرآن از آن حضرت [illegible]

زیرا که هزاران هزار هستند [illegible] معجز [illegible]

که [illegible] علم بمعجز بودن قرآن از آن حضرت [illegible] معارضه [illegible]

بیان [illegible] از اخبار مسلمین [illegible] معجز بودن قرآن [illegible] از قرآن معجز بودن

بقیاس بر کتب مصنفین [illegible] اکنون [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مضمون اسرار الایات و مجمع [illegible] المعجزات [illegible] قرآن از آن حضرت و علم بمعجز بودن

هر دو حالت [illegible] اعتراض معارضه [illegible] حصول علم برای ما از روی اخبار مسلمین [illegible]

ثانیا بعد از تسلیم اینکه حصول علم از خبر متواتر مسلمین [illegible] در اینجا به معجز بودن قرآن [illegible]

معجزه بودن قرآن [illegible] که هزاران هزار هستند [illegible]

بعض منقطعین

اما مثل را محال و دور نیست زیرا که مقصود مستدل همه همین است که معجزه قرآن که هو معجز الیوم معلوم برای همه باخبار متواتر از مسلمین است نه آنکه خود

نفس قرآن به تنهائی قطع نظر از وصف معجز بودنش متواتر از اسلافیان و خصم مقام الحق این است که متواتر رسیده است که کذی بقرآن شده است و اثبات نبوت

اقلا عدم اتیان بالمثل طالبین قدرت و عجز گردانیدن تو مراد از آن نیست مستند و مربوط الصرف اراده با وجود قدرت بر اتیان است [illegible] تواتر چنانچه

اتیان از مولف و مخالف هر چند ضرورت و تعیین شده مفهوم سلف صالح در مورد آن [illegible] از احتجاج [illegible] همانکه اکنون اگر

بر روی کار آمده کان قانون سلف را درهم شکسته دستور تازه از باب ربط [illegible] بدین متانت و قوة را شکسته به سند [illegible] تمامیت حجت نقض [illegible] دارد

و اما منع از سخن دیگر پس در اینجا که گفته است لکن در سایر معجزات باعث قوی هست که قول مسلمین که مدعی [illegible] قبول نمائیم که آن تبدیل دین باشد

چه تبدیل دین بالاتفاق [illegible] نمودن [illegible] که دعوی تبدیل دین بالاتفاق قانون نمودن است [illegible] صاحب

[illegible] احتجاج صحیح و وجه [illegible] مراد از دین در اینجا دین مطلق است چه باطل چه حق باشد مراد دین حق

مراد خروج از مطلق دین باد دین [illegible] مطلق است و مراد از امتناع [illegible] امتناع [illegible]

و استحاله عقلا [illegible] دعوی [illegible] البطلان و وارد است چه خروج از مطلق دین [illegible]

خارج از [illegible] امتناع [illegible] وجود و عدم [illegible] ظاهر است که مستغنی از بیان است و خروج از دین حق بباطل [illegible] خارج

امتناع و استحاله [illegible] بالاتفاق [illegible] ممنوع عقلا [illegible] از مطلق دین خارج از [illegible] و خروج از [illegible]

[illegible] و در قطع [illegible] رجوع با حوال امم سالفه و اصحاب [illegible] مستندة [illegible] کفره و ارباب شرایع منسوخه

منکران شرایع حقه ناسخه [illegible] و بیان برهان از مقوله اقامه حجت و برهان [illegible] ادله نمودن است و خروج از هر دین باطل [illegible]

[illegible] باهره عقلیه و حجج بالغه قاهره حکمیه [illegible] مبین و روشن است و دخول در دین حق مطلق مجمع و مرجع هر دین حق [illegible] حضرت ختمی

الانبیاء و سید المرسلین و ملت بیضای آن ختمی کمال طه و یس صلی الله علیه و آله [illegible] کما [illegible] بموجب این [illegible] باهره و آیات بینات

واضحه ظاهره و حجج بالغات قاهره اکنون لازم و واجب است خروج از آن بلا عذر [illegible] از همه جانب خسران و عقاب ابدی و زیان

سرمدی را موجب [illegible] صلاح و فلاح [illegible] صواب و رستگاری در مآل و مآب [illegible]

از [illegible] آمد [illegible] و دخول در دین حق بعد از ظهور [illegible] حقیت آن بغیر [illegible] و ابلیت [illegible] مقتضای [illegible]

دلشکبار و عناد

بسم الله الرحمن الرحیم

و اشکبار و عناد [illegible] مبدأ و معاد [illegible] و طبیعت [illegible] فطرت و عدم طهارت مولد از الکای خباثت نه از وعلامات [illegible]

حجت و برهانات و انکه [illegible] احوال امم سلف و خلف و توقع خروج از دین باطل و دخول در دین حق چه جای جواز از وقوع آن از اسلاف [illegible]

از بدو خلقت عالم تا حال احدی از همه طوایف و قبایل امم چه از عقلا چه از جهال مصدر این مقال سخیف سکال نبوده که این دعوی [illegible]

از کمال عداوت و کودنی و [illegible] از نهایت [illegible] خاصه [illegible] اتفاق از مدعیان [illegible] در این دعوی [illegible]

نمودن خاصه [illegible] جلوه دادن از تدلیسات [illegible] و اما [illegible] که در این سخن [illegible]

در [illegible] باعث بر قبول نمودن سخن مدعیان در مقام ابراد این عبارت که آن تبدیل دین ما [illegible] و اعتراف [illegible] قبول [illegible]

دین مبین اسلام و اباء و امتناع [illegible] از قبول [illegible] مقام [illegible] علیه و آله الکرام بر فرض تحقق تواتر و شرایط معتبره در خبر متواتر [illegible] معجزات [illegible]

صلی الله علیه و آله و اربعین [illegible] سلام الله الملک العلام [illegible] و تعصب و [illegible] تعلیل [illegible] تبدیل دین بالاتفاق [illegible]

کاشف از این است [illegible] قبول نمودن اسلام و در مقام اگر مستند بعدم تحقق تواتر و شرایط مذکوره باشد [illegible]

و بر فرض صحت [illegible] مستند [illegible] و در صورتیکه [illegible] بیهوده [illegible]

[illegible] اعتراف [illegible] و عصبیت [illegible] دین باطل [illegible] خصم [illegible] اعتراف به بطلان [illegible]

[illegible] سهو الکاتب [illegible] القلم [illegible] عالم [illegible] اگر [illegible] تحقیق

[illegible] سررشته [illegible] جواب [illegible] الزام خصم [illegible] در مقام [illegible] برهان تام و حجت تام از [illegible]

سابق از [illegible] برای طالب حق و صاحب بصیرت [illegible] هدایت [illegible] سلف صالح و اسلوب [illegible] چون طایفه [illegible]

[illegible] راه هدی [illegible] بر حسب [illegible] اسلوب [illegible] برای [illegible] برادران [illegible]

راه هدی [illegible] و الهام [illegible] و ظهور [illegible] نقض [illegible]

[illegible] و [illegible]

برغم [illegible] خصم [illegible] عناد [illegible] قطع نظر از طریقه برهان [illegible]

برغم انف خصم [illegible] عناد [illegible] قطع نظر از طریقه برهان [illegible]

علم بعد از ادعای نبوت از آن حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله از روی کماله و ظهور معجزه از آن حضرت بر طبق ادعا و دعوت بر اهل عالم است از راه تواتر

بنوعی که قابل تشکیک و محل تردد و تردید نیست و علم ما اکنون بهمچنین چون علم بوجود بلدان نائیه مانند مصر و حبش و احوال امم سابقه چون ملک جم

بهر جهت از در درجه یقین برسیم فرقی و تفاوتی نیست و هر دو علم با هم برابر و بمنزله حاصل شده از یک مخبر و خبر بند و مطلق معجزات آنحضرت

یکی ظاهر و مشهور برای همه این که قرآن مجید متواتر است از آن حضرت بنقل صحیح معجزه تحدی و طلب اتیان بمثل و معارضه آن از بلغای عرب

بودن قرآن بجا بر هنرها در قصوی مراتب بلاغت و اعلا درجه فصاحت بعد و بنظم و اسلوب و نکات عجیبه و ترکیب غریب و نغز و نهایی

العرب بلیقهم و علماء الفرق بطهارتهم و علماء ستهم و الفنون العربیة الادبیة واقع بودن و بنا بر مختار ابن [illegible] جمعی از اصحاب

موجه مورده از وجوه صحاب بودن و جمیع مبانه ارای مختلفه مختلفه از قوم و در بنا بمودن است که اهل قدر را داده رتبه در بنا و وجوه مختلفه

بنحوی که بتوصیف صورت تفسیر بر برزنه است بسبب قدرت کردن با کشف اراده بنفای قدرت بمودن معجزات بغیر علی از منزله را

قران و آیات آن بجا بقا بر بدیهیات فضلا غالب و به اولا از جهت اختیار بعبارت صعبه مستصعبه مهلکه بر معارضه سهله افتی را از بابهای نجات

خاتمه بهره و ابان است و نماید اگر صورت مشروع وقوع بر برزنه بود چون وقایع متواتره معارضات معروفه از اتباع است بما رسیده بود

بر نقل امثال مرده فصیله از روی تعارفات اغراض قبایل و اقتضای اعراض طوایف و معتبر بکثرت و نقل امثال آنکونه وقایع و امور متوفر الدواعی

و قلت فرد و علی بر نقل آنکه نه از امور بر نه است که خبر رسیده از آنجا و عدم نقل ان موجب علم بعدم وقوع آن بر وجه قطعیت [illegible]

در عهد ملک جم و روزگار رستم و کیش ملک و شوکت و اقتدار نامداری چون جمشید و رستم و هم امثال اصحاب شهرتی چون رستم پهلوان

هر یک از آن دو نامدار نیز در تمامی عالم بجید هر یک چون جم و رستم مشهور عالم گردیده قصه آنها نیز در تمامی روزگار بتعاقب لیالی و نهار و

هر طرف و دیار آمده بود و هستم است که در هیچ زمان امر فصاحت و بلاغت و ربان عرب بمثابه او زمان رسالت قریش و دوران آن و کیش بر بست بر

جهات قریش ترقی و ترفع نیافته بود و متاع کمال بلاغت و فصاحت بسرمایه جابلیت آن قوم در هیچ بازاری چون بازار روزگار منزلت

قریش مقداری نیافته و در غایت سعی و طلب کار بر منزلتان قریش کمال بلاغت و فصاحت را سرمایه مباهات و فخر خود ساخته بودند بنحو مشهور و بار

و مشهور و معروف قضیه رهابن و نامی که از آنجمله کمال نادر بی ادب کوی مزیت و مزید شرف بر سابر عرب از میدان موازنه و معارضه بر بودن

ربوده بودند از زمان نزول قران و تحدی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله از ایشان بمکابان و خصوص آنحضرت در مکه معظمه رفته ایشان بمثل از ایشان

دو ماندن

دو ماندن ایشان و هر خاسته دلان از عهده نزد یکبارگی چه جای ایشان بمثابت آنکه بناچار رو بمعارضه بحروف مقطعه حل از کار کنده و بمحاربه پیوسته

چنانکه مسلم و معروف است بر و خنجر بودند نقلت مقال التوضیح حال علامه اعظم نابحر ربع الله قدره و علی [illegible] در کتاب مستطاب مذکور در این مقام منقول و مذکور نموده

خواطر صاحب تشکیک و شبهه می گنجد و در حق شیخ راسخه گفته اند که اعظم دلایل کسانی که منکران قریش قادر بر معارضه قران نبودند مضطر شدند

انتساب مقاتله و قتال و حرب جدال و هلاک شدن ضایع و اعیان آن طبقه و ظاهر است و معلوم کلی که جای شبهه نیست اسلامیکه اگر مقدور ایشان

بودی الزام معارضه قران هر آینه اختیار آن می نمودند و قرار هلاک بخود نمیدادند و مقاتله بسیوف از ترجیح بر معارضه بحروف هیبتا ادند پس ثابت

بودن قران و چون معلوم است بتواتر ادعای آن حضرت نبوت را و اتیان بمعجزه قرآن مجید و کذی بالا پس ثابت شد نبوت آن حضرت انتهت عبارته

بهتا بعینها و در مقام تلخیص ادله و حصر ادله بر نبوت آن حضرت طاب ثراه باین عبارت در آن کتاب مستطاب فرموده اند و ذلک بیبه از اینه دلهای

الاول انه علیه و آله السلام ادعی النبوة و اظهر المعجزة اما ادعاء النبوة فبالتواتر و الاتفاق و اما اظهار معجزه بنابر آنکه ظاهر شده و ثابت گشته اما بر حکمای

و علمای محصلین که عالمند بعلوم عقلیه و اصول معارف یقینیه بسبب وجود معجزه قران مجید بتحرد الاشتمال علی اصول التوحید و حقایق المعارف

الی اونا درجه لا فلسفة الفلاسفة نسبة [illegible] مدة الدرجة و الا اختص فضلا عما ادا انضم الیه ما روعی فیه من الحقایق الادبیة و الدقایق العربیة

چه نزد ایشان اعجاز قران باشتمال او است بر اصول توحید و حقایق معارف الهیه که نرسیده است باونی مراتب آن حکمت فلاسفه اولین و معرفت

اهل دین با اهل ایمان با قصی مراتب فکر و نظر و بنا و وصول ایشان با علی مدارج شهود و کشف عرفان بملاحظه آنکه مشتمل است بر حقایق علوم

ادبیه و دقایق فنون عربیه که فصاحت فصحای عرب با کمال مهارت و قدرت بلاغت بلغا در اعجاز ادرجات نرسیده و بعضی در اعجاز قران باشتمال بر

کافیست و حکما و عرفا همین که اشتمال بر دقایق عربیت کافیست و سایر علما چه جای آنکه اعتبار کرده شوند کلا الاشتمالین با هم و اما بر جمهور ناس از

من انه صلی الله علیه و آله ادعی النبوة و اظهر المعجزة مثل شق القمر و حنین الجذع و تسبیح الحصاة و اشباع الخلق الکثیر من الطعام القلیل و نبوع الماء من بین اصابعه

الی غیر ذلک لغیر ذوی من الامور الغایبة الماواته مثل قوله انی لکم بتفلت من آیات الیل ان ولد تم و مثل قوله انه محبوب و انه احد من بدیه علی علیه و الاولی

علی سرته و مثل خاتم النبوة الذی کان رسامه علی کتفه و مثل طول قامته عند الطویل و وسطه عند الوسیط و مثل رؤیته من خلفه کما یری من قدامه

الی غیر ذلک من الامور المتعلقة بصفاته العلیا و افعاله و حواله الخارقة للعادات التی لا یمکن ان یحصی و اشتهر اما ضبط منها و احصی صنف بعد علی الاف

چه جمهور چون عارف بحقایق علوم حکمیه و دقایق فنون عربیه نیستند پس قرآن معجزه برای ایشان نتواند شد بلکه معجزه برای ایشان امری است متواتر با المعجز

اخبر مطلق معجزه نمودن و قضایای مشهوره و قصه‌های مذکوره نیز اگرچه منقول به اخبار احاد است اما قدر مشترک بین الجمیع که مضمون جمله مذکوره است
بعنوان من ادعی النبوة و اظهر المعجزه متواتر است و نیز معجزه قرآن و دلیل بر این جمهور متواتر است آنانکه از انبیا از برای محققین از خواص است بلکه
بنا بر اینکه متواتر شده که تحدی آن سرور بقرآن یعنی در معرض معارضه در آوردن جمیع بلغای کامل در بلاغت و فصحای بالغ در فصاحت را من العرب العرباء
والمهرة الادبا مع کثرتهم کثرة الرمال و اشتهارهم بغایة العصبیة والحمیة حمیة الجاهلیة فی الجدال و تهالکهم علی المباهات و تفاخرهم فی المبارات فعجزوا عن
الاتیان بجواب و بما یدانیه ولو باقصر سورة حتی اثروا المقارعة بالسیوف علی المعارضة بالحروف و بذلوا المهج والارواح دون المدافعة بالرماح فلو قدروا
بالمعارضة لعارضوا ولو عارضوا لکان لنا [illegible] لنقلوا الینا [illegible] والدواعی علی نقل امثالها [illegible] و عدم الصوارف عنه [illegible] فصحای زمان
رسالت همگی کامل در بلاغت بودند و بالغ باقصی درجه فصاحت پس اگر قدرت بر معارضه داشتندی مقاتله بسیوف را بر معارضه بحروف اختیار
نکردندی و حال اینکه مقاتله بر معارضه اختیار کرده بمهالک رسیدند و نیز اگر معارضه واقع شده بودی هر اینه منقول میشد چرا که بسیار [illegible]
انکه دواعی بر نقل امثال این بسیار است و حال آنکه معارضه اصلا منقول نشده پس ثابت شد بنا بر عجز ایشان و همین مراد از معجزه و این عمده دلیلهاست
که موجب الزام و اسکات خصم است بلا شبهه و دلیل دوم مجتمع بودن در حضرت اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده و سیر مرضیه و آداب [illegible] و کمالات
جلیله من العلمیة والعملیة و محاسن نفسیه و بدنیه و محامد نسبیه و حسبیه بحیثیتی که جزم کند عقل بامتناع اجتماع آن در غیر نبی و دلیل سیم هرکه نظر کند
در آنچه مشتمل است شریعت مطهره او بر تحقیق بالاعتقادات و المعاملات و السیاسات و الاداب [illegible] و بداند انچه در ابواب [illegible]
مصالح جزویه نافعه در معاش و معاد هر اینه شک [illegible] که امور مذکوره نتواند بود مگر بر صنع الهی و وحی سماوی و دلیل چهارم آن حضرت با ضعف [illegible]
و غایت فقر در اموال و ندرت انصار و قلت اعوان [illegible] برخواست [illegible] جمیع اهل عالم و سکان ارض چه اعاد و چه اوساط و چه اکاسره و چه جبابره
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

القویم و [illegible] الامور و [illegible] الجمهور چه از زمان [illegible] فترت رسل و تفرق [illegible] و انحراف [illegible] و [illegible]
و مردم بامور باطله مشتغل [illegible] عبادت اصنام بود و [illegible] تعظیم نیران و [illegible]
[illegible]
للعالمین [illegible] و [illegible] الانبیاء [illegible] عبدالله خاتم النبیین و سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
[illegible] دلیل ششم چون نبوت انبیای سابقین ثابت [illegible] صحیح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والاركان والمباني المصطفية التي يجب بناؤها على طالب الحق والحجة وصاحب العبرة والبصيرة ولا مفر منها ولا مخلص عنها في احقاق الحق وازهاق
الباطل على وجه الحق والحجة تتم الحجة فانها التي هي الرابعة من تلك الخمسة التي حكم بكون كل واحد منها اقناعية لا برهانية وتصير برهانية وحجة بالغة
باهرة في هرة قاطعة لمادة كل شك وشبهة وكل ريب وشبهة ولقد رتبنا لانها مهما دي ومبادي لا تاتي لواحد منها في المتانة والرزانة وما تستلزمها
واقامت عليها من واركان لا لكافي لواحد منها في القوة والمتانة ولعمر الحبيب انها الحجة الحقة وهي الحجة كيف لا وهي تمام الحجج ومرجعها ومجمعها بحيث لا ينبغي
ان يوصف بتمام الحجة والاية الجامعة كيف لا وبها يثبت اصل النبوة والولاية بخلافة النبوة والنبوة الجهرية المقصودة بالاصالة بهذه الرسالة
وخصيصة هذه النبوة وكمالات الخفية وتوابعها ولواحقها الخفية التي يكون منها كون القرآن كلاما تاما خاصا في الاعجاز والمعجزات وجميع الكمالات
والايات التي تثبت البراهين وجميع الكتب الكمالات العلمية محتويا على اصول الكتب وغير ذلك من العجائب والغرائب القرآنية وبه يثبت خفية الولاية
والولاية المطلقة وكمالاتها الباطنية وبركاتها الفائضة وثمرات شجراتها الطيبة وثمرة الثمرات المقصودة بالذات من كلية تلك الشجرة وبه يثبت
دور الكرات الدوارة وسير السيارات ونبات النباتات السيارة وخاتمة سير الدرة السيارة لسبب انه الفائز من الفاتحة الى الدرة والقاعدة
الى الدرة والمراد اصله سرها بعين انه والفاتحة وبه يثبت الحجة سبباجة العهد صاحب الزمان وخليفة الرحمن حجة الكلية خاتم الولاية اي حضرة
الوارثة عليه سلام الله الكامل التام الشامل وصلواته الدائمة وبركاته القائمة ويكشف بها عن وجه غيبته الحجة وعن سر الغيبة ووجه الحكمة
كون استكمالات الحجة العرفانية بالذات مجمع الغايات مرجع الطاعات في المجاهدات والعبادات مقصودا بالحجة من بقاء انتظام الكل ومن كلية
العلوي والسفلي ونظامها التنظيمات على وجه كون وجوده عند الغيبة الكبرى لطفا ظاهرا جليا غير خفي معدا اعز الجلي من بقاء الطاعات
كون غيبته حضورا بوجه آخر لواحد منا عليه سلام الله بذلك الوجه ويكشف الكرب عنا وعن كل البرايا ويدبر لنا ويتصرف فينا ويستفيض من الله سبحانه
علينا ويرشدنا ويهدينا وغير ذلك من نتايج تلك الحجة التي يكون من ثمراتها ابطال مذاهب شتى التي القائلين من اليهود والنصارى والعامة من اهل السنة
من الخارجين عن طريق الحق المبين اي جاحدي المنكرين للائمة المعصومين اي طه ويس صلى الله عليه وآله ولعمر الحبيب انها جليلة القدر عظيم المنزلة عام
تام الفايدة لا يحتاج معها الى تواتر المعجزة وغيره من حجج مستندة لا ثم ضعف وضعف ولا تستغرب بها الحاجة فانها مقتبسة من مشكوة انوار
مخازن اسرار النبوة خزائن الحكمة والمعرفة معادن العصمة والطهارة عليهم الصلوات الدائمة والتسليمات القائمة وهي ماخوذة من طريقهم المنيف ومعجبهم
عند احتياجنا الى الاحتجاج والمحاجة في هذه الغيبة الكبرى والمحنة المتمحنة العظمى التي يكون فائدة القصوى من انزال الكتب من السماء وبعثة الانبياء

كانوا خلفا

كانوا خلفاء لمن تم به النبوة ومظاهره ومراياه في الولاية بل سلسلة متواترة في الخليفة بالحجة اذ منزلة حقائق سائر الانبياء على ما تشهد والسلف من الحجة الجهرية
منزلة الوجه من الكنه والحجة وهي حقيقة الحقائق كلها وتكون كل الاشياء حقيقة وتقلبها تجليه بحق على الاكل كلها ولوازمها من تلك الحجة الجهرية بحسب بعضها الجسم
الذي يعطي في الاشياء كلها بعين الحجة الاول ولكن خلافه من الحجة الحق الغني على الاطلاق الظهور من تعالى شانه الذي هو الحق الاقدم المتجوه بالنور
في الحجة ومن بيان ان منزلته للاشياء كلها حقيقتها وتقلبها من الحجة الجهرية بمنزلة الخليفة الحقة فهو ما اوضحناه صدره مما سمعناه من اهل الاعتقاد
كلامهم على البرهنة فانهم من اولهم الى اخرهم نزلوا طريقة التنزه عن الاقتباس وعند الخواص سواكانوا كذلك ذا منتهى الحجة والقبلة على التواتر من الناس من حضر
طريق القطع منها بالتواتر ووقعوا فيها وقعوا من الاشتباه والالتباس ومن ضاع الاجتهاد لانهم خلوا من صدد ما كان تنبيه ومن حضور الوسواس الذي كان في عزمه
الذي يوسوس في صدور الناس اذ انه ذهب داوده فهم واما اختيار طريق التواتر وترجيحه على الطرق العقلية في امثال هذه المطالب لكون مداركه حسيا وكون مداركها عقليا
بان العقل يتطرق اليه الشبهة والشكوك التي يتحير بل يتعذر دفعها وازالتها عن القلوب واستبعاد طور بالجمهور بخلاف المدارك الحسية فانها سالمة عن معارضة
الوهم للعقل في المبادي النظرية كما هو المشهور وعليه بنى كلام ذلك العلامة المحقق العارف باسرار الحقائق والواقف برموز المرموزات المكتومات المروية من
والاكابر من اسرار الطوائف الذي وقع في اختيار طريق التواتر منها على ما صرح به في الكتاب المذكور فهو مخالف البنيان ومتزلزل الاركان اما اولا فان
منار الغلط والخطأ والطغيان وملاك الظن والوهم والحسبان والشبهة الاسمان وحيث الصيرورة العلم والقطع متكل على الوهم والحسبان وموجب التيقن والايقان
وباعث الاحكام والايقان انما هو موجونه من كنه العقل والراجعة اليه والمرافعة لديه كيف لا واي كونه في الاحكام الحسية ضرورية كانت او قريبا من النظرية كما
بعض الصور التواترية انما هو العقل المتميز بين الوجهين المعرفة الحسية والقطعيات الحسية التي يتيقن بها بالبداهة او القريب منها وفيه من القوة
واما ثانيا فان مرتبة قدم العقل على جهة غلبة حكم الحس والوهم والا فالعقل الصريح الغالب على الحس والوهم لا يزل قدمه الا على الهداية وشأنه
الاصابة والخلاص لمن اصابه الحكمة لا يتصور الا باصابة العقل ومرتبة العقل كلية لا يتصور الا بالحس او الوهم والوهم من صاحب اسرار التشبيه
الادراكات الحسية والصفات القوى الحسية واما ثالثا فان المعجزات الحسية تشتبه غالبا على الجمهور بافعال السحرة والمشعبذين والكهنة والمنجمين
للجمهور بل لكثير من اصحاب العلوم الرسمية عند الاشتباه ولا الكشف الا بالرجوع الى اولي العلم والحكمة والمعرفة والتقليد لهم كما صرح والمعرفة بذلك العلامة
ملاحظة في ذلك الكتاب بعد حصر وخصص الجمهور من الناس في تحصيل العلم والتميز والمعرفة ويعتمد بهذه المعجزات الحسية عند الجمهور وبالاطلاع على تواتر
ظهورها عن النبي زوال ظهور المعجزة عند الغيبة وبثبات كونه معجزة مدرك صحيح حين تشبه بافعال حربي ومشعبذ وكاهن وما شابها وتميزان يجعلها

دعوت بسوی خود دعوت بسوی باطل تواند کرد ولیکن موقوف است بعقلی که تمیز میان حق و باطل تواند کرد و بالاخره محتاج بتقلید علما شوند و لهذا

منه ره وامثال هذا من سایر اصحاب اعتراف بان الملاک هو البصیرة العقلیة دون البصر وان المدار تماما هو علی المعرفة والتفکر والتدبر دون الاخذ

بالعین والاستماع بالاذن کما لا یخفی علی البصیر کیف لا وقد امر الله تعالی فی کتابه الکریم حیث امر بالتفکر والتدبر والنظر ودوام کل المدار علی العقل والمعرفة

کیف یوجه قوله تعالی ولا یتذکر الا اولوا الالباب وقوله فاعتبروا یا اولی الابصار ونظائرها من الآیات وهذا ظاهر جدا [illegible] والحق

بالتصدیق الذی جنح الیه الخصم الجحود العنود والجرح المنکر للحق المعتقد لصریح نقیضه والمعارضة معه بالاحتجاج علیه بالالزام والاسکات لم لا یتصور الا بالحجة

الباهرة الظاهرة ثم الغالبة القاهرة العقلیة والبرهان النیر القاطع الذی لا ینقض بنیانه ولا یرد علی ارکانه من المبادی العقلیة والاسس القوامیة علی البناء

ولا یفید ذلک فی مثله من نوع المعجزات الحسیة لانکاره کونها معجزة باستناده الی احتمال السحر والکهانة کما کانوا یقولون انما سکرت ابصارنا وسحرنا

فالتصریح بالآیات القرآنیة والآثار المأثورة ولا یؤثر فیه التواتر نفسه فضلا عن دعوی التواتر لاعتقاده بنقیض ما یکشف عنه التواتر ویخبر عنه

المتواتر کیف لا ومن شرائط تأثیر التواتر واستفادة العلم والقطع من الخبر المتواتر کما سیمر علیک عدم الاعتقاد بنقیض المخبر عنه بالتواتر

به علی الاصول ویقبله بقبول حسن اجلة العقلاء والفضلاء معذرة ومن هنا ومن اجل هذه النکات اللطیفة والجهات البدیعة النزیهة التی [illegible]

ولا سیما فی هذه المرتبة المعهودة لاصلاح ما فسد من الخصم الجحود العنود البالغ فی اللجاج [illegible] باسلوب [illegible] او استنادا الی الاصول الاصلیة

دون ما فرع علیها من الفروع النبیلة الکریمة فنتبصر ونتفطن ما اعتمد علیه ترک الافتداء [illegible] احقاق حق هذه العقیدة العتیقة الحقیقیة بذل

الوسع والطاقة فی الحقیقة [illegible] علی هذه الاساءة لا ادب [illegible] ترک الافتداء بالاکابر والاجلة [illegible] خرق العادة واختراع الطریقة [illegible] اظهار

بل الباعث الاول هو [illegible] معادن الحکمة والمعرفة [illegible] الاسوة الحسنة [illegible] علی اصحاب العبرة والبصیرة والترغیب والتحریص

لطلاب الحقیقة [illegible] کیفیة [illegible] العلوم الحقیقیة والحکمة [illegible] والاهتمام به وبذل

الجهد فیه بقدر الوسع والطاقة البشریة [illegible] المطلوب من المبدأ [illegible] والعبودیة [illegible] الطیبة التی [illegible] والدعوة بالرسالة

لیست الا التحلی بالحکمة والمعرفة التی یعبر عنها بالعلوم الحقیقیة وکان ما قد خرجنا [illegible] بالصدد ههنا [illegible] والتوفیق من لدیه [illegible]

واما سخن از معجزات غیر قرآن پس مجمل سخن آنست که [illegible] در صورتیکه [illegible] اعاد [illegible]

انچه از معجزات آنحضرت [illegible] بقدر تواتر رسیده و قدر مشترک [illegible] که تواتر [illegible] مشترک [illegible] باشد

تحقیقی

حتی تحقیقی تحقیق حقیق بتصدیق اینست که منع نتیجه الزام و اسکات خصم جحود عنود لجوج بدرستی منکر مدعی معتقد نقیض [illegible] واجب عدم

تحقق بعضی از شرایط افاده تواتر چه باللفظ چه بالمعنی در آن لاجرم جز این [illegible] متواتر بودن معجزات در اثبات نبوت [illegible]

خصم لجوج [illegible] چنانکه نموده شد [illegible] عقیدت اقتباس نور [illegible] نتواند نمود و آنکه حق حقیق دلیل [illegible]

از احاد معجزات غیر قرآن آنحضرت [illegible] از صفات ذاتیه چه فعلیه چه قولیه چون قصه متواتره [illegible] خلق [illegible] کفرت [illegible]

[illegible] قدام [illegible] نسبت [illegible] بدن شریف لطیفش بجهة غلبه ملکوتیت در آنحضرت [illegible] و غیر ذلک [illegible]

و الاجلا آنچه از انها [illegible] تواترشان [illegible] قدر مشترک غیر منحصرست ولیکن چون تأثیر تواتر و افاده و استفاده علم و قطع از خبر متواتر حسب التحقیق علیه

[illegible] فروع [illegible] در کتاب [illegible] حق حقیق از ذوی خلوص عقیدت و صاحبان عبرت و اعتبار از اصحاب بصیرت و استبصار

از [illegible] عقیدت [illegible] دلالت بر [illegible] طریق اثبات نبوت حضرت خاتم [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

تواتر [illegible] اول [illegible] تواتر [illegible] مسکت و ملزم خصم لجوج [illegible]

مفید علم و یقین [illegible] متواتر بودن خبر از معجزات آنحضرت [illegible] حجت و برهان بر خصم لجوج [illegible] نمودن از جهه [illegible]

و الزام و اسکات خصم از جهه حجت و برهان در این صورت متصور [illegible] تواتر [illegible] شرایط افاده خبر متواتر علم [illegible] فرموده [illegible]

که عالم عارف [illegible] در کتاب مزبور [illegible] عبارت [illegible] که مراد از تواتر خبر دادن جماعتی [illegible] وقوع و وجود امری از امور [illegible]

از کثرت [illegible] تفرق [illegible] کثرت و تفرق [illegible] که عقل تجویز اتفاق و مواضعه [illegible] بر کذب نکند و نزد محققین [illegible] تواتر

معین و معتبر نیست [illegible] از عدد [illegible] علم حاصل شود [illegible] از عدد [illegible] حاصل نشود [illegible] از عدد [illegible] حاصل شود

تواتر حصول علم قطعی است و در حصول علم قطعی از تواتر [illegible] خبر معتبر [illegible] مجرب [illegible] و منقولات [illegible]

حصول شبهه که اکثر مردم [illegible] باشد پس خبر دادن [illegible] از اعتقادات موجب حصول علم برای [illegible]

در هر مرتبه [illegible] عقل تجویز اتفاق [illegible] بر کذب نکند [illegible] نقیض خبر منقول [illegible]

معتقد نقیض [illegible] حصول علم [illegible] هر خبر متواتر که [illegible] مفید علم قطعی باشد

[illegible] صاحب بصیرت و طالب حق [illegible] خلوص عقیدت [illegible] اگرچه خبر [illegible] و ظهور معجزات

بر طبق دعوت از حضرت ختمی مرتبت علیه و آله السلام او ارنبی لکلام در تواتر و افادهٔ علم و قطع بر سبیل ضرورت بداهت و محتاج بودن بکتب صدق و صحت با خبار ملکیم
وزرم رستم برابر و بسیار از خصوصیات معجزات آنحضرت نیز چنانکه اشارت رفت اخبار آنها بمرتبهٔ تواتر رسیده و اخبار خصوصیات معجزات مذکوره بجهت زیاده
نو فرد و اعی و کثرت باعث بر نقل خصوصیات آنها و قوه افادهٔ علم قطعی موجب تواتر اخبار خصوصیات زرم های رستم مثلا بر ترتب طلب زیادتر
که دواعی و بواعث بر نقل معجزات بدرجات از آنها و چه از او صیای ایشان از اول موجب ضرورت انتظام امور معاش عباد و امور معاد ایشان زیاده از دواعی
بر نقل خصوصیات احوال ملکیم و زرم رستم است که بالذات خلیقتی در انتظام امور معاش و معاد بنی آدم و نظام کلیهٔ عالم ندارد و ضبط و نقل آنها مبنی بر رعایت بعض
از مصالح بشریه یا اقتباس لطایف بخصوص از بنی آدم منتشر در راه عبرت و عشرت برای خلقی مطلع نظارت و لکن موجب آنکه از قدیم در کتب نقل گفته اند
هر کار روی به بهبود ندارد دیگر روی بخرابی نهاد خفی در ... و اوقات بیکی مشغول است که ... در زمان
حضور ... غیبت ... طاعت و انقیاد مرحوم است دعوی برابر بودن اخبار معجزات با هر و اخبار آیات بینات قاهره حضرت ختمی
مرتبت در ظهور و انجلا با اخبار ملکیم و زرم رستم ... مطلب الزام و اسکات خصم بدان اسم ... بابطال مذهب و ملت باطل
مخصوص و احقاق حق حقیقی تصدیق ... باطل از روی برهان و تحقیق ... و تواتر صدور معجزات با هرات حضرت تواتر بودن ظهور آیات بینات
قاهرات آنحضرت بقاعدهٔ قانون مسلم ... و از ساحت تعرض ... فرسنگ ... در اینصورت بر طالب حق ظاهر و هویدا است که
موجب براهین باهره عقلیه ... بالغه حکمیه گذشته بطلان مذهب و ملت ... مبانی خصم بد اسم در ظهور و انجلا بمرتبه است که
منوط ... از خفا ... محجوب ... از اختفا ... و مجمل کلام اصحاب این مقام ... اهتمام ... همین معنی ... اول مبنی بر تواتر خبر صدق
معجزات آن حضرت ملزم و مسکت خصم ... بر بطلان مذهب خصم و ابطال ... آن بدکیش بد اسم ... از عهده ما وعدنا من اتمام
کلام الاصحاب ... لا یبقی علیه ... لایب ... فیه مجال ... بر آمده ... بر خصم ...
... طریقه ... صورت اختتام پذیرفته است رجم ... در جواب ... تو از معنی ... بدین عبارت ...
... بیهوده ... نموده و گفته است که اما در جواب اینکه تو از معنی ... متعدد ... صاحب معجزه بودن ...
... معجزه ... متعدد ... صاحب معجزه بودن انبیا اخبار کثیره که ظهور ... از معجزات انجیل ...
کتابهای خود ... نوشته اند و همچنین چنان از برای پیغمبر ... باثبات ... بکنیم که ایشان پیغمبر بوده اند ...

چنین بنت انتهی

چنین بنت انتهی پس بدان ای طالب تحقیق و انصاف که بیهوده سرا این نظر انبیا بیهوده سرا بمرتبه است که ... و حیا بکذاشته ...
از الفاظ اشتنه باشد بگوش ای بیهوده گو اگر نه چنین بودی اثبات نبوت انبیای سلف از کجا متیسر شده بودی ... نقض ... انجیل و قبله ...
از هیچ از پیروان ایشان و وجه جهل در نهایت سید است چه خفا و خفایی در بطلان کیش و ایمان انجیل و امثال و اقران او در نزد ارباب علم و معرفت
و ارباب بینش و دانش و صاحبان طریقه استقامت صورت شبهه ... امثال ... بیان ... عنکبوت نادان بیک ... از ... دوام
ندارد ... از هم گسسته می آید پس ... عبرت و اعتبار ... ارکان ... دانش و بینش اصحاب بصیرت و استبصار ... از انبیا
موجب ... پیروان ایشان از علما و حکما ... که اولا بنیان بنیاد بطلان مذاهب و ملل باطله ایشان را مستحکم ساخته بالطال
کاهش حق ... احکام و نقض ... ایشان و بمنصه ظهور و وضوح ... بطلان ... آرای فاسد
گمراهی و ضلالت ... ظاهر و ابان ... دعوی ظهور اعجاز ... اتباع ... معجزات از ایشان ... بوقوع ...
و شعبده ... سحر ... معجزات در نظر عوام کالانعام جلوه گر است ... سوی این طایفه
... در این مقام ... بطلان دعوی صاحب ... کاشف از ... دلایل و حجج و آیات و بینات ... سحر است که
بقوت و قدرت بشریت ... خوارق عادات ... معجزه ... و لیکن تشخیص ... و ابطال دعوی ...
عهده علمای حق و بینش و حکمای صاحب بصیرت و دانش است ... از متکلمین از تقلید علما و حکما ... و از پیروی ایشان ... و ... بوده
این طایفه عوام را ضرور و در کار است و جه دیگر آنکه ... فرق میانه سحر و معجزه درخواستن از حضرت حق عز و علا است که اگر صاحب دعوی باطل است
بوجهی از وجوه کشف نماید و اگر بر حق است ... و بمعنی ... صاحب ... نورانیه ... حق ... با وجود ...
اگر با صاحب دعوی باطل مباهله نماید بالضروره غالب خواهد آمد و با آنکه در مقام طلب حق الحقیقه نموده طالب حق از صمیم سریره دل بوده ...
کشف حق بر او ... بیند ... حق الحقیقه ... این طایفه از تقوی ... نیز اختصاص بطایفه
علمای صاحب دانش و بینش وارد ... عوام را در این مقام چاره از ناسی علما و حکما و ... رجم بعد رجم اما سخن ... بیهوده ...
دیگر خصم بد اسم که گفته است و اگر گویند که هرگاه چنین باشد پیغمبر ... پیغمبر ... جواب ... برای ... اخبار معجزات
دو شرط ضرورت اول آنکه در عهد آن پیغمبر خود در کتاب ... صاحبش نوشته و مشهور شده باشد تا ... کلامش ...

دوم تیمی نمیرسد پس بدان ای طالب حق حقیقی که از روی بصیرت که حق مقام همان است که از اکابر علما در کتابهای تواتر و شرایط آن در افادهٔ علم و یقین صورت
تقریر پذیرفته است متواتر بودن خبر از معجزات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اینکه کما بشرایط مزبوره معتبره در افادهٔ تواتر محقق است و بسیاری از کتبها در نزد صاحبان
با هم بدیهیه الکه متواتر بودن هم
بصیرت و طالبان حق و حقیقی از روی انصاف سپس قرآن مجید و آیات بینات آن که شک و شبهه را مدلول و خصم خود بر جایگاه گذشت اعتراف بنموده الله که قرآن کتاب
آنحضرت است که با دعوت پیغمبری و معجزه بودن خود قرآن بر وجه اتقن ثابت شده و بسی از معجزات غیر قرآنیه نیز بخصوص معا یتضمن قرآنیه چون شق القمر بر وجه احسن
نیز ثابت و محقق میباشد و در باب سایر معجزات آنحضرت برای طالب حقیقی عرض میشود که از ملاحظه مجرد آیات قرآنیه بر اینکه آنحضرت صاحب معجزات
باهرات و آیات بینات ظاهر مستحیل بوده است ثابت و محقق میشود که آنحضرت بحجت بالغه و آیات باهره و بینات قاهره مبعوث گشته و بر طبق دعوت خود اقامه
حجج بالغه و بینات باهره نموده عقده از دلهای مصطبرین اهل اعتبار و ارباب بصیرت و صاحب فطرتان پاک بنحوی گشت و ثابت گشته ای خصم بدرستی
تو دیده و ندا کرده که پیغمبر او را ور نه همه او است دیده می باید از اینجا ظاهر و هویداست که کجست سلیقه دو خواطر خواه خصم بدر سم نیز سخن نااستوار است
در باب اعجاز و اثبات معجزات حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که الکامل منقول البینات است که در عهد خود و کتاب خود خبر از حج با فوات عبر اهین با هر
با نزده
خود ثابت و منور گشته و دانشهای که منافات و کمال مطلب تحقق تواتر بشرایط معتبره مزبوره است خواه خود و مصاحبان که دل گناهان خویش کرده باشند
شنیده میشد بر یارای با خصم که او خواه اینکه ثابت بر نمط و تواه آن لجاجت که اتفاق شنیان نموده که منور شنافته الزام یافته باشد تتمه و تکلم فیه است
دفع تقی و انات و اما جواب شبهه دیگر شخص که فرموده اند اگر که هر که شبهه داشته باشد ممنوع و مهجور از اظهار باشد و در ملت اسلام امر خلاف
که اگر کسی شبهه در حقیقت دین اسلام داشته باشد از اظهار آن ممنوع و اگر اتفاقا اظهار نماید مورد اعتراض شنیده از قتل و غیر قتل می دیده خواهد شد
ای برادر که شیطان و مکرا و خلاف طبع لطائف الهی با نفوس شبهه ای حقیقت مرتبه از عبادت و ولی خیر مقصود بروز و ظهور بحجج الله تعالی میرسد که اگر دیده عبرت
باشد بعلم الیقین میداند که غایت عذاب شده میباید که شرایط مذکوره در مقام ابلیس بر امرجه مخالفان دین فرو رفته و تقریبا موثر بنحوی افتاده که از جملهٔ ادراک
با تمره عاری گشته منزجر شده فطرت و نتیجه حبلیه از ایشان گردیده از فطرت انسانی بری و از جبلت ملکیه بالکلیه عاری گشته اند بنیان بحجج و اغوای
مسلم الحمد الکاشته بیرده یافته عنکبوت اوهام توهم منع افتاب حقیقت تابش فهم از پیدا و هویدا نموده بهتان و افترا که خود را بشان مبتلا ساخته
اندازی برادران ایمان و طالبان راه هدی طریق بر ایشان در شریعت حقه غرا و ملت مقدسه بیضاء چاره هیچ جا ممنوع از اظهار شبهه و ابراز شک در دین
وارد نشده و صاحب شبهه را از جهت جهل و بجهت علت عناد و استیلای هوای نفس ساخته اند بلکه غایت رغبت به اینکه دین بندگان خدا و رفع شک و شبهه

از دلهای عباد

از دلهای عباد و افاضه حجج بالغات و براهین باهرات برای اهتدای نفوس بسوی منزل رستگاری و نجات است در این صورت کلمه العلم بمنزلهٔ بعینه فواد
مستطیلین ثبت میشود در دین مبین حضرت خاتم الانبیاء همگی خابین و خیانتکاران و غایت مقصود از بعثت که احیای الهای اموات نسان جهالت
با طلاع آرا و افهام غایت و سیلهٔ بندگان بجانب نجات ایمان و اتقان از گرداب لجه ریب و ریبه و شک و شبهه و غرقه بودن در لجه ضلالت و
قیام نموده طریق هلاکت بر روی بندگان خدا گشوده اند سبحان الله سبحان الله هذا بهتان عظیم ابتهالا عن غلط هم اغوای الشیطان و عظیم تدلیس ابلیس و ضعفه
و جمله عقد و احکام و چگونه چنین نیست که مسکر ضروری دین مبین چه جای صاحب ریبه در صورتیکه آنکار نشنید شبهه بوده باشد اگر رفع آن شبهه
در قوه و در خور استطاعت و وسع و طاقت آن نباشد بجامعه معاقله الاسلام و لیکن بر او واجب و فرض عین است که بقدر وسع و طاقت در رفع شبهه
بلکه شک و شبهه بذل جهد و تحقیق و تحسین مدارک و ماخذ و تعلم و اکتساب از علما و پیشوایان راه هدی نموده و از طلب آن اهم الجهود تا بوده و بر علما اعلام
لجیوه واجب کفایتست که کیفیات تا ادا و اداء برای رفع شکوک و شبهات نموده و در نزد صاحب شک هدایت و ارشاد عباد کمر همت بر بسته غرقه لجه شک و شبهه
در ضرورتات و بینه رابطه بلغه از حکمت و موعظه و مجادله بحق و احسن است که گفته از لجه شک و شبهه جدل نجات رسانیده باشد نه آنکه وظیفه علما آنکه از عقد
این مسئله بر سم عجب در ماده خصم و فرض خصم چنین لطیفه است و داعی بیکه بر این کلمات و جزء و دعای شد شکستگی و هجوم هموم و غموم تسببی
بمزید علیه چون این دقیقه نیست پس این مقالات موجب براهین باهرات مکشوف گشته که صاحب شبهه در ضرورتات دین مبین ماذون از اظهار
بلکه او فرض عین است که در صورت مزبوره عرض هر گونه شبهه بوده باشد بر علمای دین مبین کرده باشد اگر چه در رفع شبهه ما فرصت بد یار بعیده
شده کشیدن آن مع ج کردیده باشد بلکه حضر در شنفتها که شدید معقد در گواه بوده و در ابتدای طلب حق بر وجه حق بنحوی که از شارع مقدس رسیده است
که بنای بر فتات
نرسید اگر بمیرد مات شهید با جر امثال آنکه مشبهه فافهم پس در این صورت چون محصور بمقامات گذشته بصورت تلفیا است و انقطاع بر نشسته است
ای خصم بدر سم نظر را صغیر واجب است در گشودن راه و رخنه فتار و خار در دلهای ساده لوحان از غیاب نیابت حق و ثبات عداوت نهانی
مقابله شد
رجم اما شبهه دیگر که سرایه و مشابه ابلیس از روی استکبار بغایت بیابید که اگر گویند از هر یک از این ولایت علم ما الفهام نقص معجز
افاده علم میباید بر بسیم که ایا میتوان دست که چند مجمل بمنزله قاتل باشند یا چند مرده بمنزله زنده توانند بود یا نه پس جواب این است که چنانکه
ان راست اگر مقصود از این ولایت اخبار جا آنچه منصوص است که هیچ یک فقرا بخصوص صیغه متواتر گشته و لیکن قدر مشترک میان همه اینها بحد تواتر
القیاح
بشرایط مزبوره رسیده متواتر گردیده از روی تواتر افاده علم مینماید در این صورت جواب این بیهوده سرایا همان است که در فایت الفیاح صورت

بزبر رفته است که پیش این اخبار را که جهت جامعه دعوی منتسر که معجزه مطلق است وارند با حاره جابی نمودن که با ما فی حب الفرض جهت جامعه
ندارند مع الفارق لیقول ما ها بنا شده وجه انمعنی بر رجوع با سبق ما هر و هویدا است واگر مراد ازین آدله از معجزات و غیر معجزات است بر آیات بینات
واکه بر حقیت دین مبین اسلام است جواب اینست که بزعم خصم بدرسم چنانکه بسبق ظهور و وضوح پیوسته است چون هر یکی ازین آدله که بتهذیب و تحریر
و تنمیم آن کاه و تحفه در این رساله صورت انجام یافته بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه در غایت حسن و بهاء و نور و ضیاء در کشف الحجاب خفا کالشمس فی رابعة
السماء از مطلع بیانات بر تمام تابنده آمده اند مرده و دو مدخول در نزد عبرت و عتبار کاملان ثقات و بیانات معقول الذی بزعم خصم بدان شمس مجموعه
آنها مشابه به آفتاب محمدی و بیرون از حیطه اعتقاد و انکار و قبول است آنها بعد از تهذیب و تحریر و کشف حق مراد مهیا است و به صواب دانسته شد که هر یکی از
سپهر ... و تنبیه افتاب مشابه تابان و ... و هم خصم کج فهم در برابر آفتاب آه و انا ره هر یکی از آنها مشابه به پرده بافته عنکبوت ... از انا ره افتاب
بهاء جبروت ... از مشرق انا الغیب مطلع عقلت اولت نیلا بر تمام آفاق و انفس ملکوت اشیاء و ناسوت انها است از بیکه و هم خصم غبوت ... به
مادرزاد و در کنامش افتاب ننماید و دست کش به بستر ... به قصر فهم مراد مهیا بنیاد رسید بر دامن جلال استدلال اصحاب ... ابواب
غباری بنیاد رونق ... تعرضات بیهوده خارج از میزان و معیار عبرت و عتبار خصم چنانکه مکررات صورت اتفاق پذیر رفته است بیانات و معیار
تبیانات اصحاب تقصیر یافته در ... از نزد خریداران بازار معرفت کوا هر کدشت بیزید انکه اکنون بمزید عنایات خفیه و تاییدات جلیه
بزد ... مزبوره بجای نهاده شد که افتاب ... از اوج ... بر همه ... عبرت انتما ... نماید و بنجوی ... کمال
شک و شبهه و ریب و ریبه بجز ننماید دجسیم **الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس** و اما سخن ... بیهوده دیگر ش که سراینده ... از اقتضای ... وجه تحقیق
درازی ... شنیده که بدین مرتبه از هرزه درایی زبان کشوده که اگر گویند که چیزی که از جمیع ... که از هر یکی ... تا انجا که گفته است ... چیزی
چند و ... است که اگر یکی ... شخص ... مکلف ... لیکن چون تمامی این اخبار و صفات در یک شخص پیدا نشود ... منصف
میشود که این شخص پیغمبر بوده است ... است که در کتب انبیای سلف ذکر او مطلقا نشده است اگر گویند که کتب انبیای سلف را تحریف نموده اند گوییم
که این آدعا نیست از شما قبول کرده نمیشود مگر با ثبات که چه شخص تحریف نموده و کی نموده و چرا نموده است تا اخر هرزه درایها ... از با
در این مجالس ... از روی ... عبرت که عصمت و حمیت ... بچه مرتبه ... نموده که بخلاف نظر کاذب خود ... این
... که از و ... رسیده و ... هرزه ... نموده هرزه در مینا ... چنانکه سابقا نقل کرده شد خود گفته که بهود و انصاری

امر دعوت علیوی نموده

امر دعوت عیسوی نموده لکن ... خود را بموجب ... انفاظ خود و تغییر و تبدیل نموده حق برای خود ساخته اند بدینکه اگر یهود و نصاری کتب
نموده بودند حجت علیه ... و غیر هم بر ایشان تمام میشد و بر اتباع و اشیاع ... خود ... مشتبه نمیشد ... لکن بر یهود و نصاری
بیرون ... گرو ... شد و مع ذلک بموجب علوم مفاد کریمه نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ... برای اتمام حجت در کتب یهود و نصاری
القدر ... در حضرت خیر ... مصون از تحریف ماند ... که ائمه اهل بیت علیهم السلام در مقام هدایت ... یهود و نصاری و دیگر
علمای ... فاش شد ... بموجب قصص ... و روایات ... بالزام علمای ... استخراج ... نموده بنحوی ... فرموده اند که ... مفرد ...
علمای ... منظور نبود و چون در ... اصحاب ... در ... فعلات علمای یهود و نصاری و سایر ملل ... در کتب ... اهل
زیاده از انداره حاجت ... میفرد و ... مرابت مزبوره ... بیشتر ... بر ... و ... که خود خصم
در همین رساله ... حیث ... که جماعت نصاری از کثرت اختلاف در خصوصیات کیش ... انفذر ... فرق مختلفه شده اند
که ... در ... و ... کرده است که از حیث کثرت و وفور اختلاف در میان فرق نصاری و ... تعدد فرقها ... منتسب اند
کنف که همه انبیاء ... تحریف کتب نموده اند و ... بتحریف کتب ... (انفاق ...) ... بنظر ... النفاف
حاجتی که ... شد ظهور ایجوه از اختلاف ... از فرقه ... کیش نصرانیت ... تغییر و تبدیل بسیار در کتب ... بسیار رو در کتب انجیل
و اما جیل اربعه منهوره بموجب ... و ... نصاری
برصحت ... انجیل واناجیل بدون تغییر و تبدیل عبارات و الفاظ و بدون تحریف کلمات و عبارات آیات الجلیه ... از ... حضرت عیسوی ... و ...
عصمت ... بدون اختلاف ... بدون اختلاف ... و بدون تصرفات مختلفه و تغییرات مختلفه ... حالات ...
مشافیه و با وجود اتفاق بر خصوصیات عبارات الفاظ و اتفاق ... در فهم مطالب ... و ... حقانی
و معارف آنها جگونه ... که در کیش ... عیسوی و ... اختلاف ... و ... مذهب نصرانی ... تحقیق ...
تحقیق ... و ... صاحب عبرت و عتبار این خصم ... که ... نکرد
منحصر بدین نبست که ... الفاظ و عبارات کرده شود و تغییر و تبدیل عبارات ... داده شود ... تحریفات و ... منزله ... مفاد
بر سر ... عبارات ... از ... مراد ... مرابت ... و در دین اسلام بموجب ... الکلم ... بامعنای ... اسلامیان

بسه فرقه شده اند و بغیر از یک فرقه همه بمنزله غریقه سایر فرق بر بطلان و ضلالت و از ساحل نجات دور و غرقه گرداب هلاک شده و هر فرقه از این
فرق خود را مصیب و بر صحیح و مذهب خود را حق و بقرآن متمسک گردیده از نشانهای آن ... خود را از قرآن سالک مسالک بدعتهای مجهوله نموده اند
و بر ظاهر است که بنا بر فرض اتفاق فهمای این فرق هفتاد و سه گانه در فهم آیات و اخبار ... بجهت تغییر او نام یا ظهور و بطلان ... متمسک
بیشتر که بر خلاف یکدیگر صاحب آراء مختلفه و ملل متناقضه چون جمعی اختیار ملل گشته هر یک خود را حق و مخالفین خود را مبطل دانسته بطعن و طعن
... از هم بر داشته پیوسته معانده و مناقضه با یکدیگر از قدیم و حدیث داده اند و از ... صورت اتفاق ... از اختلافات
متناقضه بجز تحریف کلام ... اضعاف چه عمدا و خطا و چه بغیر عمد و خطا صورت نبندد و از انجمله تحریفات امم سالفه از اهل کتاب سماوی که بعد از پیغمبر
خود به پیغمبری که بعد از مبعوث شده ایمان نیاورده اند بلکه در میانه خود ملل مختلفه ... قائل شده بعضی انقیاد پیغمبر ... نموده و دیگران را انقیاد و
... طریقه خود ... از اندیشه خود خواهان خود ساخته اند اگر فرض اتفاق در فهم کتاب سماوی و در استنباط طریقه هدی ... شده
بالاتفاق پیروی دین ... اخبار پیغمبر ... حکم پیغمبر بر حق لاحق و کتاب منزل بر او نموده تصدیق پیغمبر سابق و کتابش ... نگشته
آب زلال روان بخشش ابدی از چشمه سار تأیید ربانی ... نموده از نشانه زهر هلاک ... حاصل ...
شد که ... از امم سلف و خلف که اهل کتاب سماوی ... در ... امر کتب آسمانی و پیشینیان خود در زمره اصحاب ... حق چون یهود و نصاری بوده اند
بعد از انقراض ایام دین پیغمبران یا بعد از رحلت پیغمبر ایشان چون پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله از طریقه حق ... استقامت بتحریف کتاب منزل از جانب حق
انحراف نموده بدعتها در دین خود استبداد در رای و پیروی ... از راه استقامت و هدی دست ... کشیده ... بر جا مانده اند خلاصه
در انجام ... ایشان که بدون تحریف بر وجه ... انحراف طریقه ... از ... ایام سلف و خلف منظور و ... که ...
نمیتواند بود و امم سالفه اهل کتاب ... مشهور یهود و نصاری ... با اعتراف ... خاتم ... هر یک از این دو فرقه جهت آنکه
ظهور ... تحریفات گوناگون از حد افزون بمنصه وضوح و ظهور رسیده و مدار و کار ... بجز تحریف نبوده و نیاز و
خلاصه فیما ذکر ... بر هر یک از اجله و اکابر اصحاب در انجام شرف صدور و عز ظهور یافته و آفتاب ... که در کشف نقاب از
چهره دلکش ... امید ... طبع ... برهان ... اتفاق ... تا اینکه اخبار بوده ...
و بمقدم شریف آن حضرت در کتب سماویه و صحف الهیه کالتوراة و الانجیل موجود و الدال علیه انه صلی الله علیه و آله ذکره موجود فی التوراة و الانجیل

قال تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة

بسم الله الرحمن الرحیم

قال تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل وقال تعالی حکایة عن المسیح ومبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد
وقال یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون وقال الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وکان کما اخبر والا فلو کان
کاذبا لاظهر کذبه اهل الکتاب بان شدة حسدهم وعنادهم معه ... اگر دروغ بودی ادعای او ... غرض ایشان بودی جهة اهل کتاب با این همه اصرار و اهتمام
که در تکذیب آن حضرت ... داشتند در صورتیکه دعوی او در کتب خود ... کان ذلک من اجل الحجج ... و ذلک
یکون من اعظم المنفرات لهم ولغیرهم عن قبول قوله ودعوته ولا یلیق بالعاقل الاقدام علی ما یخالف ... نقض غرضه ... مطلبه دفع دخل
و ذلک ... نزاعی نه در اینکه آن حضرت اعقل ... و حاذق ترین و واقف ترین مردم ... و مصالح غرض و مطلب پس چون ...
... که اقدام بر چنان امری نماید که بالبدیهه منافی غرض و منافی اصل مطلب و مقصد بوده باشد هذا انما هو ... برهان ...
هذا الباب ولا یخفی علی اولی النهی ان الامر کما ذکر وان الحق هو ... لا باس فیه ... التصدیق ...
... فی علاج له ... الی الاعتراف بان ...
من ... فان ... جمع ... تیمن و تبرک و اما نقل از نصوص وارده در کتب انبیای سلف ...
... از هر یک از توریة و انجیل و غیرهما ... از نصوص ... و مسطوره در کتب اصحاب ... مقام ... تا این رساله و چیزی ...
بهره ... نماند فمن التوریة ما جاء فی السفر الخامس جاء الله من طور سیناء واشرق من ساعیر ... من جبال فاران ... مراد از
انزال توریة بر موسی در طور سینا و انزال انجیل بر عیسی در ساعیر که مسکن وی بودی و انزال قرآن بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... مکه
... طریق مکه ... مقیم ...
و اجری ... و ظاهر است که مراد از بنی اخوة بنی اسرائیل که از اولاد اسحق اند بنی اسمعیل خواهند بود که قبایل عرب اند
پس نتواند بود که مراد ... علیه السلام یا یکی از انبیای دیگر بنی اسرائیل باشد بلکه نتواند بود غیر محمد صلی الله علیه و آله و ما جاء فی السفر الاول انه قال لابراهیم ان هاجر
تلد و یکون من ولدها ... فوق الجمیع ... و ظاهر است که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله ...
ما ورد ... الرابع عشر ... انا اطلب لکم الی ابی حتی یمنحکم ویعطیکم فارقلیط لیکون معکم الی الابد فارقلیط روح الحق والیقین ... از خدای
برای شما فارقلیط را که ... و معنی فارقلیط ... روح القدس الذی

[illegible]

برسالتها باسمی هو یعلمکم و یعلمکم جمیع الاشیاء و هو یذکرکم ... فقلت لکم ثم قال ... قد خبرتکم هذا قبل ان یکون حتی اذا کان فلعلکم تؤمنوا به
یعنی فارقلیطا روح القدس است که می‌فرستد خدای من او را بنام من بعد باسم نبوت تعلیم کند جمیع اشیاء را شما و او شما خواهد آورد گفته مرا
و من پیش از آمدن او شما را خبر کردم تا چون بیاید به او بگروید و ایمان بیاورید و باور دارید [illegible] اقول لکم الحق انه خیر لکم ان انطلق عنکم
خیر لکم فان لم انطلق عنکم الی ابی لم یأتکم فارقلیطا فان انطلقت ارسله الیکم یعنی رفتن من از پیش شما بهتر است برای شما که اگر من نروم بسوی
خدای خود نخواهد آمد فارقلیطا نزد شما و من میروم تا بفرستم او را نزد شما ثم قال اذا جاء روح الحق و الیقین یرشدکم و یعلمکم و یدبرکم بجمیع الحق
لانه لیس یتکلم بدعة من تلقاء نفسه [illegible] فانه امر لکم و شرایعکم [illegible] مملکته
والامم یحذرون [illegible] و قال داود اللهم ابعث جاعل السنة حتی یعلم الناس انه بشر یعنی بفرست محمد صلی الله علیه و آله را تا بدانند مردم که [illegible] بشر است
و در شرح مقاصد از [illegible] نقل کرده که و امثال ذلک کثیرة فی کتب الانبیاء المتقدمین یذکرها المصنفون الواقفون علی کتبهم و لا یقدر المخالف
علی دفعها او صرفها الی ملک او نبی آخر [illegible] والحمد لله علی ظهور الحجة و طلوع شمس الحق و الحقیقة من افق سماء [illegible]
اولی الالباب [illegible] و دیگر گفته است که سخن دیگر آنکه از قرآن ظاهر است که پیش از وقت ظهور محمد ص ذکر آن حضرت بود
از آنجمله در سوره بینه است لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة و فایده مفسرین [illegible] که غرض از بینه [illegible]
و دیگر در سوره یونس فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک و دیگر در سوره انبیاء فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون و بعد از ظهور محمد ص هم بطریق اولی ذکر آن حضرت در کتابها باقی [illegible] زیرا که از زمان عیسی تا محمد ع شش صد سال فاصله شد و در میان
بوده و هر مملکتی که حالا در تصرف نصاری است آن وقت نیز بود و بلکه حال تحت قوة اسلام بعضی از آن بلاد [illegible] از تصرف نصاری بیرون رفت
تمامی این مملکتها کتب مقدسه بود بلکه در اکثر السنه ترجمه آن را کرده بودند مطلق ذکری از آن حضرت [illegible] شده است و دیگر از
تحریفشان چون در میان نصاری آنقدر اختلاف مذهب اتفاق افتاده بود که ما فوق آن متصور نیست چگونه ممکن است که اینهمه کتابها را که
[illegible] اینهمه طوایف بالاتفاق تحریف نمایند و این همه مذاهب مختلفه بر امری چنین اتفاق نمایند چنانکه بعد از شش صد سال که در آن
در میان شما بود با وجود آنکه ترجمه بیشتر السنه مختلف شده است ممکن نبود که او را تغییر دهند [illegible] و اصحاب
دیده عبرت بگشا و ببین که این بیهوده سرایان [illegible] خود ساخته [illegible] النبوة و الصحة [illegible]

و جنگ

و جنگ [illegible] آنکه قد احسن [illegible] ساخته [illegible] قاضی [illegible] میکرد [illegible] فقال اینکه و قد [illegible]
[illegible] چه از مقام بشارت رفت که آیات بینات از محکمات قرآن اند [illegible] دلالت بر اینها دارند و بدلالت [illegible] صورت
تخفی [illegible] که بموجب آیات سوره مذکوره باید بالضرورة ذکر و اخبار از قدوم شریف آنحضرت در کتب سماویه و صحف الهیه سابقه موجود باشد
و الا یلزم المفاسد الشنیعة القبیحة التی [illegible] العقل الضروری [illegible] العاقل [illegible] و مع ذلک کیف [illegible] آیات
اخری صریحة و انه علی تقدیر تلک الآیات المحکمات المذکورة مناقضة [illegible] صدور مثل هذه الامور المتناقضة
عن العاقل فضلا عمن یدعی لنفسه [illegible] ختم النبوة و الولایة التی [illegible] درجة فوقها [illegible] القدر و علو المنزلة و کیف [illegible] و هو جمع بین المتناقضین
الصریحین و المتناقض [illegible] من ضعفاء العقول بل [illegible] الفطرة و یلزم منه تلک الشنیعة و القبیحة
التی [illegible] الحیلة و با وجود [illegible] برادر [illegible] عبرت [illegible] که [illegible] سوره [illegible] قدس
صریح برخلاف [illegible] مفسر است که و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة [illegible] لم یزل کانوا مجتمعین فی تصدیق محمد
حتی بعثه الله تعالی فلما بعث تفرقوا فی امره و اختلفوا فامن بعضهم و کفر آخرون [illegible] فلما جاء رسول الله ص بالقرآن [illegible]
و ظاهر [illegible] علی التصدیق [illegible] لا یتصور الا بعلم بکونه نبیا حقا مبعوثا من عند الله تعالی و هذا العلم لا یتصور الا باخبار الانبیاء
و بوجود ذلک الخبر فی کتب الانبیاء و صحفهم و اما قصه آیه سوره یونس فی تفسیر عن الصادق [illegible] لما اسری برسول الله ص الی السماء اوحی الله تعالی فی
ما اوحی من شرفه و من عظمته عند الله و رد الی البیت المعمور و جمع النبیین و صلوا خلفه عرض فی نفس رسول الله ص من عظم ما اوحی الیه
فانزل الله فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک یعنی الانبیاء فقد انزلنا الیهم فی کتبهم من فضلک ما انزلنا
فی کتابک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین فقال الصادق علیه
و الله ما شک و ما سئل و العیاشی [illegible] آخر [illegible] الآیة [illegible] تدل علی خلاف [illegible] المفتری [illegible]
و علیه [illegible] کاشف [illegible] ص [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] فافهم [illegible] الله تعالی و اما قصه آیه سوره الانبیاء [illegible] المراد من اهل الذکر انما هم الائمة الذین
هم الوارثون لکتاب الله [illegible] بحقیقته [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] و المراد من الذکر هو [illegible] و القرآن [illegible] و اما قصه کثرت اختلاف

[illegible]

فاحجب وفرق لفارسی مرتبه که با وجود این کثرت اختلاف متصور بودن تحریف از ثقات واتفاق ثقات بر موضع تحریف تشخیص نتواند بود جواب
گویم از
این دعوی بی جزوی است که در صدد کتب از اهتمام تعرض رفت وکثرت اختلاف بر خلاف مدعا خصم حرف دلالت بکثرت تحریف نشده بود و
رب وبیه از ابحثه بالهام اصحاب عصمت رفت وعقده لا ینحل از مقام کشود حمد الله ثم حمدا للرحمن الذی یبرز بین صحو الملائکة واما سخن از قدح در سند
وجرح رواة معجزات آنحضرت وبودن آنحضرت حسب استدلال خصم از اثبات قرآن در ایام جاهلیت بر نعت جاهلیت واز جاهلیه ایمان در زمان
جاهلیت عرب وبری بودنش که بدین معنا از عهده بر آن سخن فارغ نمود که اگر گوید که بالفعل در کتب انبیای سلف ذکر او بیشتر از آن علم بر شنات ایمان
آن سوی که عقبات بی ازان ندانسته باشد والا کذا که نقل معجزه از و نموده اند باید که اینها را اعتبار نمود زیرا که نقل معجزات انبیای در
زمان جاهلیت ایشان بود ودر ایام جاهلیت معجزه معنی ندارد وبسیار از معجزه اصلا مقرون بصدق نبوت ما ولایت بلکه او بر جاهلیت بود در
اینت که در سوره حم عسق مذکور است وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ودیگر در سوره ضحی ووجدک ضالا
فهدی ودیگر در سوره انشراح ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک مفسرین گویند الذنوب التی کانت علیه فی الجاهلیة ودیگر در سوره فتح
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر تفسیر کرده اند ما تقدم فی الجاهلیة وما بعدها وزمخشری میگوید وقیل ما تقدم من حدیث
الماریة وما تأخر من امراة زید پس معلوم میشود که این کسانی که نقل معجزه بعد از بعثت او مینمایند چون همان کسانند که نقل معجزه از و در ایام
جاهلیت مینمایند پس بقول ایشان اعتماد نمی باید فالحق ان الکلام فی هذا المقام صعب مستصعب ولیست الصعوبة بسبب تلک الروایات
التی تعرض ذکرها ههنا هذا الخصم اللجوج العنود وامثاله من النقاد الذین نصبوا اعداوة الحق واهله بل المقام فی نفسه صعب المسالک والمدارک
فان من وصل الیه یمکن ان یصیب الحق المقال فیه الا من ایده الله بروح منه وهو روح من امره الذی اودعه فی القلب من یشاء من عباده وفتح له ابواب
الفهم وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ومراتب ذلک النور متفاوت بتفاوت درجات استعدادات اصحاب القلوب وکماله لاصحاب
الافئدة وختم کماله للحضرة الختمیة والائمة الوارثین لکمالها حیث یکون معه ومعهم یؤیدهم ویسددهم واکمل منه تعبر عنه بالروح الاعظم والقلم الاعلی و العقل
الاول مبدع الحکم ولا یکون روح من الارواح بل هو جنس بل هو الارواح من اشعة نوره واشعاعه وشعشعة والحضرة الختمیة فی منزلة فوق منزلة هذا
الروح الاعظم تعبر عنه بمرتبة او ادنی وهو صلی الله علیه وآله الوارثین له المرتسمین بکماله لحبه المرتبة العلیا التی لا فوق لها ختم المعرفة والتوحد فیها وتفرد بها
فلیس کمثله شیء من ثم تعالی انه بعد الحق عز وعلا قبل جمیع الاشیاء وتعالی الله ان نهایة مرتبة الحضرة الختمیة علی العالمة التی هی الرحمة الرحمانیة

التی وسعت کل شی

التی وسعت الاشیاء کلها وبها ظهرت کل جهة کمالیة وصفة حقیقیة من غیب الغیوب الی ظهر الظهور وهی الوجه الذی یبقی بعد فناء الاشیاء کلها فهی
المبدء والمآب الیه والکونه وجهة ثبات بعد فناء الاشیاء تنطق قوله تعالی الا الی الله تصیر الامور وقولهم فاینما تولوا فثم وجه الله المراد من قوله سبحانه کل شیء هالک الا وجهه
ونعرف حضرة الحق بحقیقة هذا التجلی الذی هو ظهور الحقیقة المعبر عنه بصبح الازل اتم ومرتبة احتجابه اعرف والنور المعروف بالنور المحمدی الختمیة
المحمدیة وبوجه الحقیقة الحقانی کما حجبها وقبلها لکل شیء من الاشیاء ولکن فی کل بحسبه ونعرف انه تعالی ونعرف اصحاب الاوهام مثلا باوهامهم وشیع
حجابها ای نعرف کیف ماهم علیه وحجبهم علیه فی مرتبة انفسهم عنهم ونعرف اصحاب القلوب بقلوبهم وحجبها ای بقلوبهم عن قلوبهم وکذلک
نعرف اصحاب الافئدة بافئدتهم واشیع واحتجب بافئدتهم عن افئدتهم وهکذا بالنظر الی کل شیء من الاشیاء فاذا کان الامر علی هذا المنوال فالکل
فی احتجاب بانفسهم عن شهود حضرة المحتجب الذی احتجب عن العقول والاوهام کما احتجب عن الابصار والقلوب بحجب انفسها ونعرف لها بها
واحتجب عنها الا قوله الافئدة وختم الولایة والمعرفة ختم النبوة والرسالة والافئدة الالهیة التی سرتها من فؤاد الافئدة المحمدیة مرتبة الخلافة
فی المنزلة الختمیة اذ مرتبة فؤاد الافئدة الختمی المحمدی مرتبة الخاتمة التی هی عین الفاتحة بالمعنی الذی مر بیانه فهو محتجب بهذه المنزلة العلیا والدرجة
القصوی من القرب بین یدی الحق ووجهه من حجاب یؤمن بالله بحجبه الایمان ویترقی بروح الایمان ویتنور بنور الله الذی فی السموات والارض
وبصیر بها ما یحجبه للاطهر ولها ظهر حجابین الاول والآخر ویجلی الکل الی الکل عن شهود الحق ومن هناک وکان فی
حجاب الله ومن ثم بین الکل تحت لوائه وصلی علیه وسلم ما دام الله وانکشف من عنا الکل بدون الحق من وراء حجب انفسهم التی
نعرف تجلی الحق لهم بها واحتجب بها عنهم فلا یتمکن من شهود الحق بلا حجاب الا الحضرة الختمیة والورثة الالهیة صلی الله علیهم الوارثین لکمالها فلا یتمکن احد ان یدری
ما الکتاب ولا الایمان بحقیقتها وکنهها الا الحضرة الختمیة بحسب هذه الدرجة القصوی من الایمان والمعرفة ودرک ماهیة الشیء کما هی فان درک
وجود الشیء بوجه ما وادراک کنه الشیء وحقیقته وماهیته غیر ادراک انیته والتصدیق به بنحو ما وهذا کما انک قد تدرک وجود جوهر نفسک وتدعی
به بضرورة من الفطرة وما کنت تدری ماهیتها وکنهها وحقیقتها ای جوهری او عرضی مجرد ام مادی باق او فان وقد اختلف القوم فی ماهیته
ازمن الفلاسفة والعلم به وبوجوده من الضروری الفطری فوجود الشیء وحصوله له بل العلم بوجوده وحصوله له لا یستلزم ولا یوجب علم ذلک الشیء ماهیته
وحصول ادرکه لماهیته بل لکنه حقیقته اتم فعند هذا التحقیق الانیق فان کرمته وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب
والتصحیح
ولا الایمان وقت بعثه وتوجهه الخصم بها بل من کونه صلی الله علیه وآله الوارثین لکماله فی ایام الجاهلیة عبادا بالله تعالی محجوبا عن نور المعرفة ومسلوبا عنه حلیة الایمان

الانقطاع عما اسسنا وحققنا ان المراد من الكريمة هذا فانه سبحانه قال ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان وما قال ما كنت تقول بالكتاب وما كنت
تؤمن واثبات الله سبحانه نفي عنه في زمان الجاهلية قبل البعثة العلم بماهية الكتاب وماهية الايمان وسلب عنه ادراك ماهيتهما كما هي وما نفي عنه
وجود الايمان وحصوله وما سلب عنه القول بالكتاب في الايمان واين وانى هذا مما توهمه بعض المفسرين ونسبته ... الكريمة واشباهها من الايات
الاخرى التي هي من المتشابهات التي لا يعلم تاويلها الا الله والراسخون في العلم وكيف لا وقد ورد عن ائمة اهل البيت ... كشف المراد من تلك الايات
ورفع الاشكالات التي تتراءى من ظاهرها كما سنرد عليك ان شاء الله تعالى ما يكشف عن وجوهها حجاب الارتياب ويرفع عن قلوب اصحاب القلوب حجب الشبهة
وتلك الابواب في هذا المضمار ... راجع في فهم المراد من تلك الايات تتبع هذا الباب وفي ساير الايات التي احتج بها في رسالته هذه في ساير الابواب
الى تفاسير ائمة اهل البيت معادن الحكمة والمعرفة منابع العصمة والطهارة عليهم السلم ولا الى تفاسير علماء الامامية الاثنا عشرية رضوان الله تعالى عليهم اصلا
بل تمسك بما احتج واستشهد به انما هو من تفاسير علماء العامة المخالفين لنا ولائمتنا اهل بيت النبوة والرسالة واهل الوحي والوراثة والولاية ...
لهم ولشيعتهم البغضاء والعداوة واكثرهم من القائلين بعدم عصمة الانبياء ومن المجوزين لهم ولاوصيائهم المعصومين المعصية والخطاء وهذا منه
ايضا مبني على فرط التشيطن والانكار والعداوة والبغضاء فلو كان يكون طالبا للحق والحقيقة ومتفحصا عن طريق الهدى ومنهج الاستقامة تقربا الى الله
عن طيب الارادة وصدق النية وصفاء السريرة لما حصر طلبه وتفحصه فيما حصر ولما اعرض عن المراجعة الى التفاسير الماثورة عن معادن العصمة او
المروية عن شيعتهم الذين هم علماء الاسلام على الحقيقة دون غيرهم من اتباع الشيخين ابي بكر وعمر عليهما وعلى اشياعهما لعنة الله تعالى ...
المجد والمدد ومع ذلك كله فانا بعد ما اسسنا وبنينا وحققنا بقواطع البراهين الباهرة والحجج البالغة الظاهرة والايات البينات الظاهرة من كونه
الوارثين لكل مجامع مراتب العصمة والاستكمال ومراحلها ... النبوة ومعدن الولاية وسابقا على كل الانبياء في البعثة الباطنة
مقدما على الخلق والخلق منهم واما ... البعثة وكنه النبوة وبيننا ببيانات واضحة كافية ان تمام الانبياء وكلهم منزلتهم منه
منزلة الجبال ... والاراضي المرتفعة من الشمس ... وقلنا من مظاهر نبوته ومرايا ولايته وهم باجمعهم من شيعته وامته ورسله وخلفاؤه
بل من وجه خليقته لان نورانيتهم شعبة ... لا تحتاج الى العصمة وايمانه ومعرفته في زمان الجاهلية قبل بعثته فان له ... الخاتمية الكبرى
وهو حيث ... الرتبة العليا والمرتبة القصوى في مقامات ومنازل ودرجات في مراتب كل شيء من الانبياء وكل وصي وولي من الاولياء والاوصياء
... والقائه مقام من مقامات ... ومنزلا من منازل ... باید که ... شناس ...

من يكون هذا

ومن يكون هذا قدره وشانه فكيف يتصور في حقه ان يكون في برهة من الزمان على نعت جهال الجاهلية ... الامر على حقيقته
الجاهلية وعصمته الالهية وهو نور الانوار ... الله القهار فكيف يتحقق في حقه ظلمة الجهالة والضلالة هذا ظاهر جدا واما في تفاسير الايات
المذكورة حسبما صح وروده عن الائمة معادن الحكمة والعصمة والمعرفة عليهم السلم فنحن نقتصر بذكر بعض ما ورد في ذلك ... العهدة ... للمذكورة ...
كريمة ولذلك ... الكافي عن الصادق عليه السلم قال خلق من خلق الله عز وجل اعظم من جبرئيل وميكائيل كان مع رسول الله
يخبره ويسدده وهو مع الائمة من بعده ... الله ولذلك الروح على محمد صلى الله عليه وآله ... اقول وجه ...
... واحد من آل محمد صلى الله عليه وآله الوارثين لكماله ولذلك الروح المقدس ... الذي يكون من اركان العرش الاعظم من جبرئيل وميكائيل واسرافيل
تحت كفالة ... فيهم وفي جنوبهم ... مع كل واحد منهم عليهم السلم ... ولكن في ذلك ... التي تكون دون المقام الذي يعبر عنه بمقام او ادنى
بحيث ... المقام ... منهم يكون فوق مرتبة هذا الروح ويكون مدار الروح تحت ذلك المقام ... منهم عليهم السلم وفي المقام ...
حتى ... الكافي عن الصادق عليه السلم انه سئل عن العلم اهو شيء يتعلمه العالم من افواه الرجال ام في الكتاب عندكم تقرؤونه فتعلمون منه قال الامر
اعظم من ذلك ... سمعت قول الله عز وجل وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ثم قال ... بلى قد كان في حال
لا يدري ما الكتاب ولا الايمان حتى بعث الله عز وجل الروح التي ذكر في الكتاب فلما اوحاها اليه علم بها العلم والفهم وهي الروح التي يعطيها الله عز وجل من شاء
فاذا اعطاها عبدا علمه الفهم ... ولكن جعلناه نورا ... هو النور نهدي به من نشاء من عبادنا ... الى صراط مستقيم
قال عليه السلم يعني انك لتامر بولاية علي وتدعو اليها وعلي هو الصراط المستقيم ... اقول ... الامر اعظم من ذلك ... وسر ذلك هو ان عالم ...
لوح المحفوظ وهو لوح القضاء المحفوظ ... عن التغير بوجه الذي هو عالم الامر ... وجه الذي يتغير بحسب ... من التغير ولوح القدر الذي
المحو والاثبات وهو لوح التغير والتبدل اللذان يصح بموجبهما امر البداء المعروف المقرر عند اهل بيت الوحي والعلم والوراثة ...
تلك الروح التي هي الروح الاول والعقل الاعلى الذي يكون اول ما خلق الله تعالى من الارواح ... عن يمين العرش هو روح الارواح روح العالم
عالم ... وهو عالم النفس الكلية التي تكون كتاب الله المبين بل ولكل عقل وروح ونفس وجسد وجسم علوي او سفلي يكون ... حكمة ومن
شيعته ونور وجود وكل منهما من اشعة ... الكبرى في العالم الاكبر وهو امام الائمة ... خليفة ... الحقايق العالمية ... المحمدية ...
الذي هي الحق ... مظهر ... الله الاعظم بل بوجه ... ذلك الاسم ... دايرة الامكان وهو وسط الكل ومركز تلك الدايرة ومحيطها ...

ما اهلنا واسسنا وحققنا واظهرنا وكيف لا وعصمته اقدم درجة من النبوة واول شي من اكتسبا فضلا عن درجة الختمية وخاتم الانبيا ومعنى صغار

المعاصي فضلا عن كبارها والاستيصال الكفر والشرك من البينات الواضحة الظاهرة التي لا يكاد يخفى على الفطرة الادمية فضلا عن ذوي البصاير الثاقبة

واولي النهى وهذا وامثالها من الصغر وبان التي لا يكاد ان يعترف بها وسترتيب الاربعة كيف وقد اسلفنا في مثل هذا المقام انه ص مع كمال عقله

وتمام ذكائه وجودة قريحته كيف قصد منع او عانه درجة الختمية ودرجة العظمى في النبوة نفسه الشريفة الشريفة ان يسند الى نفسه

ربه ما يتراى من ظاهر هذه الايات فيظن بها وكلمن ما يتراى مراده له بسببها من شبهها ولعمر الحبيب ان هذه التوهمات وامثالها للعبد

معلل شيطنة والنكر ان هي الامتعرض حرمته الحاكية وعصيته وكمال العداوة والبغضا ولقد اسلفنا من خصايص الختمية بعض ما يكفي

في امثال هذه المقامات وهو ان الختم ص يجب عليه خاصة ان يستعمل كل ما يستكمل به العبد الى الله تعالى في التقرب اليه وينال الزلفى لديه

داو فرض في طريق الاستكمال ما يمكن ان يتم سيره ويختم في السلوك ويصير خاتما في مراتب الاستكمالات وختما للنبوة والولاية اذ على فرض تقصير

يجب عليه التدارك والرجوع والانابة فيكون تدارك وجهد وبذل الجهد في المجاهدة يجب له عوض ما فات منه ويصير تدارك ما فات وهو

نفس ما هو بتيسير الله فان اصرف سببه من الالتفات في التدارك عما فات يبقى عليه غير واجد من الاستكمالات التي كانت واجبة عليه

تلك الانفاس بنفسها وعند هذا ان يتيسر له ادراك تمام الكمال وادراك غاية الاستكمال وهذا انما يكون من خواص الختمية لان غيره لم

عليه تمام السير والسلوك الختمي وهو ان يتادى به الكمال الى تمته التي هي غير غاية كما ثبت مرارا في هذه الرسالة وليس معنى ما قلنا من انه

يجب عليه ان يستعمل جميع ما يستكمل به السالك انه يجب عليه بكل واحد من احادها به الاستكمال بعينه بل على ما اسلفنا ان يكون شرعه المقدس مجمعا لجوامع

والمستحسن من جملة شرايع الحقة والمواهب الالهية في الطاعات والعبادات بصريحه كما اليه قوله صلى الله عليه وآله اوتيت جوامع الكلم الكلمة فيه سر نصير وقوله

وفي هذا الحديث اشارة الى سر نور الولاية وحقيقة سر الله في الخلق بما انت منذر ولكل قوم هاد وهو الهادي المعين هداية الله تعالى والمراد من

هذه الهداية هو الايصال الى المطلوب واراءة الطريق فان الاراءة هي منصب الرسالة بما هي رسالة والانذار والايصال انما هو من الولاية وفيه سر عظيم من اسرار الربوبية

الوارثين كما ان الولي فيه من هذه المرتبة الولاية ايضا ولكن ما يستند من الانذار في الهداية انما هو باعتبار كونه رسولا وعلما لنزول الايحاء في زمنه

تشيد بتشييد والتبشير في نفسه مقامات الولاية والنبوة واثر لها والقطب في نفسه هو الولاية في علي ع ولاية مورونة في ولاية صلى الله عليه كيف لا وهو في باب العلم وعبد من عبيده

الولاية نور واحد وهو على ختم الولاية المطلقة ومرجع كل الولايات مجمع جوامعها فكلهم من ولي ووصي وني وغير هما تم ممظاهر الولاية وهو سر الله وليه الذي عرفهم

سبحانه الكلمة وروح تلك الروح الكلية وسره هو النور المحمدي والرحمة الواسعة التي هي الفايضة من حضرة نور الانوار جل شانه اولا وبالذات في تلك الاوان

الفايضة من حضرة الذات بغير حجاب التبعية ولما صدرت اولا وصارت صدر المصدر ابواب سلسلة العالمية الامكانية وبالجملة هذه الروح الكبرى من الروح المحمدي

وفؤاده كما يجب سرها وعلنها في فؤاد الافئدة ونور انوار الولاية الكلية وروح ارواح النبوات الكلية والجزئية تقريبا فهي حقيقة الكشف

ما قال عليه السلام من عرفني فقد عرف الحق وانا اخ لما اوجد الله ادم اوكد في تلك الروح الكبرى رتبتها فوق مرتبة كتاب الله المبين الذي يكون هو النفس الكلية في العالم الاكبر

يكون خليفة لتلك الروح التي هي روح الارواح النبوية والروح المحمدية الختمية وروح الحضرة الالهية الختمية وتلك الروح يكون خليفة الله تعالى بلا واسطة

في العالم الكبير فبعد تحققه شانه في هذا العالم العنصري في القوس الصعودي بتلك الحقيقة الكلية النورية الروحية وتروح بتلك الروح الكبرى في مرتبة القوسية

العليا انكشف له حقيقة الكتاب المبين ومرتبة النفس الكلية كما هي وبالكشف في هذه الحقيقة الكتابية والنفسية الكلية انكشف له جميع الاشياء العلوية كليا

وجزئياتها كلها وهذا الكشف في سر ذلك هو ان ذوات الاسباب لا يعرف الا باسبابها وكل شي من الاشيا العالمية يكون تحت حيطة النفس الكلية والنفس

الكلية يكون تحت حيطة تلك الروح الكلية بل مرتبة النفس الكلية هي بعينها مرتبة الاخيرة لتلك الروح الكلية فالكشف الحق الكلي لما تم في قوله انا

القوس الصعودي بتلك الروح لم يكشف حقيقة الكتاب المبين الكلي الذي لا يعزب عنه وعن حيطة لوحه المحفوظ الالهي مثقال ذرة في الارض ولا في السماء

كما هو واردة فبل ذلك في وجوده وظهوره في هذه النشاة العنصرية البشرية حقايق الاشيا كلها جليها وخفيها كما هي كما يظهر اليه قوله في دعائه

رب ارنا الاشيا كما هي وقال سبحانه فان تبت في علمه وهذا من باب نشأة الكتاب واما بيان نشأة الايمان فاشرف فيه هو ان كنه ماهية الايمان وحقيقته

انبيته لما كان فوق رتبة تلك الروح الكلية فالتحقق بحقيقته تلك الروح يكون واسطة معدة لنيل تلك الرتبة الايمانية بتعبير عنها في القران بالنور

وعن المرتبة الكلية الكاملة في بيان في الحضرة الختمية المحمدية بعد التحقق بتلك الروحية الكلية كان بعد محجوبا بعبرة تلك الروح وبحفظها عن معاينة نور علا

ومشاهدة نوره سبحانه بلا حجاب في ذات الحضرة الكبرياء والحضرة الذات الاحدية الخفية الصمدية الصرفة بعد تجليه بنور تلك الروح الكلية العقلية

والكبرى المحمدية الختمية المحمدية ثم اذا حجاب تلك التعين الروحي الكلي العقلي وتحقق بالحضرة الختمية بحقيقته كنه الايمان بالله تعالى الذي يكون هو الدرجة العقلي

ومنتهى الغاية في معرفة الله عز وعلا شارة الى بارة وكانه عليه السلام قد اشار الى ما اظهرنا من التفرقة بين المرتبتين مرتبة كشف حقيقة الكتاب ومرتبة

كشف حقيقة الايمان بالله تعالى بقوله فلما اوحى الى عبده ما اوحى بعلم الكتاب والعلم بغير المعرفة الحقيقية وهي الايمان وكمال المعرفة كشف حجاب وارتفاع الحجاب

ذلك هو علم بلا عوضا في حال الابتداء بالكتاب ولا الايمان الا ان نور الله عز وجل بالروح الذي في الكتاب فلما اوحى اليه علم بهما العلم والفهم مشهدا ومرجعه اخاه

ما المخاطبون

الغرف بدركه مرتبة اولا وتحقق حقيقة الايمان بالتحقيق وهو صلى الله عليه وآله بعدما تحقق بحقيقة تلك الروح الكلية

ان بعد ما واله يقول الحق وهو يهدي السبيل ان الحق خوطب اصاب العتاب منها بجواب عن بعض العقدة التي لا اشكال في صورته بقدر الطاقة البشرية وعلى وجه

انما وقع في سورة والضحى وقصة وضع الوزر في سورة الم نشرح فان الامر بعد ما بيناه وشرحناه واضح سبيله لعناية الله تعالى وحسن توفيقه في غاية الوضوح والافصاح واما

الجواب عند الجمهورية في هذا المقام بعد عتاب وجوب العصمة عن الانبياء والاولياء صلى الله عليهم من وجوه مشهورة مذكورة في التفاسير الجمهورية ومنها ما قال صاحب الكبير وهو من اعظمهم

شانا في هذا الفن فان قلت فقد علم ان رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان يعلم القران قبل نزوله عليه فما معنى قوله ووجدك ضالا وهل الاية تدل على جواز عليهم اذ اعقلوا وتمكنوا من النظر الاستدلال

ان يخطئهم الايمان بالله وتوحيده ويجب ان يكونوا معصومين من ارتكاب الكبائر ومن الصغائر التي فيها تنفير قبل المبعث وبعده فكيف بالعصيان من الكفر قلت الايمان

اسم يتناول اشياء بعضها الطريق اليه العقل وبعضها الطريق اليه السمع فعني به الطريق اليه السمع دون العقل وذلك لما كان له فيه علم حتى كسبه الوحي الا ترى انه قد

فسر الايمان في قوله وما كان الله ليضيع ايمانكم بالصلوة لانها بعض ما يتناوله الايمان انتهى وقال البيضاوي في قصة الضلالة ووضع الوزر بمثل ذلك على الطالب المثال الوجوه

امثال بون

الجمهورية المراجعة الى التفاسير المشهورة التي يعتبر عند اصحابها لزوم العصمة ومن لم يعتبر منهم فانه بمعزل عن اصابة الحق في امثال هذه المقامات لانهم فيها حصر وتحقيق الضلالة

الاحتجاج من جهة العقل والاجماع تبعا لمسعى من لا يقول العصمة الانبياء ويجوز عليهم ارتكاب الكبائر من الكفر والشرك بالتدريج تعالى عما يقولون وهم الذين الدين انهم

والضلال عن المحجة ويحسبون انفسهم انهم يحسنون صنعا وانهم من اهل الدين والفضل فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين **التكملة في الجمع بين الشبهات** واما

انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ففي المجمع والقمي عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال والله ما كان له ذنب ولا هم بذنب

لكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له وفي المجمع عنه عليه السلام انه سئل عنها فقال والله ما كان له ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعته علي عليه السلام

ما تقدم من ذنبهم وما تأخر **وقد استقصينا فيه وجوه ذلك** قال بعض اهل المعرفة قد ثبت عصمته فليس ذنب فلم يبق الا ان يكون هو المخاطب والمراد

كان قيل اياك اعني واسمعي يا جارة قال ما تقدم من ذنبك من آدم الى زمانه وما تأخر من زمانه الى يوم القيمة فان الكل امته فانه ما من امة الا وهي تحت شريعته

محمد صلى الله عليه وآله من اسم الباطن من حيث كان نبيا وآدم بين الماء والطين وهو سيد النبيين والمرسلين فانه سيد الناس كلهم فبشر الله تعالى محمدا صلى الله عليه وآله بقوله ليغفر

لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر بعموم رسالته الى الناس كافة وما يلزم الناس ذنبه شخصه فكما دخلت في زمان ظهوره عليه السلام الى المثل بنبع الدعوة

دعوة الرسل والانبياء الى اممهم من حيث كان نبيا وآدم بين الماء والطين فدعاهم الى الله فالكل امته من آدم الى يوم القيمة فبشره الله بالمغفرة لما تقدم من ذنوب

الناس وما تأخر منها فكان هو المخاطب والمقصود الناس فيغفر الله لكل وسعدهم وهو اللائق بعموم رحمة التي وسعت كل شيء وبعموم مرتبة محمد صلى الله عليه وآله حيث بعث الى الكافة

الناس فلم يقيد واحسنها كان الى هذه الامة خاصة وانما جاء الى مرتبات الكل كافة والناس من آدم الى يوم القيمة فهم المقصود ان يخاطب بمغفرة الله لما تقدم من ذنب وما تأخر

انتهى

انتهى **اشارة فيه بشارة** اقول ان هذا العارف حيث قال المراد منه كان قيل اياك اعني واسمعي يا جارة ان اراد انه ليس على الحقيقة بل على المجاز البحت كما يتراءى من ظاهر

العبارة فليس فيه شيء من المعرفة والتنبيه من نتائج التحقيق والاستقامة وان اراد منها انه يجمع بين الحقيقة والمجاز وان تحمله الذنوب الامة من لدن آدم الى يوم القيمة

انما هو من جهة الحقيقة يعرفه خواص اهل المعرفة فهذا الكلام منشأ الاستقامة ولصاحبه حظ من سر المعرفة والى هذا المعنى يجمع بين الحقيقة البحت والمجاز

من جهة واحدة ما ورد في تفسير الامام ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته واشير فيه الى ان الله تعالى عليه وآله الوارثين لكماله يوجب تحمله الذنوب للمؤمنين

والاشارة اشارة الى كشف هذا السر منه

بالمؤمنين من انفسهم بعموم وجوده ونوره وشمول تجليه وظهوره وبظهور الصورة لكل مؤمن ويتجلى فيه بحسب قوته واستعداده وقابليته ويكون لكل مؤمن بابا او

مؤمن كان بابا من كل من الانبياء والاولياء المعصومين وشيعتهم من السلف والخلف مظهرا من مظاهر جلاله وجماله ومرآة من مراياه كما وانما البنوة بينه وبينهم

بنفاوت في درجاتهم في الايمان والنور انه بمجرد الصفة لا بنوة العزلة التي توجب المشاركة والمشابهة والاشتراك في الماهية والحقيقة فانهم من ابتدائه وله في شيعته

نوره وشعاع النور هو ذلك النور بعينه ولكن بوجه النزول ونزول الشعاع وتابع حقيقة ذلك الشمس كما يقال في مثال ذلك خص ولطيف **تنبيه فيه تكميل**

الاترى ان ظل الشخص والشمس هو شيء ليس بشيء والحكم بكون الظل هو ذات الشخص بعينه انما هو من جهة تسلب بينونة العزلة والحكم بكونه بائنا عن ذات الشخص غير له

بل مركب في جهة من الجهات ومن ثم هي صفة من الصفات انما هو ملاحظة بينونة الصفة فان ظل الشيء في كل جهة من جهات شبيه ذلك الشيء حكاية له

في الحقيقة مثلا يكون حكاية بحقيقته ويكون كحكاية مثله وكذلك الحركة يكون حركته الظل حكاية الحركة لا الحركة في الحقيقة ومن هنا ذهب بعضهم الى الظل قال لا شيء بعين شيء

وليس شيئا والاثبات والنفي منه هنا انما هو من جهة واحدة فوجب بينونة الصفة ليست على الحقيقة ووجب سلب بينونة العزلة وانتفاء عن اضافة شين

تلك الاشياء ولكن بوجه النزول وبينونة الصفة انما يكون على حسبه ما سلب بينونة العزلة وجودا وتحققا والبينونة بينهما انما هي بمجرد المفهوم والصفة والتحقق بحقيقة

ما تحقق بهما وهو من غوامض اسرار الالهية ارتفع الحجاب عن عين البصيرة باذن الله تعالى وانكشف حقيقة ما ظهر من جمع بين الحقيقة البحتة والمجاز

الصرف البحت من جهة واحدة وهذا من العجائب المختصة بالبنوة فاذا اسند حكم الظل الى ذات الشخص بان نقول ان ذات الشخص ظل يكون مجازيا فان ذات الشخص مثلا

بحسب انما هو حسب الحقيقة ليس بحكاية بحقيقته فهذا انما هو بمحض بينونة الصفة والحكم واما بحسب ملاحظة انتفاء بينونة العزلة ورعاية الوحدة المحضة من هذه

الجهة فذلك اسناد على الحقيقة البحتة لعدم البينونة رأسا من هذه الجهة ولكن يجب عليك ان تحفظ رعاية المرتبة وتسند حكم الظل الى الشخص في اطلاق في تلك

في مرتبة الظل والفرع لا في مرتبة الاصل المنزه عن صفات الظلية واحكامها المخصوصة بها ومرتبتها وهذا ما تحقق بهذا باذن الله تبارك وتعالى الكشف

لكن تحمله ذنوب شيعته فيكون هذا التحمل منه في مراتب تنزل نوره المحيط المنبسط البسيط الى مراتب مظاهره ومراياه ومقامات شيعته ونزوله

انتهى [illegible] ... [illegible]

العبارة [illegible] ... [illegible]

[illegible]

ثم بعد ما والله يقول الحق وهو يهدي السبيل [illegible] العقاب [illegible] بجواب [illegible] العقدة [illegible] بصورة [illegible] الظاهرية [illegible]

[illegible] في سورة الانشراح فان الامر [illegible] سبيله [illegible] الله [illegible] الوضوح والافصاح [illegible] واما

الجواب [illegible] الجمهور في هذا المقام [illegible] وجوب العصمة [illegible] في التفاسير الجمهورية [illegible] قال صاحب الكبير [illegible]

[illegible] في هذا [illegible] فان قلت فقد علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان يعلم القرآن [illegible]

ان [illegible] بالله وتوحيده [illegible] الصغائر [illegible] المبعث [illegible] العصمة من الكفر قلت

[illegible] الطريق [illegible] الطريق السمع [illegible] العقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انتهى

ثبت بعد ما قاله تعالى يقول الحق وهو يهدي السبيل اعلم ان حل الاشكال في هذه الاية وجواب حل عقدة العقدة في الاشكال بتصويره يقتضي الكلام في الخبرية وفي توجيه
الفاتحة سورة والفتح وقصة وضع الوزر في سورة الانشراح فان الامر بعد ما ثبت واستقر واتضح سبيله بعناية الله تعالى وحسن توفيقه في غاية الوضوح والافصاح واما
الجواب على الجمهورية في هذا المقام بعد اعتبار وجوب العصمة في الانبياء والاولياء والاوصياء عليهم السلام فمن وجوه مشهورة مذكورة في التفاسير الجمهورية ومنها ما قال صاحب الكبير وهو اعظمهم
شانا في هذا الفن فان قلت فقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان يعلم ما القرآن فبان ذلك عليه بما في قوله ولا الايمان وقيل الانبياء لا يجوز عليهم اذ اعقلوا وتمكنوا من النظر والاستدلال
ان يخطئهم الايمان بالله وتوحيده ويجب ان يكونوا معصومين من ارتكاب الكبائر ومن الصغائر التي فيها تنفير قبل المبعث وبعده فكيف لا يعصمون من الكفر قلت
الاسم يتناول اشياء بعضها الطريق اليه العقل وبعضها الطريق اليه السمع فعنى به ما الطريق اليه السمع دون العقل وذلك ما كان له فيه علم حتى كسبه الوحي الا ترى انه قد
فسر الايمان في قوله وما كان الله ليضيع ايمانكم بالصلوة لانها بعض ما يتناوله الايمان انتهى وقال الفاضل في قصة الضلال ووضع الوزر مثل ذلك على اسلوب هذه الوجوه
الجمهورية المراجعة الى تفاسيرهم المشهورة التي يعتبر عند اصحابها لزوم العصمة ومن لم يعتبر منهم فانه بمعزل عن اصابة الحق في امثال هذه المقامات بل هم [illegible] وحقق
الاحتجاج من جهة العناد واللجاج تبعا لسنيهم لا يقول بالعصمة للانبياء ويجوز عليهم ارتكاب الكبائر بعد الكفر والشرك بالتدريج تعالى عما يقولون وهم ائمة وامثالهم
والضلال على الحقيقة ويحسبون انهم يحسنون صنعا وانهم على آثار الدين والعماد فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين [illegible] واما
انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ففي المجمع والقمي عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال والله ما كان له ذنب ولا هم بذنب
ولكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له وفي المجمع عنه عليه السلام انه سئل عنها فقال والله ما كان له ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعة علي عليه السلام
ما تقدم من ذنبهم وما تأخر [illegible] قال بعض اهل المعرفة قد ثبت عصمته فليس ثم ذنب يتجه اليه الا ان يكون هو المخاطب والمراد
كما قيل اياك اعني واسمعي يا جارة قال ما تقدم من ذنبك من آدم الى زمانه وما تأخر من زمانه الى يوم القيمة فان الكل امته فانه ما من امة الا وهي تحت شريعته
محمد صلى الله عليه وآله من اسم الباطن من حيث كان نبيا وآدم بين الماء والطين وهو سيد النبيين والمرسلين فانه سيد الناس كلهم فبشره الله تعالى محمدا صلى الله عليه وآله بقوله ليغفر
لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر لعموم رسالته الى الناس كافة [illegible] في زمان ظهوره عليه السلام الى الذي [illegible]
وجه ارسال الانبياء الى اممهم من حيث كان نبيا وآدم بين الماء والطين [illegible] الى الله فكان امته من آدم الى يوم القيمة فبشره الله بالمغفرة لما تقدم من ذنب
الناس وما تأخر منها فكان هو المخاطب والمقصود الناس فيغفر الكل ويسعدهم وهو اللائق بعموم رحمته التي وسعت كل شيء ولعموم مرتبته محمد صلى الله عليه وآله حيث بعث الى الكافة
الناس لم يقل وارسلناك الى هذه الامة خاصة وانما جاء انه مرسل الى الناس كافة والناس من آدم الى يوم القيمة فهم المقصودون بخطاب مغفرة الله ما تقدم من ذنب وما تأخر

انتهى

انتهى [illegible] اقول ان هذا العارف حيث اراد منه كما قيل اياك اعني واسمعي يا جارة ان اراد انه ليس على الحقيقة بل على المجاز البحت كما يتراءى من ظاهر
العبارة فليس فيه شيء من المعرفة ولا يشم منه رائحة التحقيق والاستقامة وان اراد من بين الجمع بين الحقيقة والمجاز وان تحمله ثم ذنوب الامة من لدن آدم الى يوم القيمة
انما هو بضرب من الحقيقة يعرفه خواص اهل المعرفة فهذا الكلام مستقيم الاستقامة ولصاحبه حظ من سر المعرفة
من جهة واحدة ثم بعد قوله ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته والسر فيه هو ان [illegible]
بالمؤمنين من انفسهم بعموم وجوده ونوره وشمول تجليه وظهوره فيظهر بصورة كل مؤمن ويتجلى فيه بحسب
مؤمن كما بان في كلام من الانبياء والائمة المعصومين وشيعتهم من السلف والخلف مظهرا من مظاهره ومجاليه و
متفاوت درجاتهم في الايمان والتنور [illegible] بحسب الصفة لا بينونة العزلة التي توجب المشاركة والمباينة والاشتراك في
نوره وشعاع التنور [illegible] ولكن بوجه التنزل ونزول الشعاع [illegible]
الاثر على محل الشعاع والشمس فهو شيء ليس بشيء والحكم يكون للظل [illegible] بينونة العزلة
بل ركنه جهة من الجهات [illegible] صفة من الصفات [illegible] بينونة الصفة فان ظل الشيء في كل جهة
على الحقيقة [illegible] حكاية الحقيقة [illegible] الحركة تكون حركة الظل حكاية الحركة لا الحركة على الحقيقة ومن
[illegible] من جهة واحدة فيوجب بينونة الصفة [illegible] على الحقيقة ويجب
تلك الاشياء ولكن بوجه التنزل وبينونة الصفة انما يكون على [illegible] بينونة العزلة وجودا وتحققا والبينونة بينهما انما
تحقق بينهما وهو من غوامض اسرار الائمة ارتفع الحجاب عن عين بصيرتك باذن الله تعالى وانكشف حقيقة ما ظهر من [illegible] بين الحقيقة البحتة والمجاز
الصرف البحت من جهة واحدة وهذا من العجائب [illegible] فاذا سند حكم الظل الى الشخص بان نقول ان الشخص [illegible] فان الشخص
البحت انما هو حسب على الحقيقة ليس [illegible] فهذا انما هو مخصوص ببينونة الصفة والحكم واما بملاحظة بينونة العزلة ورعاية الوحدة المحققة من جهة
الجهة فذلك اسناد على الحقيقة البحتة لعدم البينونة [illegible] ولكن يجب عليك ان تحفظ رعاية المرتبة ولا تسند حكم الظل [illegible]
في مرتبة الظل والفرع لا في مرتبة الاصل المنزه عن صفات الظلية واحكامها المخصوصة بها [illegible] هذا باذن الله تبارك وتعالى
[illegible] ولكن حمله ذنوب شيعته فيكون هذا التحمل في مراتب نزول نوره [illegible] البسيط الى مراتب مظاهره ومراياه ومقامات نزوله [illegible] شيعته

بموجب انبساطه و شموله زیاده فاینما و ازدیاد ضیاء و قس علیه سر الامر بالصلوة علیه و علی آله صلی الله علیه و آله فان امر الصلوات [illegible] و ثمرتها الی [illegible]

مع ان المقصود انما کان بقاء علیهم صلوات الله تعالی علیهم و الطلب نزول رحمة الله تعالی و برکاته سبحانه علیهم [illegible] بدون [illegible] من المجاز فانه [illegible]

هو الکشف و کلما نزل و علیهم بالصلوة [illegible] و یرتفع لنا درجة من الفنی و المنزلة انما [illegible] الا ازدیاد [illegible] التی تکون [illegible] حقیقة

[illegible] منها [illegible] دائرة احاطتهم [illegible] نور ربانیتهم [illegible] کمال مرتبتهم و کمال قدرهم و منزلتهم اتم و اکمل [illegible]

و لا توهم من ان زیادة سطوع النور [illegible] فان زیادة العکس [illegible] المظاهر [illegible]

[illegible] حتی الحقیقی [illegible] و لا یزید [illegible] الذکر [illegible] القابلة [illegible]

بل لا [illegible] الا [illegible] فی حد نفسها [illegible] من امر الصلوات [illegible] سر الامر [illegible]

و خبر الامور اوسطها فافهم هذا ان کنت اهلا [illegible] و قرة عین [illegible] **تفریع** [illegible] از معارف حقایق

و اظهار [illegible] خاتم [illegible] که [illegible] معلوم [illegible] بعد از بعثت [illegible]

[illegible] معجزه [illegible] صورت [illegible] که [illegible]

و [illegible] صورت [illegible] که تمامی انبیا و اولیا و همه معجزات و آیات [illegible]

آنحضرت و مرایای معجزات و [illegible] الختمی منزلت [illegible]

[illegible] بالبرهان الباهر القاطع القاهر [illegible] الکتب السماویة [illegible] الانبیاء [illegible]

من عنده و الانبیاء کلهم [illegible] معجزاتهم و حججهم و بیناتهم کلها انما هی براهین باهرة [illegible] الی الامم باذن الله تعالی من قبله قبل

ظهوره [illegible] المعجزات منه قبل بعثته [illegible] و بعد بعثته [illegible] عالم

[illegible] جمیع المراتب [illegible] الکمال [illegible] جلال

و اما المستکفون [illegible] جمیع [illegible] الامام [illegible]

و هذا [illegible] **[illegible]** [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خواهش [illegible]

و همنا وجوه من [illegible]
و [illegible] المتعرض لها [illegible]
[illegible] الصباح [illegible]

و بجهت خود نه زن منور کرده و دیگران را چهار زن و نقل زنی از زید مشهور است که با و عاشق شده و [illegible] بود در از [illegible] آن [illegible] دیگر

[illegible] که [illegible] بعد از آن [illegible] نزدیکی کند و چون خواهش [illegible] داشت [illegible] دیگر

[illegible] زنان [illegible] و دیگران [illegible] مردم و هیچ کس [illegible] و دیگر آنکه زنان [illegible]

و از این قبیل [illegible] که تمامی [illegible] خواهش نفس [illegible] و دیگر آنکه [illegible] اهل بصیرت [illegible]

[illegible] زنان [illegible] عبرت [illegible]

[illegible] و پیروی هوای نفس [illegible] تمام زنان [illegible] از مجرد خواهش نفس [illegible]

[illegible] خواسته [illegible] نفس [illegible]

[illegible] و اقدام [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] مدار [illegible] توانائی [illegible] و مادر

[illegible] از مال و ملک

[illegible] و زنان [illegible]

عجیب [illegible] صفات [illegible] ایشان [illegible]

چند [illegible] امانت [illegible] رسیده بود [illegible]

[illegible] ملوف [illegible] معیشت [illegible] جمعی

[illegible] کفار [illegible] و دیگران [illegible] و ثروت

بلکه [illegible] و سلطنت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] از آسمان [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible]

حضرت علیم حکیم [illegible] شمشیر [illegible] توحید [illegible]

و بجهت خود

واوامی تشید و تایید و تقویت نصرت ارکان خدا پرستی و معرکه قتال و جدال و می افروخت علم حفظ و حراست بیضه اسلام و تسلیم امر نبوت می افراخت و از اینجا ظاهر

و هویداست که نشأ و مبدء خلاف و جدال بعد از زمان استقلال آنحضرت بغض و عناد و استکبار اعدای دین مبین بود و ظهور رسید که خصم مقرر مقدمات احتجاج

[illegible] الحکمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غیر مستقیمة [illegible] المناظرة کیف وقد [illegible] اوقام الاحتمال لبطل الاستدلال [illegible]

الاحتمال [illegible] من عند الله تعالی [illegible] الخصم فی الاحتجاج بتلک الامور [illegible] لبطلان کونه [illegible]

[illegible] فی مقام الاستدلال غیر مسموع [illegible]

[illegible] الخصم [illegible] الاشتباه فیه غنمنا [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] وکان لیوسف ملک مصر و لداود و [illegible] ملک عظیم وکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه آستان قدس

که اسکندر را پیغمبر ایمان آورده و حال اینکه از کتب صاحبان و تواریخ و تاریخ او معلوم نیست که … و دیگر اختلافات کثیر در اوصاف …

او که علاجش را بناسخ و منسوخ نموده اند مجملا بر وضوح که هر گاه کسی چند اهل کتاب را که اینهمه اختلاف در او است یقین میکند که از جانب خدا است

هر چند در شریعت پیغمبری جایز است این اختلاف بسبب علم مستقبل لکن در شریعت خدا بسبب علم او بماضی و مستقبل این جایز نیست خصوصا که

تورات و کتاب ناسخ و منسوخ باشد … و انجیل ناسخ تورات نیست بلکه تکمیل او کرده است غرض از ایراد این اقوال اینست که اگر کسی یقین به پیغمبری کسی

داشته باشد هر گاه یکی از این افعال و اقوال را از او ببیند … لیکن کسی که خارج از دین باشد و تمامی این افعال و اقوال را در کتب ایشان ملاحظه

نماید یقین کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده است بر فرض … از و ناشی شده با این هم از جانب خدا خواهد بود و شخص عاقل طالب بصیرت

و عبرت در انصاف بیهوده بودن این بیهوده های بر خود بسته از کمی … و کثرت عداوت و عناد … حقایق حقه حق جواب و لب لباب سخن صواب

اینست که بعد از اثبات انصاف … رتبه علیای خاتمیت آنحضرت صلی الله علیه و آله در نبوت و ولایت … رتبه والای خاتمیت در کتاب …

این ستر الاسرار … با بهره و بیانات … بعنایت الله تعالی و مزید … و حسن توفیقه اکنون

حاجت از این بنای حقیقی حال و رفع این گونه از توهمات و تعرفات ناشیه از اغراض نفسانی و امراض … خصم مغروری … چه بصورت انصاف

بود که حضرت قرآن مجید چون خاتم کلام اللهی است جامع جمیع جوامع کمالات کلامیه چه از فصاحت چه از بلاغت چه از حسن نظم عجیب چه از کمال ترتیب دلکش

و غریب و مرجع تمامی فنون علوم ربانیه و معارف و حقایق الهیه و مخزن همه بطون و اسرار علوم حقه چه در اصول چه در فروع چه از قصص حقه و حکایات

واقعیه چه از احوال گذشته اشیا چه آینده از آنها چه از ضروریات چه از نظریات علمیه چه از احکام … چه غیره بوجه العموم …

اللطف … با … که در … حالش … بر ترکه دست درا که

ناسی … تواند رسید چه جای آنکه دست تعرض و اعتراض ناشی از اغراض و امراض نفسانی هر ناکس معاند … التباس شایسته آن

باشد که بجانب آن کشیده آید هیهات هیهات که آفتاب جمالش از فرط … از فرط علاو در خفا … و صورت انصاف …

بر … ارکان فصاحت و بلاغت … نور الانوار … پادشاهان ملک فصاحت و بلاغت …

انهمه بسط ید در این فن و صناعات … از معارضه قرآن … و مقاتله … با خلق … جاه و مال و جان

با اینهمه بلند دستی … از وجوه معارضه … قدرت

بعد از ازله

بعرف از اده ملزم و مجوج گشته اند بغیر از خصم بیگانه از اصطلاحات نظریه فصاحت و بلاغت … با اینهمه … از حیث

این صنعت چه جای منابع تفضیل علمیه … علوم حقیقیه و بطون و بطون بطون و اسرار و اسرار اسرار علوم الهیه …

چه تحقیق و سبب فصاحت و بلاغت آن قرآن خاتم کلام اللهی است اگر بدیده عبرت از روی خلوص عقیدت در طلب حق حقیقت بتفاسیر اعاظم علمای اسلام

رجوع نماید چون تفسیر زمخشری و تفسیر کبیر … و بیضاوی … در هر کلمه چنانکه در تفسیر کبیر … چندان از لطایف و نکات

و لطایف از دقایق عربیه … حوصله فهم و تفصیل … خواهی نمود که از صمیم … اعتراف … نماید

و آن خواهد شد … این معنی که منکشف خواهد شد که هر کلمه بموقع خود … تغییر و تبدیل آن موجب خلل … صورت و معنی خواهد

بود چه جای آنکه … این معنی داشته باشد که از بطن و اسرار … موجب اشارات علمای تحقیق … زبان

علم و ولایت … بهره … علوم نورانیه … ظلمت … زمین دل خود برکنده باشد

بدیده بصیرت نورانیه … جلوه جمال … بکشف حجاب … مطلوب

والکتاب … کلمات مکنونه الهیه … از دیده نفس اماره … اسرار …

جام نور و نور النور … و طریقت … خاتمیه … دل از زنگ

ظلمات … الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور …

بکوی … از دیده دل … درجات البطون …

ذکر … از توهمات … عالم نورانیت … وضوح بود

… بمضمون صدق مشحون … زبان و دل

خواهد چه از درجات البطون مرتبه بعضها فوق بعض … حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلام …

حضرت … رسیده اند … فصیح و بلیغ … علمای ادب

و دیده … قرآن …

که تکرار موجب … شوق و رغبت … مراجعه … حضرت …

بر نفای حاجت و استغنا و عدم حاجت است چون صاحب قرآن در فطرت اولی مدام ارسالت لهذا اتفاقه و منع از آن نزد امت است و عزو آن برخلاف انجیل

فی ران حج

و این کلام معجز نظام نیز بوجوه بسیار مقامات خوانند کان و شنوند کان مختلف المقامات مثلا باقتباس عوام از قرآن و دوام حاجت عبارت است

احتیاج تنزیل با انواع جلال صورت قرات است و باقتباس خواص از معانی منظور بدرجات متفاوت و مترتبه فوائد آن از کشف شبهات جلال بتفاوت درجات تنها

و باقتباس خواص الخواص تفاوت مقامات انقلابات قلبیه قربیه است من جمله بوجه الکرارات القرآنیه علاوه بر تکرر رجات و تزایدها و هذا

بوجه تنزله و تکرر موجبات انقلاب بطونه و ظهوره هذا **جرم آخر** و بهتر و دیگر آنکه بعضی از قرات معانی از برای قافیت اثناء و لابس بد کتب

الفقره و اگر و ما تا جواب خصوصا گفته شود نا ب از ما سبق جوابش ما هر وجه است که بعد تا تمام که انکار نه آن که حمل لعداوة و البغضاء

منافع بسیاری در او قرآن بر بعضی اثبات تجرد او عاقلان ساخته شنیده آب مناظره بلکه بعض القرات و تا بنا از شان جمع

و برجمع المجامع از کلام چنانچه مغیب بر منحر و ف از نقاط و معول جامع بوده با احتوای قرآن بر آن مطالب شان متکلم قرآن **ثم فصلت من لدن حکیم خبیر**

و کشف اسرار در حقیقت که نعمت انتظام بدیع جمیع غیر بدیع جالب قرآن ضرور و از جمله مجمع الجوامع بودنش قانون و دستور است و معانی تعلیم ربانی

بعث انک تسمی از عموم معانی بسیار معارف گشته مثلا القلم روح معناه ما ینتقش به الله لوح و کذا اللوح ما یرتسم فیه نقوش الاشیاء

القلم من جنس القصب المعروف ام لا بل کان جوهرا نورانیا تعبیر عنه بروح الاعظم و القلم الاعلی و روح ارواح عالم الاکبر و هذا هو سر الاسرار الذی

دیکون مرکز الکرات العلم و الحکمة **علاوه جرم آخر** و بهتر و دیگر آنکه اکثر از قصص است که هیچ فایده للاعتبار که این قصص در تورات و انجیل

یهود و نصاری مذکور و مشهور است اعادت آن در صاحب عبرت نیکو کرده از فرط غفلت اهل بیت از فرط بشری و بقایج حیرت چه سهوها از این اقرار می‌زاید

چه هر زه در اینها منیابید چه بر ظاهر است که قصص مذکوره همه اینها با قصص انبیاء و اولیاء و صلحاء و اوصیای انبیاء با علما و عباد و زهاد و با قصص فراعنه و اشقیا و ضلال

و اضداد و زهاد و عباد و غایت از همه اینها عبرت اعتبار روا داده یا دلور البصیرت فقوه استبصار و بر ایشان انداخته بدکلان خدا الکم شارکان بادیه حاجت

غرقه لجه شهوت بهیمیت متحیران تیه ناداری و غفلت ایشان از خواب غفلت و بیداری نفس ایشان است بر راه صواب و استقامت و هر یکی از این قصص و حکایات

یعنی بیابان

را بموجب بر اباب و کلات برجات مقامات بطون و ظهور است که خصوص این نمط از رموز و اشارات است بر اسرار بطون و ظهور و ذو جهات

و مقامات از جمله انوار اینها در غیر کلام خصم متعمق صورتی که بیش بیش نیز برد بلکه بر آن صورت الفاظ بر برف که جامعیت و مجمعیت در حقیقت خاصه کلام الله

خصم متنزل است اگرچه این نکته بیش از خصوصیات نظم و ترتیب الفاظ و عبارات و تالیف و ترکیب از حروف و کلمات است و لیکن بحسب معنی بر ظاهر است از انجا مثبت

حضرت سید العلیه

حضرت سید العلیه که فرمایش ختم مقامات است و از مذکور بودن قصص و حکایات مزبوره در تورات موجود در نزد یهود و انجیل نصاری چه جای بار کتب

ایشان که هر برای صاحبنظران از اصحاب عبرت و اعتبار نتواند گشت چه تورات و انجیل اصلا که منزل است که مسلم الحقه بوده باشد و بتحریفات یهود و نصاری

الفرقان

تغییر یافته باشد وجود ایشان مسلم نمیباشد و صحت قصص و حکایات مزبوره از زمان نزول قرآن تا کنون بلکه صحت نبوت عیسی و موسی و غیرهما بجهة آنها

برایشان پس تصدیق نبوت و رسالت پیغمبران سلف که از ارکان ایمان است چه جای قصص و حکایات مزبوره منوط بتصدیق قرآن است که قرآن مصدق

پیغمبران

نبوت انبیا است و از اینجا ظاهر و هویدا است که اگر قرآن نمی بود و بدعوی مجرد یهود و نصاری که غیر یهود و نصاری نمیتوانستند که ایمان به پیغمبران بنو نهند

سلف که ایشان آورده باشند و اهل اسلام و همیشه ایام نزول قرآن تا کنون مدار اثبات انبیا بر آیه مزبوره و علم و یقین انبیا با اخبار قرآن است پس

بنهایت ظهور پیوسته که وجود قصص و حکایات در قرآن ضرور و بیهوده است اگر نا بپا در انجام هم مثالها بر لوحهای بجا از سخ صواب [illegible]

خرسنک دور است **علاوه اخری لوجه آخر** و بهتر و دیگر آنکه چیزهای بسیار معنی در روایت در لب بیان است چنانچه در سوره لقمان و القی فی الارض رواسی ان تمید

بکم و دیگر در سوره کهف فانه سبب حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما و در همین سوره مذکور است که اسکندر

مثل نون

بجز ایمان آورد و دلها بحکم از کنار مصطفا و تو وحش تاریخ او معلوم است که بیت پرستی بود و ایمان نیاورد رد پس بگو در جواب این سهوها از تکلم

کرده شد این آیات تحقیق صدق انحفالات را نبایند و در قوه از فرط غفلت که درد ندانسته باشد که معنی مقصود از اینها چه بحسب ظاهر چه بحسب بطون

و چه تفسیر او چه تاویل نتوانند برد لازم نیاید که اطلاع هیچ چه معنی ندانسته باشد مشهور و مسلم ضروری دیگر که عدم وجدان شخص چیزی را دلیل عدم وجود

آن چیز نباید بود و مثلا در قصه لقمان و رواسی در زمین جدای این رواسی و جبال است نا بوتته منطق هر و مرایای رواسی و جبال نور اینه رو جانیه ملکوتیه

نشنیده شنید و نسبت او از اسرار برطبقات ارض نسبت ملوک و امرا و کلانتران بر رعایا و برایا پس اقامت زمین و آبادی آن و نشو و نمای آن بالضروره با رواح نورانیه

رواسی برکات و دستی خلائق و این انما انه ما انه رواسی و ارض اینه انقالا روحانیه میانه ارواح ملکیه بر رواسی و میانه ارواح ملکیه با ارض

چنانکه ایمانها شده و در بعضی از احادیث وارد و بل بوجود امنه هدی عم در زمین ثابت است و این وجه هم از بطون آیه مزبوره موید حمل و جهی ساکنه شد

چه ارواح ملکیه بر رواسی متحسن محروسه از ریب تبعه انوار ائمه هدی مبعوث شده و تبعه و جعل الجبال اوتادا و از اینجا ظاهر است وجه اوتاد و مقامات

اوتاد از شیعیان ایشان و علمای نواب عامه ایشان در آبادی زمین و عدم هلاکت صوری و معنوی آن اهل منزلت رب نسبت ایشان و بخطیر

وجود

انبیا در وجود و اما قصه اصحاب کهف پس تفسیر او غیر مستعد چنانکه ظاهر سبب بر اینها ربا در برخی آیات عدم و جدان معنی نور الابصار علم

[illegible]

نمایند کی من نور دی زمین را بنمای حیات و حسن کریم و تا دنیا بوجود موجود بجهت ... مرسلین موید بیشد و اما قصه کفر و ابا اسکندر پس بدانکه حضرت ... [illegible]
دو اسکندر بوده‌اند اول اسکندر ذوالقرنین است که بموجب اخبار اهل بیت علیهم السلام بعضی از وجوه ذوالقرنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
بوده و ثانی قیصر رومی از نظائر آن حضرت ... اسکندر دیگر ... [illegible] ... اسکندر رومی [illegible]
بوده است ... و الله یعلم حقیقة الحال و الراسخون فی العلم ... [illegible]
بر وجه اتم محرر و مقرر است **تمام شد قصه ... آمد** و اما سخن از قضیه نسخ و ناسخ و منسوخ پس باید دانست که نسخ ... حکمی ... [illegible]
برانکه نسخ باید جا بجا ... و احوال زمان استقبال ... حاکم ... در حکم ... بموجب ... [illegible]
دیگر بعد از آن ... که حکم ... معتنی ... [illegible] ... الحکم [illegible]
آن را منسوخ ... و حکم ... [illegible] ... طبیب ... معالجات [illegible]
منسوخ نماید بلکه ... و تغییر و تبدیل ... [illegible]
... [illegible] ... حکیم علی الاطلاق در معالجه امراض ... [illegible]
... طوائف امم ... [illegible] ... مختلفه ... [illegible]
و علم محیط ... احوال ... احکام مطابق حکمت ... نسخ ... [illegible]
الحکم ... [illegible] ... نسخ در شرایع سلف ... [illegible]
... علمای اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... شریعت ... [illegible]
... [illegible] ... الطبیب ... [illegible]
... [illegible] ... معقول ... [illegible]
که وجود نسخ و منسوخ در احکام ... [illegible]
... [illegible] ... شریعت ... [illegible]

که اصلا بهیچوجه

که اصلا بهیچوجه در احکام فرعیه جزئیه تغییر و تبدیلی اصلا صورت نپذیرفته باشد موجب منقصتی در شریعت مقدسه محمدیه ... [illegible]
انها ... [illegible] ... وجود نسخ ... منافی ... [illegible] ... نسخ ... [illegible]
... شریعت مقدسه محمدیه ... [illegible] ... شرایع ... [illegible]
... [illegible] ... شرع ... [illegible]
جامع همه ... [illegible] ... نسخ ... [illegible]
... [illegible] ... نسخ ممتنع الوقوع است ... [illegible]
... [illegible] ... کیفیت ... [illegible]
... [illegible] ... نسخ ... [illegible]
... [illegible] ... شریعت ... [illegible]
... [illegible] ... در احکام ... نسخ همه شرایع ... [illegible]
... [illegible]
مقام ابطال ... و آیین ... دین مبین اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... در اسلام ... [illegible]
... [illegible]
پس بدانکه ... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]
الخمیسة ... والسلام علی من اتبع الهدی تاریخ الفراغة من تصنیف هذه الرسالة ... [illegible]
۱۲۳۲
من ربیع الاول من سنة ... [illegible] ... والسلام

باز بینی شد ۱۳۷۱ ش
سال ۱۳۱۸ خورشیدی
کتابخانه آستان قدس رضوی